

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228551

UNIVERSAL
LIBRARY

تولایه، سکه، طلا، بیه

سلسله انتشارات
مؤسسه وعظ و خطابه

آئین نگارش تاریخ

تألیف

رشید یاسمی

دکتر در ادبیات و استاد دانشگاه تهران

مهر ماه ۳۱۶

شرکت سهامی چاپ

در سال هزار و سیصد و سیزده که قانون تأسیس دانشگاه تهران از مجلس شورای ملی میگذشت وزارت معارف در نظر گرفتند که علماء و دانشمندان مجرب را که در مدارس عالیہ شغل تدریس داشته و سالیان دراز ذخیرہ علم و تجربہ اندوخته بودند بنشر فضائل وادارند و از وجود آنان نتیجہ کہ ثابت و پایدار تر باشد حاصل کنند . بدینجهت در تبصرہ مادہ ۱۶ از آن قانون پیش بینی کردند کہ ہر يك از استادان مدارس عالیہ کہ تصدیق دکتری در دست ندارند باید رسالہ کہ تازگی داشته باشد در فن خود تألیف کنند کہ مورد قبول شورای دانشگاه واقم شود وباخذ درجہ استادی در همان رشتہ نائل شوند و این تصدیق بمنزلہ درجہ دکتری آنان باشد و در نتیجہ این تبصرہ قریب سی رسالہ در فنون گوناگون از ادب و تاریخ و فلسفہ و ریاضی و حقوق و فقه تألیف گردید و بشورای دانشگاه تقدیم شد و زبان فارسی کہ باید بوسیلہ این قبیل تألیفات تکمیل شود سرمایہ نو یافت .

کسایکہ با علم و معرفت سروکار دارند و از قیمت آن آگاهند میدانند کہ تألیف اینگونه رسائل آنہم از طرف استادانیکہ ہر يك در رشتہ خود متخصص یا منحصر بودہ و سالہا در تحقیق اصول علم و ادب رنج بردہ و تجربہ حاصل کردہ اند بزرگترین خدمت بزبان فارسی و علوم عالیہ میباشد بخصوص کہ در بسیاری از این رشتہ ہا بزبان فارسی کتاب کمتر تألیف شدہ و یا بسبب آنکہ آن رشتہ تازہ در میان ما معمول شدہ است دارای کتابیکہ نمونہ و سرمشق تحقیق در آن فن باشد نبودہ و بدین وسیلہ رسالہ ہای مفید کہ حاوی موارث فکری پیشینیان یا نمونہ و سرمشق تحقیق برای دانشجویان تواند بود بزبان فارسی تقدیم گردید فایدہ دیگر این تبصرہ آن بود کہ این عدہ از دانشمندان کہ حتماً مبیاست دانشگاه تهران از وجود آنان استفادہ کند و از رحمت آنان نتیجہ بگیرد باخذ درجہ رسمی نائل آمدہ بانشاط خاطر دل درنشر معارف بستہ و علاوہ بر آنکہ تألیفہای نادر و گرانبہا بوجود آوردند باتمام اطمینان و علافہ بشکرانہ این توجہ

وزارت معارف مائده فضل و دانش در دانشگاه تهران گسترده کردند و جوانان این کشور از آن فوائد و بهره ها بردند و نیز خواهند برد .

نظر باینکه انتشار کتب و رسائل علمی از اهم وظایف معارفست و مؤسسه وعظ و خطابه بر حسب امر وزارت معارف نسبت بدین منظور اهتمام بسیار نموده و دروس استادان مؤسسه را در سال تحصیلی ۱۰-۱۳۱۶ بطبع رسانیده و مجای در میان هوا خراهان معارف نشر داده است و نشر این رسائل که از طرف استادان بشورای دانشگاه تقدیم شده بود فوائد بسیار در بردارد از جمله کتبی که برای تقدیم بشورای دانشگاه تهیه شده آئین نگارش تاریخ است تألیف دانشمند محترم آقای رشید یاسمی استاد تاریخ دانشسرای عالی ، این کتاب یکی از آثار نفیس مؤلف و یکی از مهمترین موضوعاتی است که بدین وسیله بحث در آن آغاز شده است بدیهی است که تاریخ آئینه زندگانی گذشته و رهنمی آینده است و بهمین جهت این فن شریف برای توسعه فکر و نگهداری انسان از خبط و خطا در زندگانی اجتماعی مهمترین عامل و بمنزله شمعی فروزانست که در چراغدان فکر افروخته باشند عقل عملی در پرتو همین شمع تابناک راه سرافرازی و ارجمندی را میتواند یافت و از این روی کسانی که فن تاریخ را یایه زندگانی بشر قرار میدهند راه مبالغه نه پیموده اند چنانکه فن تاریخ را یایه زندگانی اجتماعی میتوان شمرد بی شک بنیاد تحقیقات ادبی بر شالده آن استوار است و شناختن علل و اسباب ترقی ملل و تمدن بشری در سایه تحقیقات تاریخی بدست میآید ولی این دو نتیجه وفائده وقتی میسر میگردد که تاریخ بر روی اصول محکم تقریر یافته و مورخ بر راستی و درستی از آئین نگارش تاریخ سرمایه کافی بدست آورده باشد و در نوشتن تاریخ آن دقائق و اصول را پیشنهاد خاطر کند تا مغلوب تمایلات و فریفته اوهام خود نگردد و از خود مردان کار و دانشمندان عالیمقام نسازد و حوادث را بر وفق هوای خود نمایش ندهد چه در این صورت تاریخ بجای آنکه بشر را بزنگانی گذشته

رهمنونی کنند بخط و خطا دچار خواهد ساخت و با مردان و وقایعی که در پهنه روزگار موجود نشده و صورت وقوع نیافته است برابر خواهد کرد
برای اثبات این مدعا گمان نبرود که اقامه دلیل یا ذکر نمونه لازم باشد.

زیرا بسیاری از کتب تواریخ که پیشینیان نوشته اند بدینگونه خط و خطا آکنده است چنانکه به بسیاری از آنها اطمینان نتوان کرد و استناد نتوان جست امروز که مطالعه تاریخی با دقتی که مناسب این عصر است بعمل میآید تجنب و دوری از روش دیرین و طرز کهن ضرورست و دانشجویان و خوانندگان کتب تواریخ بدانستن روش تدوین و تحقیق تاریخی نیازمندند کتاب آئین نگارش تاریخی این طرز مطلوب و روش مرغوب راهی چه روشنتر میکند و مشعل هدایت در برابر چشم مؤلفان میفروزاند و از همین نکته توان دانست که مؤلف این کتاب نفیس توفیق چگونه سعادت یافته است و تا چه حد نیکبخت بوده است که بیان اصول فنی بدان اهمیت کامیاب گردیده است.

کتاب مزبور علاوه بر آنکه متضمن نتیجه بدین بزرگست اولین تالیفی است که در این رشته بزبان فارسی تدوین میشود و چنین نامه گرانها که به حسن تلفیق و تدوین ممتاز است در میانه ما وجود نداشته است و افتخار تقدیم آن نصیب آقای رشید یاسمی شده است.

مؤلف محترم بموجب تبصره ماده ۱۶ این رساله را تألیف کرده و بشورای دانشگاه تقدیم نموده اند و هیئت ممیزه که از طرف شوری تعیین شده بودند پس از بررسی این رساله را پذیرفته و در خور استفاده شناخته و شورای دانشگاه مؤلف محترم را باعطاء درجه استادی قرین افتخار کرده اند طبع این رساله نیز بموجب رأی شورای دانشگاه صورت گرفته است.

اول مهر ماه ۱۳۱۶

بدیع الزمان فروزانفر

آئین نگارش تاریخ

مقدمه

بعضی از طرفا تاریخ را «تاریک» گفته‌اند از جهت این که دسترس باخبار واقعی آن نیست و جوینده باید در ظلمات ایام بجهنجوی وقایع براکنده عمری بگذراند. این مشاهدت لفظی میان تاریخ و تاریک وقتی قوت میگیرد که کسی بخواهد قوانین وقواعدی برای تاریخ کشف کند و مانند سایر علوم نوامیس اصلی تاریخ را بیابد و بشناساند. این علم چون برنوشت فرد و جامعه انسانی مربوط است و زمان در میان اجزاء آن افتراقی پیوند ناپذیر میباندازد از دخول در تحت ضوابط خیلی قطعی امتناع دارد علم نوراست اما علم تاریخ نوری است بسیار ضعیف و لرزان که هر لحظه خاموش و باز روشن می شود و کمتر کسی باطمینان تمام پیش پائی بجراغ او تواند دید. نفس انسان که مبدأ بسیاری از وقایع تاریخی میشود گوهری است آزاد و در عین آزادی دستخوش هزاران عامل خفی و جلی که هیچیک طوق اطاعت بقانون های طبیعی یا ریاضی را بگردن نمی گیرند و اجتماعات بشری هم با اینکه بوسیله قوانین استواری اداره میشود هنوز حقیقت آن قوانین بدست نیامده است پس اگر

تاریخ تاریک است فلسفه تاریخ تاریک در تاریک است ، ظلمات بعضها فوق بعض .

لکن از آن جا که این علم وابستگی تام بحیات بشر دارد چه از حیث علاقه بگذشته و چه از جهت احتیاج بحاضر و چه از لحاظ بیم آینده از جستجوی قواعد آن ناگزیریم و باوجود آن تاریکی ها چون راه منحصر است مجبور برفتن هستیم و باید خود را بجائی برسانیم .

جائی که علم تاریخ در میان ممال پیشرفته امروز که همه قسم وسایل کار دارند این حکم را داشته باشد بدیهی است در ایران تاریکی آن شدیدتر است تقریباً در این کشور هنوز تاریخ انتقادی کاملی دیده نمیشود که اخبار را از سرچشمه ها گرفته و بمحک امتحان و انتقاد زده باشد تا محقق تاریخ بتواند قواعدی از آنها بیرون بیاورد و اسلوبی بدست بدهد .

این بنده باوجود قلت بضاعت در این علم و باوجود موانع عام و خاصی که ذکر شد چون سالی چند است دراین رشته بتدریس و تعلیم اشتغال دارد بران شد که بقدر امکان اصول و قواعدی را که یافته اند باستنباطات ناچیز خود فراهم آورده تألیفی پردازد شاید یکی از هزار سودمند افتد و در این تاریکی نوری اندازد .

ازطرف دیگر تاریخ ازجهت صورت بستگی کامل بفنون ادبی دارد و مثل هر چیز که ذوق و هنر در آن دخیل است تاریخ هم

احتیاج بقریحه صافی و ذوق وافی و حسن ضبط و صدق بیان و فراغ از تعصب دارد و اکثر این صفات متعلق باستعداد فطری است نه کسب و تعلم . بنا بر این بیشتر مطالب این کتاب برای آنانکه خداوند ذوق و قریحه تاریخ بردازی هستند زاید است و آنانرا که هیچ استعدادی در این شیوه نیست بیفایده و ناسودمند . اما همیشه در دستورهای علمی و فنی روی سخن بجانب مردمانی است که نه داهی عصرند نه کودن محض ، در حد اعتدال و توسط ایستاده و انتظار راهنمایی و یاد آوری می برند (یکاد زیتها یضی) .

آنوقت از خواندن این یاد داشت ها و طرز عمل پیشقدمان فن رفته رفته بهنر ذاتی خود ایمنی یافته و قدم در میدان می گذارند .

اگر این نوشته ها مستعدان را ذره یاری دهد و پرتوی بر قریحه جلیلی افکند رنج نویسنده باضعاف پاداش یافته است .

فصل اول

کلیات

انسان ناظر حوادثی است که بتوالی و تناوب یا با اجتماع و تقارن از برابر او میگذرند گاهی شخص او و اهل و بستگان او مورد امتحان و عرصه تطاول این حوادث واقع میشوند و زمانی دیگران را دستخوش بوس و نعم و گرفتار چهار موجه حادثات میبیند و چون نظر هبرت بگشاید و در آثار گذشته‌نگان دقتی کند و صفحات کتب و اطلال و ویرانه‌ها را بنگرد خواهد دید که تا جهان بوده است وقایعی نظیر آنچه خود و معاصرینش میبینند در جریان بوده است پس از آنجا که ذاتاً کنج‌کاو و علت جوی است در صدد بر می‌آید که اسباب این سوانح را دریابد مگر برای روزگار حال و استقبال خود و عزیزان خود وقایه ترتیب دهد و از تجارب سپری بسازد و شاید موفق گردد که مسیر حوادث را قطع یا بنفع خود منحرف کند لکن افسوس که نه عمر او و نه مشاهدات اسلاف او برای استنباط قوانین جهان کافی نیست ، ناگاه واقعه تازه و بی سابقه فرا میرسد و رشته‌های او را چون تار عنکبوت از هم فرو میگساید چو گوئی که کام خرد تو ختم همه هر چه بایست آموختم یکی نغز بازی کنند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار

باوجود این چون انسان چاره دیگر ندارد باز بتجارب خود و دیگران امیدوار شده در پی کشف عالم برمیآید و چون جزئیات حوادث دسترس دارد آنها را یکان یکان سنجیده و ردیف میکند و حکمی کلی از آنها استخراج مینماید و حکم میدهد که این کلی شامل جمیع حوادث و حاکی از قانون عامی است که جزئیات را شامل است مثلاً ببینند و میخوانند که بعضی دول عالم پس از وقوع در فراخی نعمت انحطاط و انقراض پذیرفته اند پس حکم میکند که همه دول پس از تنعم یافتن زوال می پذیرند .

آیا در این حکم مصاب است؟ بشر در عصر خود بیش از یک یا چند بار این مطلب را نمیبیند و بر فرض که تجارب سلف را هم بر آن بیفزاید باز مجموع مشهودات او منتهای است آیا حق دارد که حکم کلی از آن استنباط نماید .

و در آینده هم بایقین کامل انتظار نظیر آنرا داشته باشد؟ پس جای آن است که از خود پرسیم بچه حق از تفتیش احوال جزئیاتی چند حکم کلی توانیم راند؟ جواب منطقی این پرسش هر چه باشد تجربه ثابت میکند که بشر در تمام علوم طبیعی و غیره بهمین منوال رفتار کرده و نتیجه گرفته است پس ناچار اساس صحیحی باید داشته باشد .

در منطق این روش فکری را که صعود از جزئیات بجانب کلی باشد اسنقراء نام نهاده اند . اگر اسنقراء تام باشد موجب یقین

و اگر ناقص باشد مورث شك و گمان است .

منطقیون بنا بر اصول ارسطاطالیس برای اینکس استقراء را
بقیاس منتجی مرجوع دارند قواعدی برای تبدیل صغری و کبری
واکبر و اصغر و اوسط در شکل اول ذکر کرده اند که باید تفصیل
آنها در منطق های مشروح دید ما برای توضیح مطالب تاریخی مثال
سابق الذکر را بیان میکنیم .

قیاس

هر دولت متنعی انحطاط مییابد .
ا . ب . ج . دول متنعمه هستند .
پس ا . ب . ج ، انحطاط مییابند .

استقراء

ا . ب . ج ، انحطاط می یابند .
همه دول متنعمه منحصرند در ا . ب . ج .
پس هر دولت متنعمی انحطاط مییابد .

بعبارة اخری اگر صفتی را برای تمام جزئیات يك کلی ثابت
کنیم بر کلی هم صادق می آید مثلا اگر ثابت کنیم که اسمعیل و احمد
و نصر و دو نوح و دو عبد الملك و دو منصور در سلسله سامانی عادل
بوده اند میتوانیم حکم کنیم همه سامانیان عادل بوده اند زیرا که
سامانیان بیش از این نه تن نبوده اند (این مقدمه اخیر باید در
خارج محرز باشد) .

حال برگردیم باصل مقصود. البته این بیان صحیح است ولی آیا مقصود ما از استقراء همین است و استقرائی که در قرون قدیمه و جدیده موجب اکتشاف اسرار طبیعت شده همین است؟ در قیاس سابق الذکر وقتی نتیجه یقینی حاصل میگردید که تساوی ا. ب. ج. با «ك» یعنی کل افراد محرز باشد و در این صورت سهولت میتوان استقراء را مبدل به شکل منتهی از قیاس نمود لکن مطلب اصلی باقی است و آن این است که بچه حق افرادی محدود را حاکی از کل باید دانست و از چند جزئی بکلی رفت.

رأی علماء اسکاتلند

بعضی از دانشمندان اسکاتلندی گفته اند علت صحیح بودن استقراء این است که در آن کبرائی مقدر است و آنرا اصل الاستقراء نام نهاده اند که عبارت است از ثبوت و عموم بنوامیس طبیعی و گویند استقراء مبتنی بر دو اصل است.

(۱) جریان عالم مبتنی بر نوامیس ثابته است.

(۲) جریان عالم منوط بنوامیس عامه است. چون قوانین طبیعت لا یتغیر و عام است پس اگر محدودی از مظاهر آنرا دریابیم میتوانیم با کمال اطمینان بوقوع و تکرار آن در باقی مظاهر و موارد حکم کنیم، چنانکه گفته اند مشت نمونه خروار و قطره نشانه قنطار است. و چون ظاهر عنوان باطن است اگر در چند حادثه صفتی را یافتیم میتوانیم حکم کنیم که در باطن آنها قانونی ساری و جاری است.

جواب

این بیان صحیح نیست چه مصادره بر مطالب است، سخن ما در این است که حکم کنیم وقوع صفتی در چندین حادثه محدود قانون است. اگر یقین کنیم که بقانونی از قوانین عالم بی برده ایم مسئله حل و اشکال مرتفع خواهد بود ولی اصل اشکال در این است که نمیتوانیم یقین حاصل کنیم که این چند فرد همه از یک قانون ناشی شده اند، پس اشکال در جای خود باقی است وصحت احکام استقرائی ثابت نگردید.

همچنین آنها که گفته اند چون علت تکرار یابد معاومات آنهم مکرر میشوند و این قاعده کهن را کبرای مقدری دراستقراء دانسته بزعم خود اساس ثابتی باستقراء داده اند اشتباه کرده اند زیرا که در این عبارت تردیدی نیست ولی از کجا معلوم که همان علت تکرار شده است تا حادثه را معلول او بدانیم؟ در مثال فوق الذکر انحطاطی در دولتی دیدیم از کجا یقین کنیم که معلول علت سابق است یعنی نازپروری و تنعم مردم

پس باز اصل اشکال بجای خود باقی است. حال باید دید که حق مطالب چیست. از طرفی با بیانات پیش نمیتوان استقراء ناقص را یقین بخش دانست، از طرف دیگر میبینیم که علوم جدید و همه

تجارب بشر مبنی بر همین استقراء های ناقص بوده در اکثر موارد احاطه بر تمام فروع و حقوق و اجزاء وقایع حاصل نمیشود. مآذک اغلب مردم بلکه علماء یقین حاصل نمیکند .

بیان مطلب این است که البته قانونی در میان است ، فرض کنیم که قانونی نباشد و مکرر دیده یا شنیده باشیم که ملل متعم رو با انحطاط نهاده اند ناچار هستیم که بگوئیم بخت و اتفاق این کار را می کنند یعنی در موارد بسیار وقتی که ناز و نعمت و تن پروری و غفلت در میان ملتی پیدا شد مقارن آن انحطاط و انقراض ظاهر می گردد . اما این دو تابع قانون علیت نیستند نه یکی علت دیگری نه هر دو معلول علت واحدی می باشند . عقل سلیم این را نمی پذیرد و چنین توافقی را نمی تواند بصدقه و اتفاق منسوب دارد ناچار است بگوید که تقارن مکرر و ثابتی علتی معین و مشخص دارد ، بعبارة آخری قانونی در کار است این است اساس استقراء بالعکس در مواردیکه این مقارنه در بین نیست عقل حکم میکند که قانونی و علت و معلولیتی هم در میان نیست مثلاً جماعتی معتقدند که هر وقت کسوف واقع شود بدبختی سیاسی یا اقتصادی ب مردم روی خواهد آورد لکن میان این دو حادثه مقارنه دائم نیست بسیار اتفاق افتاده است که کسوف انقلاب و هرج و مرج بی کسوف واقع گردیده است .

خلاصه اینکه مشاهده وقایع جزئی در تاریخ یا در سایر علوم اگر چه نسبت بحوادث غیر متناهی عالم بجزئی شمرده نمیشود

و در بادی نظر شخص را بعلت هدایت نمیکند لکن اگر درست در چند واقعه جزئی دقت و مراقبت شود قانون مکشوف و علت ثابت می گردد. پس اصل و اساس استقراء مقارنه است و تکرار و تجربه آنرا روشن تر و واضح تر میکند .

بهمین قدر که مقدمه اول محرز شد و دریافتیم که اینجا قانون و علت هست باقی مطالب بخودی خود روشن میشود پس برگشت استقراء بدو جمله ذیل است .

(۱) تقارن و تلازم حادثه با حادثه علت میخواهد یا یکی علت دیگری یا هر دو معلول علت ثالثی هستند .

(۲) علت معینی (با مقارنات معین) همواره معلولی معین را تولید می کند .

اسلوب علوم

هر علمی یا هر دسته از علوم را تابع روش خاصی دانسته اند. روش علوم ریاضی غیر از علوم طبیعی و اسلوب علوم طبیعی غیر از علوم خلقی و اجتماعی است .

چون ورود در بحث اسلوب علوم ریاضی و طبیعی از طور این مختصر خارج است مختصری از اسلوب علوم اجتماعی بطور مقدمه مینویسیم که تاریخ هم جزء آن قرار میگیرد و بعد کلام را مخصوص تاریخ میکنیم .

علم اجتماع

در این علم فحوص از قوانینی میشود که دایر مدار امور

حیات اجتماعی بشر است این امور که بی اندازه پیچیده و مختلفند ممکن است تحت عناوین عامی قرار بگیرند که مهمترین آنها عبارتند از . نژاد - زبان - تدبیر المنزل - تدبیر الاجتماع - امور اقتصادی - (زراعت - صناعت - تجارت) - مؤسسات سیاسی - ادیان - آداب - اراء فلسفی و علمی - صنایع و ادبیات - مهاجرتها - جنگها - فتوحات - انقلابات - ترقی - انحطاط و غیره .

قوانین این امور دو نوعند مجتمع و متعاقب .

قوانین مجتمع ارتباط امر را در حال اجتماع بیان میکنند زیرا که در هیئت اجتماعی بشر چنانکه در فرد انسان اجزاء تابع و مرتبط با یکدیگرند آثار ادبی تابع سیاست - سیاست تابع اقتصاد - اقتصاد متأثر از مذهب - مذهب پیرو اقلیم و نژاد است .

قوانین متعاقب آن است که ربط حوادث اجتماعی را در ازمئه پی در پی یکدیگر معلوم میکند و علت واقع را که بعد می آید اثبات می نماید .

تحدید این دو نوع قانون هر دو مشکل است زیرا که امور اجتماعی از بس مختلط و بعید الغور و دامنه دار هستند و علل اتفاقی و اسباب جزئی و غیر مترقب در آنها تأثیر میبخشد نمیتوان حدود تأثیر آنها را کاملاً پیش بینی نمود از آن جمله است ظهور رجال بزرگ که غلبه جریان جامعه را بهم میزنند (فلک را سقف بشکافند و طرحی نو در اندازند)

از جهت همین اشکال و ابهام است که علوم اجتماعی را منقسم با قسمی کرده اند مانند تاریخ حقوق - علم ادیان - دانش زبانها - علم ثروت - تاریخ بمعنی اخص و غیره و برای هر يك قوانینی یافته اند لکن این قوانین مختص بهر علمی اعتبار شان فقط ذهنی و اعتباری است بمحض اینکه و افعه را که موضوع آنهاست از حال افراد مصنوعی خارج و داخل در زمره وقایع مرتبط با او بنمائیم صورت دیگر میگیرد و معمولیت و موقتی بودن قانون آن محرز میشود زیرا که همه حوادث چه مجتمع و چه متعاقب بطوری با هم آمیخته اند که جدا کردن صنفی از آنها و وضع قانون خاصی برای آنها از تصنع خالی نیست

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست .

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

از لحاظ همین اختلاط است که در علوم اجتماعی جمیع اسلوب های منطقی از استقراء و قیاس و تمثیل و تلازم مورد دارند و هر قسمتی را با یکی از وسایل باید سنجید و چون تجربه در این علوم امکان ندارد در عوض تجربه باید بر عده مشاهده افزود چه کم و چه کیفاً باید مشاهده را افزایش داد اما چون در علوم اجتماعی نمیتوان اسلوب تناقض را بکار برد (۱) چنانکه در علوم دیگر مجری است از این جهت یقین نمیتوان رسید و نتیجه علوم اجتماعی از مرحله ظن تجاوز تواند کرد اگر قانون های علوم اجتماعی کاملاً مکشوف شود و صورت علمی

(۱) Methode de difference

بخود بگردد نه فقط موجب میشود که حیات گذشته بشر را استکشاف کنیم بلکه حتی الامکان اجازه خواهد داد که حادثات آینده را پیشگوئی نمائیم. در این صورت هم تاریخ علمی وهم سیاست عقلی مبتنی بر آن قوانین خواهد شد.

لکن ظاهراً چند قرن دیگر لازم است که بشر بسر این قوانین پی ببرد و آنها را در حیات حمال و استقبال خود مورد استفاده قرار دهد.

انواع علوم خلقی و اجتماعی

اروپائیان آن دسته از علوم را که موضوعشان بشخص انسان است از حیث اینکه موجودی عاقل و آزاد است علوم خلقی و اجتماعی نامیده اند و با علوم طبیعی تفاوتشان را موضوعی دانسته اند مخالفین این طایفه کوشیدند که علوم انسان شناسی را دسته خاصی قرار ندهند بلکه آنها را در زمره علوم طبیعی بگذارند اما سه صفت در آدمی هست که موجب امتیاز او از کائنات است: یا بش (ادراک)، خرد (عقل)، آزادی (حریت)، با این سه صفت انسان سه کار میتواند بکند: پیش بینی آینده، تعیین وظیفه، تغییر خود. پس علوم خلقی و اجتماعی با اینکه محلشان مواد و اجسام است لکن بر خلاف علوم طبیعی تابع سنجش و تعدید نیستند باینچ مقیاس و اندازه آنها را نمیتوان سنجید. در طبیعیات احکام و قوانین همه قطعی و لازم الاجراء هستند لیکن انسان بسبب آزادی که دارد افعالش شایسته تغییر و عرضه

تبدیل است. گویی نمیتواند قوانین آنرا پیش بینی کنند پس می توان گفت که از حیث دقت علمی این علوم مربوط بشر در حال انفراد یا اجتماع پای علوم طبیعی نمیرسد و آنها هم برای علوم ریاضی نمیتوانند برسند. در میان بشر قوانینی هست لیکن آنها هم بکلی معنوی و قرار دادی هستند و تکالیف یا وظایفی محسوب میشوند که بشر برای خود معین کرده یا پذیرفته است و بجانب آن سیر میکند.

این علوم انسانرا دو دسته کرده اند یکی آنکه موضوعش انسان موجود است، یکی آنکه موضوعش انسان مطلوب است. روان شناسی و تاریخ علوم اجتماعی و مانند آنها از قسم نخستین و اخلاق و حقوق و سیاست مانند آنها از قسم دوم هستند.

دسته اول تابع اسلوب استقرائی است زیرا باید از حوادث و وقایعی که مستقیماً مشاهده گشته اند قوانین حقیقی را که دایر مدار آنهاست بیابند دوم فقط تابع اسلوب قیاسی هستند که از قانون کلی احکام جزئیات را پیدا میکنند.

تاریخ

حال که مکان تاریخ در جمله علوم مربوطه بانسان معلوم شد بحث خودرا منحصراً بآن میکنیم.

تاریخ را از دو حیث میتوان مورد بحث قرار داد: یا از این جهت که علم حوادث گذشته حیات بشری است یا از این لحاظ که

علم قوانین این حوادث است یعنی قوانینی که مدبر ماضی و حال و استقبال بشر میباشند. در مورد اول تاریخ بمعنی اخص نام دارد و در مورد دوم فلسفه تاریخ یا علم الاجتماع خوانده میشود. بدیهی است که شناختن خود حوادث مقدم بر فلسفه آنها و معرفت قوانین حقیقی آنهاست پس خود تاریخ بنیان فلسفه تاریخ و علم الاجتماع است و چون حوادث ماضی را شخص نمیتواند مستقیماً مورد مشاهده و تجربه قرار دهد محتاج بگواهی و شهادت میشود و از اینجاست که اسلوبی پیدا شده مخصوص تاریخ و آنرا اسلوب اخبار و شهادات باید نامید.

گواهی و اقوال مستند

گواهی بیان حدوث حادثه است از طرف کسی که آنرا دیده یا شنیده باشد و گواهی غیر از اقوال مستند است.

اگرچه هر دو از يك سنخ هستند یعنی هم گواهی هم قول مستند متکی باعتماد انسان است بگفتار انسان دیگر اما موضوعشان متفاوت است: گواهی در مورد وقایع است و قول مستند در باب عقاید و آراء و از حیث غایت هم باهم تفاوت دارند، گواهی فقط موجب معرفت است و آراء مستند موجب اعتقاد میشود.

انسان از گواهیهای دیگران استفاده فوق العاده میکند زیرا که حواس ظاهره و باطنه جماعتی کثیر را بنفع خود استخدام نموده و نتیجه تجارب آنها را بکار میبرد و دایره اطلاعات خود را زماناً و مکاناً

انبساط میبخشد. بسیاری از علوم متکی بگواهی غیرهستند مانند تاریخ و علم قضا و اکثر شعب اجتماعی. حتی علوم که مدعی تجربه محسوس هستند از گواهی علماء متقدم استفاده میبرند زیرا که در هیچ رشته يك نفر نخواهد توانست همه چیز را به بیند و شخصاً بیازماید. انسان در جهان نقطه بیش نیست مشهودات مستقیم این نقطه مثل خود او محدود و قلیل است عدۀ گیل و گیاهی که ما شخصاً دیده ایم نسبت بآنچه در عالم است نشان میدهد که معلومات مستقیم ما چقدر کم است اگر از تجارب غیر و گواهی آنها بهره نگیریم دانش ما بسیار خرد و ~~ص~~ کوتاه خواهد بود.

بنیان گواهی

حال که اجمالاً معلوم شد که فایده گواهی چقدر است باید دید حد قبول گواهی ها چیست و اعتبار آنها تا چه پایه است و چرا ما بگواهی غیر اعتقاد میندیم.

رید که یکی از حکماء اروپائی است گوید: میل انسان پذیرفتن گواهی ها مبتنی بر دو اصل است.

اصل اول - میل انسان براستگویی در صورتیکه شهرتی یا قبحی او را بدروغ نکشاند و این صفت را نهاد راستگویی خوانده است. اصل دوم - همان طور که ما خود فطره راست میگوئیم دیگران را هم طبعاً راستگو میندازیم این را اصل خوشباوری میگویند پس

بنا بر رأی این حکیم در انسان راستی و خوشباوری فطری است و دروغ و ناپاوری عارضی است. طفل همه چیز را باور دارد و هر چه بداند بزبان میآورد شك وقتی در او پیدا میشود که دروغ گفتن بیاموزد.

بعضی از علماء این تفصیل را زاید و حشو دانسته اند اولاً اصل خوش باوری را از فروع اصل نخستین یعنی راستگوئی فطری شمرده اند نه قسم آن و گوینداگر اصل صدق فطری درست باشد شخصیکه فطرتش فاسد نشده باشد همیشه قول دیگران را حامل بصدق میکند و در باب این اصل صدق هم گفته اند ضرورت ندارد همین قدر که ما بگوئیم انسان طبعاً از دیدن و شنیدن چیزهاییکه با آنها آشنا است حال باور برایش دست میدهد زیرا که خلاف آنها را ندیده و نشنیده است و فقط وقتی از قبول آنها خود داری میکند که تجربه دروغ بودن بعضی چیزها را باو ثابت کرده باشد کافی است و محتاج بجعل اصل « نهاد راستگوئی » نیستیم.

مثلاً طفل پیوسته دیده است که هر وقت باو گفته اند شیرینی میدهم شیرینی داده اند البته لفظ شیرینی همیشه در ذهن او ایجاد باور میکند اما روزی که گفتند این شیرینی را بگیر و در عوض چیز دیگری باو دادند استنباط میکند که همیشه الفاظ دلالت بر حقیقت ندارند گاهی بغیر حقیقت میرسند پس آن طفل بخود حق میدهد که نسبت بگواهیا و دلالت لفظی و کتبی شك کند اما با این تفصیل اگر چه

تشخیص اصل جداگانه بنام صدق فطری لزومی ندارد ولی دو قانون
 رید نظری بآسانی و صراحتی که دارند بسیار مفید هستند
 بر فرض که بنابر قول این حکیم صدق فطری انسان را قبول کنیم
 باز در جریان زندگانی می بینیم که انسان از حکم فطرت سرپیچی
 میکند یا عمداً دروغ میگوید یا سهواً دروغی را در جاهه راست می
 پوشاند از اینجهت شخص در برابر هر خبری حق این سؤال را دارد
 که آیا مخبر خود آنرا دیده و مستقیماً شنیده است یا نه و بر فرض
 دیدن آیا فریب حواس و خیال خود را نخورده است و تابع شهوات
 خود نشده است یا اگر هم فریب نخورده است آیا بنا بر غرضی عمداً
 در تغییر یا جعل خبر نکوشیده است؟ البته اینکه حکما گفته اند «کَلِمَا
 قَرَعَ سَمْعُكَ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْأَمْكَانِ» صحیح است لکن مقصود از این امکان
 احتمال عقلی است و تا دلیلی قوی بر وقوع آن در دست نباشد الی الابد
 در بوته امکان خواهد ماند .

دو قسم مخبر منفرد یا متعدد

اولا - منفرد . چون بنابر شرح فوق معلوم شد که مفسد فطره
 صادق بشر دو چیز است یا کذب عمدی یا اشتباه و سهو پس در باب
 اخبار احاد و تعیین اعتبار آنها باید تفتیش کرد که چه علامتی برای
 تشخیص صدق و کذب آنها میتوان یافت .

۱ - اشتباه - سهو و اشتباه مخبر دو منشأ دارد :

الف) بی اطلاعی او از کیفیت آن خبر بخصوص: مردمانی

هستند که بسبب نقص تحصیلات یا قصور فطری خود از دریافت بعضی نکات باریک و حقیقت برخی حوادث محرومند هر کس را در آن جنس خبری باید مصدق داشت که اهل آن است. مثلاً در امر نجومی منجم و در وقایع طبی طیب را باید جست که گفته اند لکل عمل رجال و لکل مقام مقال والا مخبر جاهلیکه از آن وقایع خبری بدهد بر فرض مشاهده اخبارش بی اعتبار است در این باب اگر دو نفر در یک درجه ازدانش و اطلاع نسبت به آن سنخ حادثه باشند آنکه خود حاضر و شاهد بوده قولش بر دیگری که غایب بوده ترجیح داده میشود.

ب (بی اطلاعی و کودنی مخبر که دماغ او ذاتاً شایسته درک مطالب نیست و در معرفت و تمیز او تردید است بدیهی است که روایات چنین کسی معتبر شناخته نمیشود.

۲ - دروغ عمدی - برای کشف اهل دروغ عمدی باید اغراضیکه او را از راستی فطری انحراف داده است جستجو کرد از جمله یکی عادت بکذب است طبعاً بعضی اشخاص مایلند که خلاف حقیقت را بزبان برانند دیگر نفع خاصی که او را بجعل و تغییر خبر واداشته است و این انواع دارد مثل نفع مادی و نژادی و شخصی و شهوی و علمی و غیره

حقایق سرائی است آراسته هوا و هوس گردد بر خاسته
 نبینی که آنجا که برخاست گردد نیند دگر گرچه بیناست مرد
 پس در اخبار احاد اگر مخبر منفردی نه از معتادین بدروغ
 نه از صاحب غرضان بود باید خبرش را پذیرفت خاصه وقتی که درست

آن خبر برخلاف نفع او باشد. باهمه اینها در اخبار مخبر مفرد موجبات شك باقی است از اینکه جهت در محاکم شهادت شاهد واحد را نمیپذیرند سببش این است که نمیتوان قول يك نفر را باور کرد و یقین حاصل نمود که واقعاً واقعه را دیده و دقت هم کرده و غرضی و نفعی هم در میان ندارد.

ثانیاً - مخبرین متعدد البته بسیاری مخبر موجب اعتبار خبر است معذلك باید چیزی را هم که چند تن در آن توافق دارند مضمون شعرد و محل انتقاد قرار داد چه امکان دارد که چند تن هم یاد غرض یاد میل خاصی شريك باشند پس احتیاط در اینجا نیز شرط است.

تعدیل و ترجیح

هر وقت دو یا چند خبر تعادل داشتند در اختیار هر یکی از آنها مخیر هستیم تعادل وقتی حاصل میشود که از ترجیح یأس حاصل گردد از هر جهت و چون بواسطه تعارض دو خبر جمع میان آنها ممکن نباشد باید یکی را گرفت و جوه ترجیح در اخبار از این قرار است.

(۱) ترجیح بسند - و آن بر چند قسم است.

اولاً کثرت روات - هر خبری که راویانش بیشتر باشد بر دیگری رجحان دارد بعات قوت ظن زیرا که عدد اکثر از خطا دور تر است.

و چون هر يك از روات ایجاد ظنی میکند از مجموع ظنون خبر قوت میگیرد تا بجائی که منتهی بتواتر مفید یقین میگردد
ثانیاً رجحان راوی، این رجحان در وصفی است که موجب غلبه ظن صدق میشود مثل ثقه و هوشیاری و پارسائی و دانش و تیزویری (قوه ضبط و حافظه) و وسایل استخبار و روات در این اوصاف متفاضل هستند بعضی عالم بعضی اعلام بعضی ضابط برخی اضبط هستند و در هر يك که آن صفات قویتر باشد قول او باید اختیار گردد.

ثالثاً - قات و سایط و این را علو الاسناد مینامند زیرا که احتمال وجوه خلل مثل غلط و غیره در آن کمتر است و البته این در صورتیست که روات هر دو خبر از حیث صفات مرجحه مساوی باشند.

۲) ترجیح باعتبار روایت

اخباری که عین لفظ منقول است ترجیح دارد بر اخباری که مروی بمعنی است. بعضی از علماء گفته اند هر وقت دو روایت متعارض دیدید یکی منقول بلفظ دیگری مروی بمعنی رجوع کنید بصفات راوی اگر راوی منقول بمعنی معروف بضبط و معرفت بود میان آن دو خبر ترجیحی مگذارید و اگر از این جهات ترجیحی نداشت باید منقول بلفظ را گرفت.

۳) ترجیح از نظر متن

و این بر چند قسم است .
اولاً - اگر لفظ یکی از دو خبر فصیح و دیگری رکیک و دور

از استعمال آن زمان بود قبول فصیح ترجیح دارد .

تبصره - اگر دو خبر بود یکی فصیح و دیگر افصح از این جهت نباید یکی را بر دیگری برتر شناخت .

ثانیاً - هر يك از دو خبر موكد تر یعنی جهات دلالت آن متعدد یا اقوی از دیگری باشد و در دیگری مثل آن نباشد آنكه موكد الدلاله است ترجیح دارد .

ثالثاً - اگر مدلول لفظ در یکی از اخبار حقیقی و در دیگری مجازی باشد و مجاز مشهور و غالب هم نباشد در این صورت حقیقی مرجح است .

تبصره - اگر مدلول لفظ هر دو خبر مجازی باشد ولی مصحح تجاوز یعنی علاقه در یکی اشهر واقوی یا اظهر از دیگر باشد ترجیح اشهر واقوی و اظهر لازم است .

رابعاً - اینکه دلالت یکی از آنها بر مراد محتاج نباشد بتوسط امر دیگر ولی دلالت خبر دیگر موقوف بتوسط امر دیگر باشد در این صورت آنكه غیر محتاج است مرجح است .

تنبیه . بعضی علاوه بر این چند وجه وجوه دیگر نیز ذکر کرده اند که چندان خارج از آنچه گفته شد نیست مثل ترجیح خبر عام بر خبر عامی که تخصیص نیافته و مطابقی که تقید نیافته بر خبر مقید و ترجیح خبری که علت آن ذکر شده بر خبری که علتش مذکور نیست و ترجیح خبری که در لفظ آن احتمالات کمتر از دیگری است

مثل مشترك بین دو معنی که برتری دارد بر مشترك بین سه معنی .
(۴) ترجیح با امور خارجی و این بر چهار قسم است که در این جا
مختصراً ذکر میگردد (برای تفصیل آنها و قسمتی از مندرجات فوق
رجوع شود بکتاب مبسوط اصول) .

(۱) اعتضاد یکی از دو خبر بخبر خارجی - البته چنین خبری
ترجیح دارد بر آنچه تایید نشده است .

(۲) مخالفت یکی از دو خبر با امور طبیعی و وضعی آن عصر
و موافقت دیگری با آن اوضاع . آنچه موافق باشد با اصل آن را
مقرر گویند و آنچه مخالف باشد ناقل نامند . البته موافق با اصل ترجیح
دارد بر غیر موافق مگر اینکه دلایلی ترجیح ناقل را ایجاب کند .
مثال برای اخبار مخالف با اوضاع عصر از ابن خلدون نقل میشود
در مقدمه گوید .

تاریخ نگاری فن شریفی است . محتاج بسرچشمه های بسیار و
دانشهای گوناگون و حسن نظر و استواری رأی که موجب وصول
بحق و احتراز از لغزشها و اشتباهات میگردد زیرا که اخبار اگر
فقط در آنها بمنقولات اکتفا شود و ریشه عادات و قواعد سیاست
و طبیعت عمران و احوال جامعه انسانی را مورخ نداند غایب را با
شاهد مقایسه نکند و حاضر را با ذاهب نسجد هرگز از غلط و
نزش ایمن نخواهد گشت و اکثر بزرگان مورخین بسبب اعتماد
بمجرد نقل از جاده صدق خارج شده اند و غث و سمین اخبار را بر

محك امتحان نزده و با اصول مسلمة تطبيق نموده اند و آنها را با نظايرشان برابر نساخته و با ميزان دانش و آگاهی از طبائع كائناات نسنجيده اند از اين جهت در بيايان گمراهی افتاده اند مثلا در شماره سپاهيان يا اموال پادشاهان راه غلط پيموده اند و اين قبل اعداد است كه آزمائشگاه، دروغها و اشتباهات است و شخص آگاه بايد اين اعداد را با اصول طبيعى بسنجد مثلا مسعودى و بسيارى از مورخين در باب لشكران بنى اسرائيل گفته اند كه موسى عليه السلام آنان را در يابان گرد آورد و هر جوانى را كه بيش از بيست سال داشت و بر حمل سلاح قادر بود شماره كرد ششصد هزار تن بودند بلكه متجاوز از اين مورخين فراموش كرده اند كه استعداد مصر و شام هرگز باچنين عددى از سپاه موافق نبوده است هر كشورى بنا بر استعداد خاك و آبادى آن در خور يك مقدار سپاه است كه بيش از آنرا طاقت نميآورد و در چنين ممالك مقابله دو سپاه باين كثرت محال است زيرا كه جاى نبرد و جنبش بر آنان تنك ميشود و مافلا اين ضيق مكانرا در آن حدود مشاهده ميكنيم و زمان حال آئينه عهد ماضى است زيرا كه گذشته شبيه با كنون است چنانكه آب شبيه آب است -

و با اين كه لشكر ايران خيلى بيش از اين طوائف اسرائيلى بوده در جنگ قادسيه مثلا عده آنها تحت قيادت رستم از ٦٠ هزار نميگذشت و اگر چنين سپاهى در بنى اسرائيل بود تمام ايالات اطراف را البته بايستى تسخير كنند در صورتيكه حدود قدرت آنان از دايره

تنك فلسطين و شام و خيبر نميكندشت .

ابن خلدون مثال های چندی از این قبیل اغلاط مورخین معروف ذکر میکند مانند لشکر کشی پادشاهان یمن بممالک افریقای شمالی و عبور از برزخ سوئز و سحرای ریگزار و فتوحات یمنی ها در ایران و ماوراءالنهر و قسطنطنیه و مانند قصه شهر ارم ذات عماد و حکایت جعفر برمکی و غیره که برای استحضار از آنها بهتر است بمقدمه تاریخ ابن خلدون رجوع شود .

اخبار متعددی که بی معارض باشند .

چنانکه قبلاً اشاره شد اگر اخباری معارض داشته باشد باید هم از ایحاط بعد و قرب زمانی و مکانی آنان بواقع و هم از جهت صحت قول و اعتبار خود مخبرین در آن اخبار نگریست . البته کثرت عده شهود از مؤبدات شمرده میکردد ولی گاه باشد که قول یک شخص مجرب صادق بر هزاران خبر عادی ترجیح دارد خاصه اگر مطلع از نص آن واقعه و خالی از غرض هم بوده باشد اما اگر اخبار بسیاری راجع بیک واقعه بدست آمد که معارضی نداشتند آیا باید آن واقعه را درست و صحیح دانست یا نه ؟ در این صورت هم باز مخبرین را یکان یکان باید آزمود که منبع استخبار چه بوده است آیا قول همه آنها از یک سرچشمه آب نخورده است که تعداد اخبارشان فقط لفظی و ظاهری و بازگشت خبر بمنشاء واحد باشد ؟ در این حال آن خبر معتبر است که مخبرینش از حیث ملیت و طبقه اجتماعی و اغراض

و منافع و درجه فطانت مختلف اما در اصل خبر متفق باشند . خلاصه اینکه
مخبرین متعدد اگر همه از یک منبع نگرفته باشند و تواطوء آنها هم
بر کذب محال باشد میتوان خبرشان را پذیرفت و باور کرد

نفس حوادث

صرف نظر از اعتبار مخبر در خود خبر هم کیفیاتی هست که
شخص را حق میدهد با وجود اجتماع شرایط صدق و ضبط و فطانت در
مخبر باز آن خبر را باور نکند پس لازم است که نفس خبر را با موازین
علمی و عقلی بسنجیم و به بینیم آیا امکان وقوع دارد یا نه زیرا که فقط
صادق القول بودن و خوش حافظه بودن گوینده کافی نیست . ممکن است
اشتباه کرده باشد . پس آن خبر را باید دید آیا قابل مشاهده برای
مخبر بوده است یا نه پس هر قدر واقعه از امکان دور باشد کثرت شهود
و اعتبار شهود بیشتر ضرور خواهد بود عاده هم عمل ما موافق این
قاعده است زیرا که اخبار عادی را از هر کس می پذیریم اما اخبار
غریب و خارق العاده را از آشناترین و معتبرترین مردم بی دلیل
نمیتوانیم قبول کنیم پس معلوم میشود که جنس خبر در تصدیق مداخل
است و اگر خبر مربوط به محالات باشد کثرت شهود در تاثیر بخش
تواند بود در این باب هم باید امثله را از مقدمه این خلدون گرفت که
بعضی محالات را ذکر کرده است .

شهادت در عقاید .

گواهی فقط در باب منقولات و وقایع گذشته بکار نیست غالبا

برای اثبات رای و عقیده نیز بکار میرود یعنی در خصوص امور علمی هم شخص اگرچه حقا باید به تجربه و برهان خود متکی باشد اما غالبا انکار بقول بزرگی میکند و میگذرد و گفتار دیگران را برای خود حجت قرار میدهد مثلا در مسائل هندسی لازم نیست که همه قضایا را از مبدا شخص حل کرده باشیم تا بتوانیم آنها را در علوم بکار ببریم همینقدر که عالمی از علماء این کار را کرده است ما برای سهولت اکتفا بتقلید او میکنیم . پس در علوم دقیقه هم در مواردی که وقت یا تسلط یا صلاحیت علمی ما وفا نکند که همه رشته های فرعی علمی را شخصا امتحان نمائیم بقول بزرگی اکتفا میکنیم بطریق اولی در تاریخ و ادبیات و علم آموزگاری و غیره که قول بزرگان را در آنها تأثیری بزرگ است باید آراء خود را متکی بآن اقوال کنیم اما نباید دچار يك اشتباه عامی بشویم .

توضیح آنکه قول بزرگان تنها مثبت مطلب نیست بلکه مؤید آن بشمار است و در این حال فرق پیدا میشود میان شهادت مربوطه بحوادث و شهادت متعلقه بعقاید در قسمت اول اخبار و شهادت پیشینیان تنها راه کشف مطلب تاریخی بشمار میرود و خاصه برای ازمنه خیلی قدیم مهمترین راه کسب علم و قایع است ، در قسمت دوم قول بزرگان فقط یاور و معین و مؤید تجارب و براهین توانند بود و جای آنها را نمیگیرد در علوم یقین و قتی حاصل میگردد که شخصا يك رای و عقیده را فهمیده باشیم حقیقت از بیرون نمیآید سرچشمه اش در وجود خود

ماست پس تاوقتی که مطالب برای مایقینی نشود آنرا نمیتوانیم بپذیریم
این عبارت که استاد چنین گفته مانیز چنین گوئیم در باب عملیات بیفایده
است قول استاد برای تأیید برهان مفید است و بس .

دروغ بودن تاریخ

بعضی از فضلاء تاریخ را نسیجی از دروغ و اوهام خوانده اند
ژان ژاک روسو گوید « تاریخ فنی است که باستعانت آن شخص از میان
چندین خبر دروغ آن را که شبیه تر بر است باشد میگزیند » و برای
اثبات این قول آنچه در تواریخ مجعولات و اکاذیب هست گردآورده
و مثال زده است لکن نمیشود مطلقاً همه مطالب تاریخ را منکر شد
چه بعضی از آنها مثل نتایج استدلالی سایر علوم یا تجارب حسی اطمینان
بخش و علم آور است اما همه اخبار چنین نیست درجات دارند : بعضی
یقینی بعضی مظنون برخی مظنون ضعیف و بسیاری مشکوک هستند
این درجات که از شك گرفته تا ظن متاخم بهام میرسد یعنی موارد
آنها در اخبار از وظایف انتقاد تاریخی است . و انتقاد تاریخی مجموعه
قواعدی است که برای سنجش صحت و سقم و ضعف و قوت و تعدیل و
ترجیح اخبار ترتیب داده اند .

لکن قبل از آنکه در این باب شرحی بدهیم از آنجا که
سخن در اخبار و تصدیقات است و اینکه کدام يك موجب یقین و کدام
باعث ظن میشود باید مقدمه بدانیم که یقین و ظن و شك و جهل بسیط
و مرکب چیست و کدام تضایا مقدمه یقین و کدام مقدمه شك و سایر

سایر اقسامند ، توأتر چیست و بچه اعتبار ممکن است موجب علم گردد و آیا از استقراء قطع حاصل میشود و شرایط مخبرین و روات و اخبار صحیحہ چیست .

و چون بحث در یقین و شك و غیره جزء علم منطق است باینكه ورود در آن خارج از شیوۀ این گفتار است اما از آنجا كه اكثر در این باب اختلاف رخ میدهد و اندازه یقین و ظن و غیره كاملاً روشن نیست بر آن شدیم كه از یكی از كتب منطقی این باب را تلخیص كنیم و بهتر از همه قول خواجه نصیرالدین طوسی را دانستیم در شرح اشارات شیخ الرئيس ابوعلی سینا و شالده تقسیم را از او اقتباس كردیم كه اگر چه موجز است لکن بهتر از هر کلماتی این عنوان را دسته بندی میکند :

اولا - یا حکم بهیچ يك از دو طرف تقیض نمیکنیم این را جهل بسیط میگویند .

ثانیا - یا حکم بیک طرف میکنیم كه راجع بر دیگری است در این صورت یا :

۱ - حکم میکنیم بامتناع مرجوح و اینرا جازم میخوانند .

۲ - یا حکم نمیکنیم به امتناع مرجوح و این را مظنون صرف گویند .

اما جازم یا در او اعتبار میشود مطابق بودنش با خارج یا اعتبار نمیشود اگر اعتبار شد یا مطابق هست در واقع یا مطابق نیست .

در شق اول که اعتبار مطابقه با خارج بشود و مطابق هم باشد دو قسم پیش میاید .

۱ - یا برای حکم کتنده امکان دارد که بر خلاف آن حکمی بکند .

۲ - یا امکان ندارد بر خلاف آن حکمی بکند در این صورت یقین است و دارای سه صفت است : جزم (مطابقه) ثبات (یقینات مطلق هستند یعنی درجات قوت و ضعف در آنها راه ندارد مثل آنکه بگوئیم دو چیز مساوی با چیز دیگر باهم برابرند که خلاف آن را نمیتوان پذیرفت) اما اگر امکان داشت که حکم بر خلاف آن بکند این حکم حازم و مطابق و غیر ثابت خواهد بود و آن را تقلید در اعتقاد خواهند نامید .

لکن اگر در حکمی حازم باشیم و غیر مطابق با واقع باشد آن جهل مرکب است (سقراط گفته است که جهل مرکب جاهلی است مکرر زیرا که صاحب آن نمیداند و نمیداند که نمیداند .)

قسم دوم از حازم آن است که اعتبار مطابقه با خارج در آن نمیکنیم اگر چه یکی از دو طرفش واقع باشد و این یا مقارن با تسلیمی است یا مقارن با انکاری .

۱ - مقارن با تسلیم منقسم میشود بمسلم عام و آن دو نوع است یکی مطلق که جمهور خلق آن را مسلم میدانند یا محدود که فقط يك طایفه بآن تسلیم دارند یا مسلم خاص که شخص واحد مثل

معلم یا معلم یا متنازعی آن را مسلم می‌شمارد .

۲ - مقارن با انکار را وضع می‌خوانند و بر چند قسم است :

الف - آنکه در صدر علوم واقع می‌شود و مسائل علم بر آن مبتنی است .

ب - آنکه قیاس‌کننده خلفی وضع می‌کند اگرچه برخلاف عقیده او باشد برای اثبات مطلوب خود ،

ج - آنکه مجیب جدلی آنرا ملقزم می‌شود .

د - آنکه بزبان می‌گویند بدون آنکه دل‌معتقد باشد مثل کسیکه بگوید حرکت وجود ندارد .

پس بنا بر این تقسیمات اقسام تصدیقات چهار قسم می‌شود :

یقینی ، ظنی ، تسلیمی . وضعی

مبدء برهان تصدیقات یقینی یا علمی است ، مبدء خطابه مضمون صرف و تقلیدات است که مقبولات از بزرگان باشد . مبدء سفسطه جهل مرکب است . اما شعر مبادیش چون تحت تصدق واقع نمی‌شود مگر مجازاً داخل این بیان نیست

قول کانت آلمانی

چون تشخیص اعتقاد و مضمون صرف از یقین مشکل است حاجت بوسیله تمیزی می‌افتد کانت طریق امتحان را چنین نشان می‌دهد که با صاحبان اعتقاد باید شرطی بست - غالباً اشخاصی که اظهار یقین می‌کنند و ابدأ شائبه ظنی در آنها ظاهر نیست چون پای شرط بندی ویرسند درجه

ثبات جزم آنها معلوم میشود بعضی چون پای ضرری بمیان میاید پس میکشند جمعی تا مبلغی معین پایداری میکنند و اگر بر آن میزان افزوده شد عقب میروند گاهی خود مدعی یقین هم از درجه جزم خود واقف نیست و در هنگام شرط بندی و افزایش اندازه شروط بر ضعف و وهن اعتقاد خود مطلع میشود .

اقسام یقین

اگر چه یقین امری است بسیط و بی تغییر و درهمه جا یکسان است و در آن ضعف و شدت راه ندارد معذلك انواعی در آن تشخیص داده اند و این بر حسب قوای ظاهری و باطنی است که مدرکات ما از آن مجاری آمده است اولر (۱) آلمانی سه قسم یقین تشخیص داده است:

حسی ، عقلی ، وجدانی .

۱- یقین حسی آنست که صاحبش حساً بآن رسیده باشد مثل وقوع سیل و حریق برای کسی که آنرا دیده است .

۲- یقین عقلی آنست که عقل خلافتش را نتواند بپذیرد مثل نتیجه قیاس شکل اول که تمام شرایط در آن جمع باشد. از ملحقیات این یقین مفاد قضایای اولیه است که بدون اعمال نظر در اجزاء آن هر کسی صحت آنرا قبول دارد پس یقین عقلی بر دو صنف است ضروری و اکتسابی ضروری آنست که قبول آن واسطه نخواهد - اکتسابی

صحت آنرا قبول دارد پس یقین عقلی بر دو صنف است ضروری و اکتسابی. ضروری آنست که قبول آن واسطه نخواهد - اکتسابی آنست که محتاج بواسطه باشد. امور قلبی و حسی و اولیات منشاء یقین عقلی ضروری هستند امور قیاسی و استدلالی منبع یقین عقلی اکتسابی میباشند.

۳ - یقین وجدانی - بنا بر قول این عالم و گروهی از متقدمین آن است که از شهادت مردمان حاصل شده باشد بشرط اینکه غیر مشکوک و اجماعی باشد مثل یقین بوجود پاریس و البرزکوه. اما حق این است که این قسم یقین اگر چه در عمل معادل سایر اقسام است و شك بردار نیست لکن عقلا در حکم مظنون صرف و اعتقاد است پس استعمال لفظ یقین در این مورد مجازی است.

تقسیم دیگر قضایا بنا بر قول خواجه

قضیه چهار قسم است: مسلمات، مظنونات، مشبهات بالغیر و مخیلات و بیان این تقسیم چنین است قضیه یا مقتضی تصدیق است یا مقتضی تأثیری است در نفس یا مقتضی تصدیقی و تأثیری نیست.

۱ - آنکه مقتضی تصدیق باشد بر دو قسم است.

اول - مقتضی تصدیق جازم.

دوم - مقتضی تصدیق غیر جازم.

جازم یا سببی دارد یا چیزی که شبیه بسبب است آنچه سبب دارد مسلمات میگویند و آنچه شبیه بسبب است مشبهات بالغیر خوانند.

غیر حازم مظنونات است .

۲ - آنکه مقتضی تأثیری است نه تصدیق مخیلات نام دارد .

تبصره - آن قضیه که نه موجب تصدیق نه مقتضی تأثیر باشد مستعمل نیست زیرا که فایده ندارد .

بیان دیگر در تقسیم قضایا :

قضیه چهار قسم است : مسلمات ، مظنونات ، مشبهات بالغیر و مخیلات .

۱ - مسلمات دو قسم است معتقدات و مأخوذات (زیرا که سبب اعتقاد یا از جانب نفس مصدق است یا از خارج) ما در اینجا نخست تقسیمات معتقدات را بیان می کنیم و بعد بتقسیم مأخوذات می پردازیم .

معتقدات بر سه قسم است :

۱ - آنکه قبولش واجب است (زیرا که این حکمی است که در آن اعتبار مطابقه باخارج شده و مطابق باخارج هم هست قطعاً) .

۲ - وهمیات (زیرا که این حکمی است که مطابقه باخارج در آن شرط شده ولی مطابق باخارج نیست .

۳ - مشهودات (این حکمی است که اعتبار مطابقه باخارج در آن نشده است) .

الف - آنکه قبولش واجب است شش قسم است : اولیات ، مشاهدات مجرّبات ، حدسیات ، متواترات قضایائی که قیاسانشان همراه

آنها است بیان این تقسیم بقرار ذیل است .

اولیات :

اولیات قضایائی را گویند که عقل آنها را ذاتاً و غریزه پذیرد بدون توسل باسباب خارج همین قدر که عقل حدود آنها را بالکنه تصور کرد تصدیق میکند پس بعبارة اخری تصدیق در این قضایا متوقف است فقط بروقوع تصور و تفتن به ترکیب آن و این بر دو نوع است .

یکی آنکه برای همه کس واضح باشد دیگر آنکه برای همه کس واضح نباشد و بسبب پوشیدگی که در تصور حدود آنست محتاج بتأمل باشد زیرا که چون تصور پوشیده شد تصدیق هم پوشیده می گردد .

بیان مطلب اینست که احکامی که علت دارند وقتی واجب - القبول هستند که با علتشان اعتبار شوند بدون علت واجب القبول نخواهند بود و حکم یقین آنست که خود بخود واجب القبول باشد بدون تغیر .

پس هر حکمی که از راه علتش شناخته شد یقینی است و هر چه از راه علت دانسته نشد یقینی نیست خواه برای او علتی باشد خواه نباشد . در اینجا علت دو چیز است اجزاء قضیه و اشیاء خارجی . هر قضیه که علتش اجزاء آن باشد حکم اولی نام دارد زیرا که عقل صریح آن را واجب می شمارد و فقط بانصورت اجزاء قضیه

تصدیق حاصل میگردد و احتیاجی بسبب خارجی نیست حال اگر تصور اجزاء قضیه جلی و آشکار باشد و ارتباط آن تصور ها بیکدیگر آشکار باشد این حکم برای همه افراد بشر واضح است و اگر جلی نباشد فقط اشخاصی آنرا واضح میبینند که تصورات آن برایشان آشکار است مثل اهل علوم و صناعات مختلف که سایر مردمان از درك اولیات آنان عاجزند . در صورتیکه کسی باوجود تصور اجزاء قضیه و ربط آنها باهم باز در حکم اولی توقف نمود یا از نقص قریحه اوست مثل ابلهان و کودکان یا از فساد هوش است بسبب این که عقاید ضد حقیقت در او رسوخ یافته است مانند عوام و جهال .

مشاهدات

مشاهدات مثل محسوسات است یعنی قضایائی که از راه حواس آنها را تصدیق میکنیم و بر سه قسم است .

۱ - آنچه باحواس ظاهر ادراك میشود مثل حکم بهحرارت آتش و روشنائی خورشید .

۲ - آنچه بحواس باطنی حاصل میگردد مثل حکم اینکه غضبی و خوفی و فکری و اندیشه داریم .

۳ - آنچه نفس انسان خود بخود مدرك آن است نه بوسیله آلات ظاهری نه باستعانت حواس باطنی مثل درك ذات و افعال ذات .

مجربات

مجربات قضایائی آست که بعد از مشاهده مکرر حاصل میشود

و بواسطه تکرار یافتن تجربه مؤکد میگردد چنانکه در آن شکی
 نمیماند. مجربات محتاج بدو چیز است یکی مشاهده متکرر دیگر
 قیاسی حقی این قیاس عبارت از آن است که حکم نمائیم که وقوع
 مکرر بر يك نهج اتفاقی نیست پس سببی دارد اگر چه خود آن
 سبب و ماهیت آنها را نمیدانیم و هر جا وجود سبب دانسته شد بطور
 قطع حکم بوجود مسبب هم میشود پس تجربه دو قسم است .

۱ - تجربه کلی که وقوع امری چندان تکرار شود که عدم
 وقوع آن را نتوان احتمال داد .

۲ - تجربه اکثری که طرف وقوع بر لاوقوع برتری و
 فزونی داشته باشد .

امکان دارد که يك حکم در نزد کسی مجرب کلی و در نزد
 دیگری مجربی اکثری و در نزد شخص ثالثی اصلا غیر مجرب باشد
 نمیتوان برای شخص منکری که خودش مباشر تجربه نبوده است
 حکم مجربی را اثبات کرد و نیز از خواص مجربات این است که
 مقرون بهیئت خاصی باشد بعبارة اخری باید احکام تجربی مقید باشند
 یا بزمان معین یا بمکان معین یا باشیئی معین پس حکم عقلی در تجربیات
 مقید است یکی از این تعینات که آنها را از اطلاق خارج میسازد مثل
 اینکه هر مولودی در زنگبار سیاه است که حکم سیاه بودن مولود را
 بنا بر تجربه مقید بزنگبار یعنی مکان معین کرده ایم پس حکم عقل
 کلی و مطلق است و حکم حس جزئی است و حکم تجربه بین کلی

و جزئی است و آنرا حکم عقلی مقید باید خواند .

حدسیات

حدسیات هم مثل مجربات محتاج بحس است ولی حدس قوی هم لازم دارد که موجب برطرف شدن شك میگردد حدس سرعت انتقال است از معلومی بمجهولی بدون طی تمام درجات فکر چنانکه لووریه کاشف سیاره نبتون از روی اعوجاج مدار اورانوس حدس زد که باید سیاره دیگری در قرب آن باشد و بعد آنرا به ثبوت رسانید هر دانشمندی که سرعت ذهن و پاکی هوش داشته باشد بهتر در این قیل قضایا موفق میشود .

چون مراد ما از ورود در این بحث منطقی آن بود که قضایای موجب یقین و قضایای باعث ظن را بدانیم و تفاوت مجربات و مشاهدات را بامتواترات بیایم از ذکر بقیه اقسام قضایا مانند مظنونات و مخیلات و غیره صرف نظر و ارجاع بکتاب منطق میکنیم و متواترات را که مبنای تاریخ است موضوع بحث مبسوط تر قرار میدهیم .

متواترات

یکی از قضایای ششگانه واجب القبول که جزء معتقدات و مسلمات است قضیه متواتر است که کثرت شهود در آن موجب رفع شك و حصول اعتقاد میگردد چنانکه کسی وجود مصر یا وجود اسکندر را نمیتواند باور نداشته باشد باینکه مکالمات و زماناً از دیدن آن دو محروم بوده است در قضیه متواتر دو شرط هست .

اولا - اینکه عقلاً ممکن و موافق نوامیس طبیعی باشد اگر هزار شاهد و مخبر قضیه اکوان دیو و برداشتن رستم را نقل کرده باشد چون منافی با حکم عقل و ناموس علم است قابل قبول نیست چنین قولی در اجزاء تاریخ قرار نتواند گرفت بلکه جزئی است از افسانه لکن هر قضیه که فعلاً با عقل یا علم کنونی ما موافق نیاید نباید آنرا عاری از حقیقت شمرد زیرا که ممکن است در آنیه صدق آن ظاهر گردد و قانون طبیعی مجهولی آنرا ثابت کند مانند خبر باریدن سنک که از خوارق عادت بشمار می‌آمد و بعضی آنرا باور نداشتند امروز معلوم شده است که متعلق بقانون طبیعی معینی است .

البته هر تاریخی که مغایر با افسانه باشد معتبر نیست اما داخل بودن افسانه نباید موجب صرف نظر از آن تاریخ شود چه بسا حقایق که از آن بدست می‌آید چنانکه تفصیل آن را بعد می‌گوئیم .

ثانیاً - باید تصور نمود که خبر دهندگان با هم قرار داده اند که دروغی بگویند یا بعبارت قدما تواطؤ آنان بر کذب محال باشد در اینجا این بحث پیش می‌آید که البته هر قدر عده مخبرین بیشتر باشد موافقت آنان در کذب بعید تر خواهد بود در نتیجه بعضی گمان کرده اند که میتوان عده از راویان را معلوم کرد که چون شهادت بآن عده برسد خبر یقینی شود و این را حد توان نام

داده اند بعضی علماء حدیث این حد را چهل نفر از مردمان موثق گرفته اند ولی درست نیست زیرا که کثرت و قلت مخبرین اسباب یقین نمیشود بالعکس هر وقت یقین پیدا شد عدد اقل مخبرین را برای آن مورد بخصوص میتوان تعیین کرد بعضی از دانشمندان اروپائی برای تعیین میزان تواتر بحساب احتمالات متوسل شده اند باینکه این رأی هم درست نیست چون بیفایده نخواهد بود قول ژانه حکیم فرانسوی را در این باب نقل مینمائیم .

بکار بردن حساب احتمالات در تاریخ :

بعضی از دانشمندان کوشیده اند که قوت وضعف اخبار را باقواعد حساب احتمالات بسنجند و این قاعده را اصل قرار داده اند که هر قدر وسایط در خبر بیشتر قوت آن کمتر است در افواه عوام نیز يك كیلاغ چهل كیلاغ مثل شده است . بعد از قبول آن اصل باین طریق استدلال میکنند : فرض نمائیم نسبت میان دروغ و خبر راست در هر کسی مثل نسبت يك به ده باشد پس صدق قول اولین مخبر مساوی کسر $\frac{1}{11}$ خواهد بود اگر این خبر بمخبر دوم برسد صدق او معادل نه عشر صدق نخستین خواهد بود یعنی $\frac{1}{11}$ از $\frac{1}{11}$ بهمین طریق هر قدر وسایط بیشتر شود عدد این کسر بیشتر میشود و چون بشش واسطه برسیم کسری که نماینده آن معادل $\frac{1}{11}$ یا کمتر از نصف است خواهد شد یعنی احتمال دروغ بیشتر از احتمال راست خواهد گشت .

بنا بر این واضح است که پس از مدتی خبر چنان ضعیف میگردد که بکلی صدق آن از میان میرود این حساب البته در مورد اخبار آحاد که از پدری به پسر یا مثلاً نقل شده باشد صادق است بشرط آنکه در هر دوره مخبر از یکی تجاوز نکند اما اگر مخبرین متعدد باشند که دفعه خبری را بدهند باید صورت حساب فوق را قدری تغییر داد زیرا که تنزل صدق در اخبار خیلی بطی تر از اخبار یگانه خواهد بود .

با وجود این حساب مذکور در هر دو مورد اساساً درست است . یکی از مهندسین انگلیسی بنا بر این قاعده حساب کرد که اخبار عهد اگوست امپراطور روم در سال ۳۱۵۳ میلادی بکلی از درجه صدق خواهد افتاد مهندس دیگر باز از روی همین محاسبه معین کرد سالی که اخبار عهد اگوست از درجه صدق می افتد سنه ۱۷۸۹ میلادی باید باشد از این قرار مدتی است که خبر قتل قیصر از اعتبار افتاده و دیگر باور کردنی نیست .

از فرط سخافت تخطئه این اقوال زاید است ولی برای اثبات این نکته که استعمال قواعد ریاضی در امور نفسانی چه نتایج سخافت آمیزی میدهد گوئیم - اولاً اصلی که ذکر کرده اند فرض بی بنیاد و مجعول است زیرا که اتخاذ کسر $\frac{۱}{۱۰}$ برای نشان دادن نسبت دروغ و راست در مخبر معین بکلی بی دلیل است چرا بجای آن $\frac{۱}{۱۰۰}$ یا $\frac{۱}{۱۰۰۰}$ نگیریم زیرا که اگر اصل را کسور اخیر قرار دهیم

موارد باور نمودن خبر دوامش بیشتر خواهد شد .

چنانکه بچند هزار سال و چند هزار قرن نیز ممکن است
برسد این طول زمان در باب تاریخ چیز معتناهی است از این
گذشته آیا مخبرین همه یکسانند؟ حکیمی چون مارگوس اورلیوس
اگر خبری داده باشد معادل با واحد است ولی خبری که مخبری
مثل کاتی لینییا بدهد مساوی با صفر است بعلاوه فرق است میان
خبر سینه بسینه که قوتش رونقصان میرود و خبری که بوسیله کتات
ثابت مانده است و هر قدر سال بر او بگذرد سایرین که از روی
آن نوشته اند کآن لم یکن هستند و همان خبر اصل معتبر است در
واقع از قوت آن چیزی نکاسته است .

حتی میتوان گفت که قوت اخبار با تکثیر مخبرین و اسناد
رو بنقص نمیگذارد بلکه تقویت هم می یابد مثلاً تاریخ فعلی با وجود
آثار و مسکوکات و اشیاء عتیق میتواند صدق اخباری را که تاحال
ضعیف یا متروک بوده اثبات کنند و برای وقایع زمان حاضر هم
کثرت جراید و کتب موجب تأیید اخبار شده و صدق آنها را
قوت می بخشد .

بعضی خواص قضایای متواتر

۱ - متواترات هم مانند مجربات و مشاهدات شخص منکر را
نمیتواند قانع و ساکت کند .

۲ - درازی زمان موجب ضعف خبر میشود هرچه زمانش

دور تر مشکوکیت آن قوی تر است .

۳ - متواتر هم مثل مجربات مشتمل بر تکرار و قیاسی است
لکن حاصل از تواتر جزئی و از جنس محسوسات است بنابراین
تواتر فقط در اموری که مستند بمشاهده باشد اعتبار دارد چنانکه
بیش از این گفتم تواتر در آراء و عقاید معتبر نیست و حکم آن
حکم محسوسات است و با لذات در علوم واقع تواند شد زیرا که
بقین آور نیست

۴ - شهادت بر دو قسم است قولی و غیر قولی مانند
اخباری که سینه بسینه روایت میشود و غیر قولی مثل کتب و کتیبه
ها و مسکوکات و انبیه و اشیاء عتیق و غیره چون کشف اسرار هر یک
از این شهادت غیر قولی محتاج بتجربه بسیار است علوم
کثیری پیدا شده است که آنها را علوم معاون تاریخ میخوانند مانند .
علم نژاد های بشری (اتنوگرافی ۱) جغرافیا - معرفه الارض و
علم الانسان (اتروپولوژی ۲) - علم خطوط قدیمه - علم تطبیق
السنه قدیمه - علم ریشه زبان ها (فقه اللغة) علم کتیبه ها
(ابی کرافی ۳) علم مسکوکات (نومیس ماتیک ۴) علم اسناد
و عهد نامه های رسمی (دیپلو ماتیک) علم تاریخ شناسی (۵)

(۱) Etnnographie

(۲) Anttro pologie

(۳) Epigraphie

(۴) Numismatike

(۵) Historiographie

که آنرا میتوان تاریخ التواریخ خواند زیرا که تحقیق میکنند در باب کتب تاریخ و سالنامه ها و یاد داشت ها و روزنامه ها و سفر نامه ها و تراجم احوال و غیره علاوه بر این علوم دانستن ادبیات و مطالع بودن از چند زبان زنده نیز از ضروریات است.

۵ - گاهی اخبار با یکی از چند چیز مخالف میشود .

(الف) با مجموع اطلاعات ثابت تاریخی .

(ب) با مجموع معلومات ما از احوال بشر که بوسیله مستقیم

آنها را تحصیل کرده و بتجربه و مشاهده بدست آورده ایم .

(ج) با توأمیس علمی ثابت .

در حالت اول و دوم سر و کار ما با تاریخ و علم النفس و علم

الاجتماع است که خود از علوم دقیقه بشمار نمی آیند بنا بر این

خبر مخالف آن ها را مضمون یا باور نکردنی مینامند نه مردود .

اما اگر خبری منافی علوم ثابت بود آنرا جزء معجزات و

خوارق عادات میگردد دارند حال باید دید که تکلیف ما با آن خبر

چیست بطور خلاصه باید دانست که در مرحله اول و ثانی که طبقه

مضمون باشد اگر مرجع امر بحقایق علمی نباشد نمیتوان خبری را

بصرف اینکه با تاریخ یا با علوم غیر دقیقه منافات دارد دور افکند

چه بسا مسائل مخالف با تاریخ و علم الاجتماع و علم النفس که صحت

آنها ثابت شده است زیرا که این علوم هنوز بدقت کافی نرسیده اند

اما اگر خبر با تجربه علمی دقیقی منافی بود از اعتبار می افتد

در همه جا موازین علمی و نظر علماء معتبر است قول و فعل عوام را اعتباری نیست زیرا که برای آنان خارق عادت و معجزه بیش از حوادث طبیعی درست است اگر روایانی را که حاکی از دیدن شیطان یا مرد از ما یا جن و غول است جمع کنیم بمراتب بیش از اخباری است که حاکی از دیدن اسکندر یا نادرشاه یا امیر کبیر است لکن ما در نفی آن همه اخبار مستقل مؤکد که شرایط صحت و تواتر هم در آنها جمع است نظر بمخالفت با قوانین علمی تردیدی نداریم . همچنین اخباری که راجع به نسناس یا درخت و اوقاق هست شاید بیش از اخباری است که در باب فلان حیوان یا درخت کمیاب در دست است اما بحکم کثرت نمی توان آنها را راست و ابن را دروغ دانست .

برای مورخ مسام است که باید قوانین علماء را بر مقولات اسناد ترجیح بدهد زیرا که ارزش تعارب علمی مستقیم و اعتبار تاریخ غیر مستقیم است تاریخ با وسایل ناقص نمی تواند با علوم تجربی رقابت کنند باید خود را با موازین علوم دقیقه اصلاح نماید بسیاری از مطالب عجیبه تاریخ را فعلا علوم تجربی تأیید کرده اند چنانکه از کیفیات احوال مصر و عین حقیقت احوال غریبه بعضی اشخاص تاریخی را میتوان تصدیق کرد اما همه علوم چنین نیستند قوانین علوم اجتماعی اگر با خبری معارضه کرد نباید آن خبر را ترك کرد بلکه باید با احتیاط آنرا نگاهداشت شاید روزی صحتش ثابت شود .

فصل دوم

انتقاد تاریخی

چنانکه گفته شد انتقاد تاریخی بکار بردن قواعدی است برای سنجش صحت و سقم و ضعف و قوت و تعدیل و ترجیح اخبار و اسناد و وعده دادیم که در آن باب بسط مقال بدهیم اینجا اکثر مطالبی که گفته میشود بدیهی و واضح است ولی جمع آوری و دسته بندی واضحات بطوری که ذهن جوینده را روشن و شقوق تفحص را در دسترس او بگذارد امری عبث نیست فوایدی که از استحضار بر مسائل واضح و پیش پا افتاده گرفته میشود گاهی بدرجه زیاد است که شخص حیرت میکند.

دو قسم انتقاد

برای وضوح مطالب گوئیم که انتقاد رایادر مورد اسناد و آثار بکار میبریم یا در مورد وقایعی که از آنها استنباط میشود به عبارتی آخری انتقاد یا ظاهری است یا باطنی.

ظاهری

سند دو نوع است یا عین اثر ماضی باقی است مثل بنا و سکنه و غیره

یا حکایتی و روایتی از آن در دست است . سنجش نوع اول آسان تر است زیرا که در میان اثر موجود و موثر مفقود علاقه طبیعی و معلوم است اما خبر و حکایتی که از حوادث مانده است حکم - علائق و نشانه را دارد زیرا که اثر آن در ذهن مخبر عیناً ثبت نشده است بلکه حکایتی از آن در ذهن او است که بوسیله الفاظ یعنی علائم قرار دادی سعی کرده است آنرا تعبیر بنماید و از این جهت آثار مکتوب گذشته گان فی نفسه قدر و بهائی از خود ندارند فقط - بمنزله علائم و آثار کیفیات نفسانی مخبرین و روات هستند پس برای ارتباط دادن نوشته با خود واقعه باید رشته ارتباطات آن را با اصل بیابیم و سلسله علل متوسطه را ترتیب داده در یابیم .

نخست باید دید این اثر مکتوب آیا همان است که در آغاز بوده و فسادی در آن رخ نداده است .

اعمالی که برای اثبات این نکته لازم است و شامل تحقیق در خط و زبان و منبع و صورت و غیره خواهد بود انتقاد ظاهری نامیده میگردد .

چند قسم سند کتبی

صحیح ترین متون طبعاً آن است که مؤلفی شخصاً آن را اصلاح و طبع و نشر کرده باشد چنین متنی حاکی است از اینکه هرچه مؤلف خواسته است بی کم و کاست در آن موجود است دست تصرف غیر در آن دخالتی نکرده است خواه آنچه موافق

خواسته صحیح بوده باشد خواه غلط .

در درجه دوم متن صحیحی است خطی از مولف متوفائی که نسخه از آن بر میداریم و بطبع میرسانیم در این صورت اطمینان ما قدری کمتر از نسخه است که به مباشرت مواف طبع شده باشد لکن نسخ قدیمه که ما در دست داریم متأسفانه در زمره هیچیک از این دو قسم نیست اغلاط استکتاب و افساد زبان کار خود را کرده و نسخ اول هم از میان رفته است بدیهی است که نخستین کار مورخ آن است که نسخ موجوده را اصلاح و صحت انتساب آنها را ثابت کند .

منشاء اسناد کتبی

در برابر هر نسخه نا معاومی باید مبداء آنرا تفحص کرد مولف آنرا شناخت و تاریخ تالیفش را دریافت در مورد نسخه‌هایی که اصلاً علامتی برای تشخیص این نکات ندارند یا دارند ولی معتبر نیستند باید چند چیز را محل دقت قرار داد .

آیا زمانا محالی در آن درج نشده است مثلاً در نسخه که مدعی تقدم است خبر متأخری قید نگردیده است یا چیز جدیدی را به پیشینیان نسبت نداده اند مثل اینکه برای آزمایش مبتدیان قصه قرآن خط حضرت یوسف را ذکر میکنند .

آیا لغت با جمله بندی متأخری در آن نسخه مدعی تقدم موجود نیست مثلاً در کتابی که منسوب بقبل از تاریخ مغول است

آیا لفظ سیور غامبش و طوی و تمغا دیده نمیشود آیا شعری از متأخرین در آن نیست این ها در باب نسخه بود که یکدست باشد و متسبب بمؤلف واحد لکن در بسیاری از نسخ دست های متعدد کار کرده است چه سهواً چه عمداً .

اما سهواً مثل اینکه نسخ نادان مطالب حاشیه را در متن وارد کنند و آنچه بمؤلف ربط ندارد باو مرتبط کنند اما عمداً مثل اینکه مورخین بعد ملحقاتی بآن کتاب اصل افزوده و از ذکر نام خود خودداری کرده اند تا بمتقدمین منسوب شود برای اجرای غرضی خاص که داشته اند چنانکه در بعضی کتب اخبار و دیوانهای اشعار دیده میشود در اینجا باید از روی قرائن خارجی یا شواهد داخلی تشخیص داد که سهم هر نویسنده در آن مجموعه چقدر است و کدام است مثل خط و انشاء و تکرار مطالب و اظهار عقیده دینی یا سیاسی و اغراض دیگر در این مورد اگر نویسنده اصل صاحب رأی خاصی باشد تشخیص کلام او از دیگران آسان است اما اگر نباشد قطعاً تمیز نمیتوان داد فقط باید نسبت باصالت و بساطت آن نسخه مشکوک شد .

از وظایف صراف تاریخی یکی این است که در هر سندی کشف کند که صاحب آن چقدر از دیگران گرفته و چه مقدار مال خود او است .

همچنین باید بداند که اگر چند کتاب يك خبر را تایید می-

کنند اصالت آنها چقدر و تقابله و رو نویسی هریک از دیگری تاچه پایه است آیا همه مستقیماً بآن واقعه دست یافته اند یا از روی یک دیگر گرفته اند یا همه از سر چشمه واحدی کسب خبر کرده اند پس لازم است که محقق تاریخ جدولی ترتیب دهد و اسناد را بترتیب در آن یاد داشت کند چنانکه در شجره انساب معمول است تا ابوت هر سندی نسبت بما بعد خود واضح شود.

از این جدول چند چیز بدست میآید یکی رشته انتساب آنها بیکدیگر دوم اغلاط نسخه ها پس از مقایسه سوم نسخه های مفقودی که از آنها هیچ اطلاعی در دست نیست و از همین مقارنه بی بوجود آنها میبریم.

چهارم بی اعتباری کتب مشهوری که باوجود فصاحت بیان و استواری صوری چون ماخذ اطلاعاتشان نسخ فاسده قدیمتری بوده از اعتبار تاریخی می افتند.

پنجم معتبر شدن کتب گم نام که بدی عبارت آنها را از انظار دور کرده بود ولی رفته رفته اتقان تاریخی آنها واضح میشود.

اینکار بقدری در علم تاریخ مفید و مهم است که بعضی حقیقت انتقاد تاریخی را همین دانسته اند و بمورخی که تمیز اسناد نمیدهد و از روایات مشهوره متداوله احتراز نمیکند و هر چه از قدیم و جدید بدستش نیفتد برهم می بافند گویند منتقد و معتبر نیست.

یکی دیگر از اشتباهات رایج این است که قول مؤلفین اخیر را

در باب قدا ما در يك پايه از اعتبار قرار ميدهند مثلا آنچه در باب يكي از مشاهير قرن اول و دوم هجري در كتاب طبري هست آنرا با مندرجات كتاب مجالس المؤمنين در حق همان شخص برابري قرار مي دهند .

لكن نبايد در اين خصوص راه افراط پيمود كه بي سبب بعضي از نسخ مفيده جزء اباطيل شمرده شود .

تنظيم اسناد .

بعد از آنكه شخص محقق منابع را بطريق فوق انتقاد كرد وضعيف وصحيح ومظنون ومشكوك را امتياز داد داراي وسايل گران بهائي براي نوشتن تاريخ شده است اما اگر انتظامي در كار او نباشد رنجش بيهوده است و از آن همه اسناد حلاجي شده معتبر سودي نتواند گرفت تنظيم وترتيب ظاهرا سهل بنظر مي آيد ولي در واقع كاميابي مورخ بسته باین امر است .

از اتلاف وقت وتكرار مطالب و مراجعات مكرر جلوگيري نتوان كرد مگر باترتيب وتنظيم اسناد شخصي كه اين اصل را رعايت نكند در دريای اسناد غرق ميشود نه خود راه بساحل ميبرد نه ديگران را هدايت تواند كرد بايد هميشه درميان ياد داشت و جزوه وحاشيه و نسخه بدل دست و پا بزند بيشتر وقت شريفش صرف تصفح ورق باره ها خواهد شد .

براي استخراج اخبار از متن تواريخ چند طريق معمول است .

بعضی کتابچه‌هایی دارند هنگام مطالعه کتب هرچه ببینند پی در پی در آن کتابچه‌ها نقل میکنند این انتظام ظاهری و صرفه جوئی در کاغذ آنها را فریب میدهد و قتیکه مطلب زیاد شد برای پیدا کردن هر چیزی باید آن دفتر را از سر تا ته بخوانند و استنساخ کنند.

برخی از محققین جدول‌هایی قبلاً ترتیب میدهند که در هر ستونی عنوان مطلب خاصی قید شده است هرچه ببینند در زیر عنوان خودش مینویسند نقص این اسلوب این است که چون عنوان‌ها قبلاً محدود و معین شده است ناچار باید همه چیز را بطور غیر طبیعی در زیر یکی از آنها قرار داد در صورتیکه واقعاً جایش در آن ستون نیست و خود مستحق ستونی خاص است.

گروهی از فضلا چنان به حافظه خود مغرورند که هرچه می‌یابند پاسبان حافظه میسازند و این بیشتر برای فرار از رنج یادداشت کردن است حافظه آلتی دقیق است اما آفتش نسیان است و شخص را با شتاب می‌اندازد از ابتجاست که گفته اند کل علم لیس فی القراطاس ضاع.

بهترین وسیله جمع‌آوری و تنظیم مطالب اوراق منفصل کوچکی است که آنها را در فرانسه فیش میخوانند هر مطلبی بر ورق جداگانه و قابل انتقال و انفصال ثبت میشود و در زیر آن مطلب محل استخراج با کمال دقت قید میگردد چون اوراق مجزا است شخص میتواند يك خبر را بر حسب ضرورت در جاهای بسیار بکار ببرد و اگر يك مطلب

در چند جا بدر خورد میتوان متن خبر را در ورقی وارجاعات مربوط
بآنها در اوراق چندی قید کرده در جای خود نهاد برای کارهای
بزرگ مثل لغت و تاریخ عمومی و غیره این طریقه تنها مفید است.
البته خالی از عیب هم نیست .

اولا خیلی باید چیز نوشت و برای يك مطلب مثلا در ۵ ورقه
باید بذکر صفحه و عدد و غیره پرداخت .

ثانیا چون این اوراق كوچك و منفصل هستند بزودی گم و یا
از ترتیب خارج میشوند برای رفع این نقص باید كاغذ را قدری
ضخیم تر و يك اندازه گرفت و در پاكت ها یا جعبه ها ای
ضبط کرد .

شرح این قسمت در ظاهر توضیح واضحات بنظر می آید ولی
چه بسا اشخاص که از آن غافلند و دوچار زحمت فوق العاده شده اند
برای یاد آوری این توضیحات را لازم دیدیم .

طبقات مطالب

وقتیکه این ورقه های منفصل بسیار شد باید آنها را طبقه بندی
کرد از چهار طریق طبقه بندی را معمول داشته اند .

زمان مکان نوع صورت مثلا اسناد را از روی تقدم و تاخر
زمانی دسته بندی میکنند مثل اینکه هر چه راجع بقرن پنجم است در
یکجا هر چه راجع بقرن ششم است در جای دیگر .

یا از حیث مکان منظم می نمایند مانند اخبار مصر و هند و ایران

یا از لحاظ نوع مطلب مانند اخبار طبی یا نجومی یا ادبی . . . یا از جهت صورت مواد مثل اشعار تصانیف امثال قصص و . . در اروپا بعضی اشخاص يك عمر صرف خواندن کتاب های مختلف میکنند و یاد داشت هائی استخراج نموده باسلوب فوق تنظیم کرده بچاپ میرسانند و فهرست مندرجاتی بآن می افزایند که مورخین آن کشکول را مورد استفاده قرار دهند و این نظیر جنگها یا کشکولها یا زنبیلهای قدماست اما مرتب و با فهرست صحیح.

اگر مطالب طوری باشد که نتوان موافق تقدم زمانی آنها را انتظام بخشید باید ترتیب الفبای را بکار برد بعضی هم ترتیب دسنگاهی را راجح دانسته اند .

رنج محققین

تنقیح متنهای تاریخی و یافتن رشته انتساب آنها بیکدیگر و اصلاح الفاظ و عبارات آنها رنجی جانگاہ است و صفات خاصی برای حسن انجام آن ضرور است .

در باب لزوم این زحمت عقاید مختلف است بعضی آنرا رنجی عبث شمرده اند و جمعی آنرا واجب دانسته اند .

البته از جهتی قول مخالفین صحیح است که گویند دریغ است دانشمندان عمر خود را باصلاح الفاظ و تشخیص اعداد صرف کنند ولی جوابشان این است که چه چاره ضروری است بی اصلاح اسناد تاریخ بوجود نتواند آمد مدققین این فن هم راه افراط پیموده و

بهاه عیب جوئی بمخالفین داده اند زیرا که میان آنها هیچشمی در موشکافی پیدا شده و کار را بجائی رسانده اند که تاریخ را منحصر در همین ملاحظات صوری دانسته اند و هیچ معنویتی در کلام آنها نیست در صورتیکه اصلاحات ظاهری بمنزله مقدمه برای کشف حقایق تاریخی است نه اینکه خود بخود کمال مطلوب باشد .

طبایع اشخاص در این راه متفاوت است بعضی حوصله ندارند که خود را در سنگلاخ تحقیق متون و تدقیق اسناد بیندازند مایلند که شاهباز فکر را در فضای گشاده تری پرواز دهند بعضی از کار تحقیق و جمع آوری اختلاف نسخ و یافتن اجزاء خبر لذتی بی پایان میبرند چنانکه شخص در بازی شطرنج و حل معما میبرد و چنان فریفته میگردد که گویی اصلاح متنی و یافتن عدد سالی اصل تاریخ و حقیقت دانش است این اشخاص در رشته خود شمع خاصی پیدا میکنند از این جهت نظرشان در باب انتقاد ظاهری بسیار گرانهاست پس سزاوار است که بگوئیم هر دو طایفه برای تاریخ نویسی ضرورت دارند باید گروهی عمر خود را صرف جمع و تنقیح مواد سازند و جماعتی نتایج علمی از آن مواد بگیرند ترقی این علم نسبت مستقیم با تخصص محققین در رشته های محدود دارد باین شرط که هر کس صاحب ذوق تحقیق است در این راه قدم بردارد نه اینکه بتقلید و از روی تکلف محقق شود .

نخستین شرط تحقیق استعداد و میل فطری این کار است

بعضی افراد برای این کار ساخته نشده اند مثلاً شعرا و صاحبان ذوق
 خلاق کمتر خود را باین کارها میتوانند یا بند کنند زیرا که بکار بردن
 قریحه تند و هوش خلاق در این قبیل رنجهای دائمی مثل استعمال
 شمشیر هندی در بریدن سنگ و چوب است از اینین حکیم حکایت می
 کنند که در جواب دوستیکه از او مجموعه اسناد میخواست گفت
 شما میخواهید دوست خود را بزنی شیرین دوچار کنید که نتواند آنرا
 طلاق هم بدهد این قبیل تحقیقات که محتاج عمری صرف وقت است
 حکم همان زن بد را دارد که برای مرد دوزخی است در این عالم لکن
 برای مردمانیکه صاحب آن قبیل قریح نباشند کار تحقیق متون حرفه
 شیرینی میشود انسان از طفولیت مایل بجمع آوری و دسته بندی چیزها
 است چنانکه در احوال کودکان ظاهر است پس در بزرگی هم جمع
 آوردن کتاب و اسناد و یادداشتها عمل بفطرت اصلی است بازی های
 مختلف مثل شطرنج و حل مربعات و کشف رموز و الفاظه از این قبیل
 و رافع احتیاج کنجکاو بشر است بنیان کشفیات علمی همین حس
 تجسس انسان است که قرنهای در چیزهای سخیف بکار برده است تا
 عاقبت «رسیده است بگنجی در این خراب آباد» صفات خاصی برای
 مدققین لازم است بعضی اشخاص با وجود عقل سالم و مزاج صحیح و
 اطلاع کافی چنان ساخته شده اند که تحقیقاتشان سراپا اشتباه است گوئی
 فطرت برای اشتباه کاری و دروغ پردازی آماده گشته اند در یکی از
 کتب دیده شد که فرود نام مورخ انگلیسی از این قبیل مردم بوده

است با اینکه عمری صرف انتقاد تاریخی کرده بود دماغش مہمیای دقت نمیشد مثلاً شرح مسافرت خود را بشهر ادلایڈ استرالیا چنین می نویسد .

» در زیر پای خود در صحرا رودخانه دیدیم که از میان شهری صاحب ۱۵۰۰۰۰ سکنه میگذشت اهل این شهر هیچگاه از بابت غذاهای سه گانه شبانروزی خود تشویشی نداشتند « در این چند جمله چندین اشتباه هست شهر ادلایڈ بر روی بلندی ساخته شده در صحرا نیست هیچ رودی از آن نمیگذرد جمعیتش در آن تاریخ درست نصف ۱۵۰۰۰۰ بوده و در آن سال که فرود آنجا رفته بود شهر دوچار قحطی بود « علت این اشتباهات غالباً خیال و بی نظمی آنست که وقایع را آلوده و مشوب میکند خیال بجای حافظه بکار میرود اطفال همیشه چنین هستند و بعضی رجال هم از این حیث همواره در حال کودکی می مانند این مرض شبیه است بمرض دالتونی در باصره که تمیز الوان را سلب می کنند و شخص رنگها را اشتباه میکند ،

بزرگترین هنر محقق صبر و احتیاط است باید در میان سیل حوادث چون کوه استوار ماند و از عجله خود داری نمود سرعت در کار فایده ندارد استواری و صحت شرط است .

بہتر است کہ شخص محقق سالها در يك مسئلہ صبر کند و باری از دوش آیندگان بردارد تا اینکه بمعجلہ کار های بزرگ را پیش ببرد و آیندگان مجبور نشوند باز راہ رفته او را از سر بگیرند .

پس محقق باید تن بگمنامی و سختی زندگانی در دهد و کار خود را بقصد نفع عام پایان رساند و بداند که ثمر رنجهای او را دیگران خواهند چید آن هم در سال های بعد و خود ممکن است میوه خدمات خود را نه بیند .

بعضی گفته اند کار تحقیقات ظاهری آسان است و مردمان کم قریحه و متوسط باید بآن پردازند لکن صفاتی میخواهد که همه کس جامع آنها نیست مثل اراده قوی و صبر و متانت و دقت نظر و فداکاری و غیره .

عیب دیگر مدققین این است که در کار خود افراط میکنند آنچه را که طریق است مقصد می بندارند مطالب عالیہ تاریخ را گذاشته با ذره بین کنجکاوی جزئیات بی فایده را زیر و رو و مطالعه میکنند و چنان را کد و منجمد میشوند که از قواعد تحقیق قدمی جلو تر نگذاشته خیال و حدس و فرض را عاقل و باطل میسازند خرمن تحقیقات خود را کوهی استوار و منبع می بندارند این طایفه مصداق قول شاعرند .

گویند که در سقسین ترکی دو کمان دارد
گروانکه یکی دارد ما را چه زیان دارد
چند نقص در کار آنها رخ میدهد .

۱ - ضعف و تردید - بعضی از محققین چنان عادت بعیب جوئی و خرده بینی میکنند که فکرشان را کد و فلج میگردد چون در کار خود

تجربه میکنند که هر قدر در اصلاح آن میکوشند باز از عیب و نقص خالی نیست کم کم نسبت بهمم چیز بد بین و وسواسی میشوند لغزش های كوچك در نظرشان بزرگ مینماید از دیدن عیبی در کار خود مبتلا به پریشانی و نگرانی جانکاهی میگرددند نتیجه آن سکون و رکود است در تاریخ و اسناد غیر جز عیب نمی بینند هر چه میخوانند برای نکته گیری و عیب جوئی است چنانکه گوئی وظیفه آن ها تخریب است .

۲ - انتقاد بیجا - کسیکه دچار افراط در تحقیق شود قواعد این کار را در مواردی بکار میبرد که ابدأ لیاقت و استعداد آنرا ندارد در عبارات روشن و صریح بقدری باریک میشود که عاقبت در نظرش تاریک و مبهم میشود در اسنادی که شك بردار نیست شك میکنند از این جهت در هر جا که علم تاریخ بیشتر به شرفت کرده و شبهات آن بهر رفع شده باشد محققین آن مملکت بیشتر وسواس و انتقاد بیجا را لازم شمرده اند زیرا که محققین چون می بینند تاریخشان روشن شده است وجائی برای تحقیق آنها باقی نمانده عمداً تولید تاریکی میکنند از این جهت فیلسوف فرانسوی ارنست رنان گفته است « از خواص تاریخ و علوم یاور آن مانند فقه الاغه و غیره این است که چون بکمال نسبی خود میرسند بتخریب بنیان خود میپردازند » .

۳ - حرفه و پیشه - بعضی انتقاد و تحقیق تاریخی را حرفه خود میدانند بدون مقصود و اسلوب معین بهر چیز برسند آنرا در بوته

تحقیق می اندازاند و گویند هر چه پیش آید خوش آید و قتیکه مطلبی روشن کردند برشته دیگر دست انداخته در تحقیق آن می کوشند بقول کارلایل مورخ و حکیم انگلیس نتیجه زحمات آنها و قتیکه جمع شود شبیه است بدکان عتیقه فروشی اما این اشخاص در دفاع خود گویند همه چیز در علم مهم است چه بسا مطالب خرد که نتایج بزرگ میدهد هر چیز که خوار آید يك روز بکار آید بر فرض که در نظر شما مطالبی مهمتر و مسائلی نامهمتر باشد از کجا سلب فایده از آن میکنید با چه محکی میگوئید فلان مطلب مطلقاً خالی از نفع است بزرگان گفته اند هیچ نوشته نیست که بخواندنی نیارزد چه بسا کتب که در آنها بچشم حقارت نگریسته اند و چون از لحاظ دیگر آنرا مورد مطالعه قرار داده اند اهمیت خاصی یافته است هر چه بخودی خود ارزش نداشته باشد ممکن است طریق و وسیله چیز مهمی شود شاید روزی علم بجائی برسد که بطور قطع مهم را از نامهم تمیز بدهد ولی فعلاً کسی حق چنین ادعائی را ندارد ارنست رنان در باب این معادله میان دو گروه سابق چنین قضاوت میکنند :

می توان گفت بعضی تحقیقات عاری از فایده است باین معنی که شاغل زمانی است که ممکن بود آنرا در کار مفیدتری صرف کنند صحیح است که برای کار گر همیشه ضرورت ندارد که از نتایج عمل خود آگاه باشد ولی بهتر است که مشغولین بتحقیقات مخصوصه قبلاً از مجموع کار خود آگاه باشند و عواقب کار را بسنجند زیرا که فقط

همین اطلاع جمعی است که کاری را ارزنده و مفید میسازد .
 اگر همه مدققین و محققینی که عام فعلی ما مرهون زحمات
 و کنجکاوای های آنان است اطلاع جامعی از کار خود داشتند و نقشه
 اعمال خود را قبلاً میدانستند چقدر صرفه جوئی در وقت میشد .
 تأسف مخالفین تحقیق بی فایده راجع است باتلاف وقت گروه
 کثیری که اگر درست هدایت میکردیدند صرفه بسیار در زمان و در
 زحمت علما میشد .

بعضی از مصلحین بر آن شده اند که تحقیق کنندگان تاریخ
 را که اکثر کارشان تکرار یکدیگر است در يك مؤسسه وارد کنند
 و در تحت نظر مدیرانی بکار وادارند تا وقتشان ضایع و کارشان مکرر
 نشود و از نتیجه تحقیقات یکدیگر فایده بسیار ببرند ولی هنوز چنین تأسیسی
 صورت نیافته است
 انتقاد باطنی .

چنانکه گفتیم انتقاد تاریخی یا متعلق بطواهر اسناد است یا به
 مقاصد و بطون آن است تا اینجا سخن از تحقیقاتی بود که فقط هدفش
 ظاهر و صورت اسناد باشد در این قسمت از کیفیت تحقیق باطن و معانی
 مقصوده سخن میرانیم .

مسلم است که اسناد قدیم را تا وقتی که جزء بجزء تحقیق
 نکنیم و مراد نویسنده را از الفاظیکه بکار برده در نیابیم نمی توانیم
 بی بمنظور او ببریم پس حق انتقاد باطنی آن است که از حرکت قلم

مؤلف تا معانی که در ذهن او پیدا شده و تصوراتی که عضلات دستش را بجنبش در آورده است همه را بسنجیم اما چنین تحقیقی محال است انسان فطرۃ مایل نیست خود را در پیچ و خم این اشکالات بیندازد انتقادات ظاهری بطوری که گفتیم حکم حل رموز را دارد و دلچسب و دلفریب است اما غور در معانی و مقاصد مورخین قدیم چندان کار آسان و مشغول کننده نیست و مستقیماً لذتی نمیبخشد چون ضرورت ایجاب کرده است شخص بآن دست میزند و الا بسوق طبیعی کسی باین مشکلات خود را نمی افکند شخص فطرۃ میخواهد این اشکالات را حتی المقدور بکمترین مقداری برساند انتقاد کننده دقیق کسی است که در هر سندی دو چیز را تفحص کند .

۱ - مندرجات سند را تجزیه کند و بیانات و تعبیرات مؤلف و صاحب سند را بسنجد که چه مراد داشته است این را انتقاد مثبت گویند .

۲ - فحوص در اوضاع و احوالی نماید که سند در آن نوشته شده است و آزمایش اقوال صاحب سند را بوسیله انتقاد منفی معمول دارد لکن این زحمت را هر کسی بخود نمیدهد عده قلیلی باین قبیل رنجها خود را دوچار میکنند باقی مورخین متون قدیمه را باین نظر میخوانند که مطالبی از آنها بیرون بکشند و ابداً نمیکوشند که معلوم کنند مؤلف چه فکری داشته و این الفاظ دلالت بچه معانی میکردند است ؛ بقدری فاصله ما با اسناد قدیم دور شده است که

نمی‌توان بظاهر عبارات آنها اکتفا نمود و همان کار را که با اسناد جدید می‌کنیم نسبت با اسناد کهن هم بکنیم هر کس متن کهنی را بخواند و قبلاً سعی نکند که آنرا کاملاً بفهمد مثل این است که با عینک احساسات خود آنرا قرائت کرده باشد زیرا که فقط آن عبارات و جملانی او را جلب مینمایند که با فکر قبلی خودش وفق بدهد چنین مورخی از مجموع این استخراجات مشکوک خود کتابی می‌سازد که سرابا خیالی و فرضی است و حکایت از گفتمان و مقصود مؤلف نمیکند عالم را برنك عینك خود می‌بیند .

پیش چشم‌داشتی شیشه کبود

لا جرم عالم کبودت می نمود

فوستل دو کولانژ مورخ معروف فرانسوی در این باب

گوید :

« بعضی از محققین قبلاً اعتقاد ثابتی نسبت بمطابقی دارند بعد شروع بخواندن يك متن قدیمی میکنند در این صورت یا آن‌سند کهن را نمی‌فهمند یا بغلط استنباطی مینمایند میان آن متن و ذهن خواننده روابطی ایجاد میشود زیرا که نفس خواننده هرگز چیزی را که برخلاف اعتقاد راسخ خودش باشد نمی‌پذیرد پس آن‌من تسلیم نفس خواننده میگردد و خود را با اعتقاد خواننده موافقت میدهد اصطلاحاً این وارد کردن عقاید شخصی را در مطالعه متون تاریخی اسلوب نفسانی میخوانند شخص می‌پندارد که چیزی می‌بیند اما فقط

افکار و اعتقادات خود را دیده است مشهوداتش آن رنگی را بگیرد که نفسش بآن مایل است از این جهت تاریخ عصر سلاطین مرو و نژدین تاریك تر مانده است زیرا که چون بر زبان آنان کاملاً دسترسى نداریم نمى توانیم تحقیقاً مورخین و اسناد زمان آنها را دریابیم. پس بنا بر این سخنان باید هر کس قبل از اظهار نظرى نسبت باسناد قدیم معانى و مفاهیم الفاظ آن را در یابد و بحمدس و خیال غره نگردد .

از این جهت است که علم فقه‌اللفه را از علوم یاور تاریخ قرار داده اند در انسان این طبیعت هست که هر لفظی را بشنود آنرا دارای معانى ثابتی میدانند که همیشه اوقات آن معنی را داشته است و قیاس میکند بعلائم و اصطلاحات علوم که همیشه بر يك حال میمانند و بیش از يك معنی نمى بخشند چنانکه علامت + و - بمعنی بعلاوه و منهاست و تغییری در آن وارد نمیشود چون در علوم هر اصطلاحی معنای خود را دارد تصور میرود که در ادبیات و تاریخ هم حال بر این منوال است در بادی نظر نمیتواند باور کنند که در زمانها و مکان های مختلف و در میان اقوام و اشخاص گوناگون الفاظ معانى مختلف بگیرند و زبان عادى اسناد و آثار تاریخی چیزی سیار و غیر قار است هر لفظی چند معنی دارد بحکم مجاز و استعاره و ایهام و تشبیه و غیره يك لفظ در چند معنی بکار میرود هر مؤلفی از لفظ چیزی میخواهد مثلاً لفظ کجا در شاهنامه بمعنی که و در روضه الصفا بمعنی کدام مکان است لفظ

را در زمان سابق افاده معنی از «یا» برای «میکرده» است چنانکه میگفته‌اند قضا را من و بیری از فار یاب یعنی از قضا و همچنین میگفته‌اند روانی سخن را چنین و چنان کنم یعنی برای روانی سخن اما لفظ (را) در زمانهای بعد معنی و مورد استعمال دیگر پیدا کرده است که معروف است پس باید احتراز نمود از معانی جدید الفاظ در مورد کلمات قدما و باید قواعد صرف و نحوی هر سند را بر طبق معمول بکار برد.

زبان بحکم تکامل دائمی در تغییر است هر عهده‌ای را زبان خاصی است ممکن است مولفی الفاظ زبان مرده یا نیم مرده را برای فضل فروشی بکار برده باشد چنانکه اگر در بعضی کتب جدید دیدیم که نوشته بود در خرگاه خسروی موبدان وهیر بدان وارک بدان فواهم آمده بودند یا نوئینان و ترخانان طوی آراسته بودند باید دانست که معانی حقیقی این مناسب در نظر نبوده بلکه بتکلف این القاب را باهل زمان بسته‌اند.

باید زبان محلی مولف الفاظ غریبه موافق را هر يك در جای خود محل توجه قرار داد و با قرائن سنجید و هرگز از قرینه دوری نجست. در میان معانی و الفاظ قدیم معانی این دو دسته بیشتر مورد تغییر است و باید با احتیاط آنها را استقبال کرد.

۱ - امثال و عبارات ساخته و پرداخته که عینا از قونی بقونی میگذرند مثل الولد سراپه که باید در لفظ سر مثلا دقت کرد و مراد

حقیقی از آن را دریافت .

الفاظی که تغییر ذاتی معانی آنها است مثل لفظ جماعت - مردم لشکر - گروه - فوج - سپاه - محکمه - دیوان رسائل - دیوان عرض شجنگی و غیره مسلم است امروز از لفظ وزیر خراسان نباید وزیری مثل وزرائی که هیئت دولت را تشکیل میدهند دریافت یا شجنه را که رئیس نظمیّه باشد با رئیس پلیس ممالك امروز مقایسه کرد و همان معنی را از آنها خواست .

بعد از آنکه معانی الفاظ یا سند قدیمی را در یافتیم باز نمیتوان مطمئناً حکمی راند زیرا که ممکن است صاحب سند آنها را مجازاً استعمال کرده باشد یا قصدش ایهام و توریّه و استعاره یا تقلید و شوخی و عرفان بافی باشد حتی نقوش کتیبه ها را هم نمیتوانیم بمعنی حقیقی گرفت مثلاً افتادن والرین در بای اسب شاپور دلیل این نیست که واقعا چنین کاری حادث شده باشد بلکه کنایه از تسلط شاپور بر قیصر روم تواند بود .

لکن کشف این مقاصد نهانی مصنف چندان آسان نیست خاصه وقتی که طرف خطاب او جماعت خاصی باشند از اهل اصطلاح مثل طایفه از صوفیه که از کتب حروفیان یا از رموز حسین بن منصور حلاج استنباطانی میکنند و دیگران از آن عاجزند علم تحقیقی مقصود حقی مولفین را هر منوتیک می گویند (۱) راه این تحقیقات فقط مقایسه

(۱) Herméneutique

چند عبارت از خود مولف با یکدیگر یا مطابقه کلام او با اهل اصطلاح او است .

افراط در این دقت هم خوب نیست زیرا که شخص عادت میکنند هر کلام ساده را هم مرموز ببینند چنانکه باطنیه در کلام حدیث و خبر افراط در تأویل را جایز شمرده اند چنین دقت های بی محلی اسباب تاریکی متون روشن کهن خواهد شد .

صداقت و صحت قول مولف

باقواعد و اصول سابق الذکر فقط اطمینان حاصل میشود که مراد مؤلفی را در یافته ایم اما آیا آنچه مؤلف گفته است با نفس الامر مطابق است یا نه این نکته است که احتیاج به بیان دیگر دارد .

هر چه مولف بگوید عین حقیقت نیست زیرا که هم ممکن است دروغ بگوید هم فریب خورده باشد . این مسائل خیلی روشن است ولی انسان طبعاً مایل است هر چه در کتابی به بیند باور کند چنانکه هر روز هزاران اشتباه و دروغ در کتابهای گذشتگان می بینیم و باز در باور کردن اظهارات آنان خود داری نمی کنیم پس معلوم میشود خصصات خوش باوری در نهاد بشر ریشه دارد اصل باور کردن است چنانکه در اطفال این نکته پیدا است تا دروغ بودن بعضی چیزها را درک نکرده اند همه چیز را باور می کنند مورخین هم چون مکرر در اسناد اشتباه و دروغ کشف نموده اند بدین شده و فنی

موسوم به انتقاد باطنی یا انتقاد منفی ساخته اند و در برابر هر سندی از خود می پرسند آیا صاحب آن معاصر واقعه بود ؟ آیا شاهد واقعه بوده آیا صادق القول است آیا خوب مطلع و مستحضر گردیده است آیا حقیقت را دریافته است آیا خواسته است حقیقت را بر قلم جاری کنند آیا کلامش باور کردنی است یا نه .

در علوم اروپائی اصطلاح تشکیل منظم (۱) عبارت از اینست که شخص در هر جا و در هر نکته قبلاً شك کند تا یقین یا ظن قوی برایش حاصل نشود آن سند را دروغ و باطل بدانند

مورخ باید تمام تصدیقات صاحب سند قدیم را مشکوک بنماید زیرا که اگر بدون کشف یقین آنها را نقل کنند خود عهدہ دار صدق آن خبر شده است که گفته اند العہدۃ علی الراوی راجع بخبر گفته اند الخبر یحمل الصدق و الکذب امامدارین فن اصل را در خبر کذب گرفته اند و تصدیق آن موکول باستدلال خارجی است . تا یقین بر تو چهره ننماید شك کن اندر حقیقت هر چیز

این خورش باوری طبیعی بشر چنان قوتی دارد که معمولاً بعضی از مورخین قدیم را مطلقاً راستگو و معتبر و برخی را غیر معتبر می شمارند مثلاً تاریخ طبری و ابن الاثیر و ابوریحان را صادق و ناسخ التواریخ و حبیب السیر و روضة الصفا را کاذب قلمداد میکنند هر چه اینان گفته اند مشکوک آنچه آنان روایت نموده اند صحیح

(۱) Ledoute methodique

می پندارند و چون خبری در طبری است و کسی منکر صحت آن شود گویند دلیل بیاور بر کذب آن و تادلایل قاطع نیاوری آن کلام بصادق خود باقی است این قسم مدامله با بعضی تواریخ موجب شده است که اباطیل بسیار را ما بدون دلیل میپذیریم در صورتیکه اعتبار جمعی يك کتاب دلیل اعتبار تمام مندرجات آن نمیشود شاید بعضی اخبار آن غلط باشد و همچنین صحت انتساب يك خبر بمخبر قدیمی دلیل صحت آن خبر نیست و باید خبر فی نفسه صحیح باشد نه صحت انتساب آن بمؤلف درست باشد پس اعتقاد جمعی نسبت به يك تاریخ صحیح نیست کتاب تاریخ و حات ندارد که يك حکم بگوئیم سراپای آن درست است تاریخ مرکب است از تصدیقات متعددی که هر يك در جای خود قابل صحت یا سقم هستند باید تجزیه کرد و در باره هر يك رأی داد. موافق این دو قاعده .

۱ - شهادت اشخاص برای ثابت کردن حقایق گذشته کافی نیست تصدیق هر قضیه محتاج بعلمی است ممکن است تصدیق يك مخبر به تنهایی علت نامیه برای اعتقاد صحت آن خبر باشد ولی کسی قبل از رسیدگی نمیتواند آنرا بداند پس قاعده این است که یکان یکان تصدیقات آن مؤلف را بسنجیم به بینیم کداميك دارای این خاصیت است که علت نامه برای حصول اعتقاد یا صحت خبر بشود .

۲ - انتقاد هیچ سندی جمعی نباید باشد باید اجزاء آنرا

تفکیک کرد و هر جزئی را جداگانه مورد تحقیق قرار داد .
 غالباً اشخاص مبتدی انجام این همه اعمال را ملال آور و غیر
 ممکن دانسته اند ولی چنین نیست بعد از ممارست ملکه مخصوصی
 پیدا میشود که بسرعت قضایا را میتوان سنجید .
 لهجه صدق

بعضی میندازند که قوه استنباط و ذوق تشخیص آنها در بعضی
 امور بجائی رسیده است که از کلام مورخی صدق را استشمام کنند
 و این را لهجه صدق میخوانند تا درجه این استنباط ها صحیح است
 اما نباید فقط بآن اکتفا کرد و گفت چون من استشمام صدق
 میکنم پس خبر درست است و چنین لهجه ممکن نیست کذب باشد
 زیرا که شخص ادیب و خطیب و بازیگر تاجر و وکیل دعاوی
 در وانمود کردن بعضی مسائل چنان ورزش و تمرین میکنند که
 دروغ را در لباس راست نشان میتوانند بدهند قوت تصدیق و ایجاب
 که در بعضی کلام ها دیده میشود همیشه دال بر رسوخ اعتقاد
 گوینده و صدق او نیست بلکه ممکن است دال بر بی شرمی یا
 چالاکی او باشد همچنین کثرت تفصیل و دقت ظاهری حوادث
 منقوله هم حاکی از صدق آن نیست مثلاً مورخی لشکر کشی معمولی
 را بتفصیل هر چه تمامتر شرح دهد تمام منازل راه و کیفیات
 اردوگاه ها را بیان کند اینها دلیل صحت وقوع آن لشکر کشی
 نیست بلکه حاکی از قوت خیال و نیروی جعل گوینده میکند یا

بی شرمی و زیر دستی او را بشبوت میرساند بعضی تازه کاران چون کثرت تفصیل و دقت بیان و تعدد حوادث را می بینند با خود می گویند بیهوده سخن باین درازی ناچار چیزی بوده است غافل از اینکه البته چیزی بوده اما مربوط بآن شخص و آن زمان و آن مکان ممکن است نباشد پس هیچ صفتی از صفات اسناد مغنی از انتقاد نتواند بود برای تحقیق امر باید چند چیز را در نظر گرفت .

جدول

باید دو قسم جدول سؤالات درست کرد و آنها را در برابر هر سندی بکار برد که بمنزله محك امتحان است یکی جدولی مربوط بشخص مؤلف و صاحب خبر که به بینیم عادات او اطلاعات او مقام اجتماعی و اغراض خاصه او چه بوده و چه باعث شده که او عمداً یا سهواً اشتباهی بکند یاد در بعضی موارد دقت فوق العاده بخرج بدهد .

دوم جدولی باید درست کرد که حاوی سؤالاتی باشد عام راجع بطبیعت بشر بطور کلی مثلاً چه چیز هائی در بشر مطلقاً موجب اشتباه میگردد با این دو جدول معلوم میشود که بشر تابع چه عواملی است در برابر حوادث و مؤلف که یکی از افراد بشر است تابع چه عوامل عام و چه عوامل خاصی که مربوط بشخص او است بوده است .

از جمله چیز های مهمی که در این مورد باید محرز شود

یکی این است که آیا صاحب خبر دقت نظر داشته است اخبار را درست نقل کرده است یا نه دیگر اینکه این صاحب خبر چه غرضی از دروغ گفتن ممکن است داشته باشد برای این مسئله در جدول سؤالات خود آنچه موجب دروغگوئی است جمع میکنیم و چون مسام است که مخبر در نقل دروغها چه كوچك چه بزرگ قصدش ایجاد تأثیر خاصی است در ذهن خواننده پس کلام ما بر میگردد باینکه موجبات دروغگوئی او چه میتواند باشد مهمترین آنها ازین قرار است.

۱ - نفع - صاحب خبر میخواهد منتفع گردد پس باید راه های نفع او را جستجو کرد چه سودی برایش متصور بوده است در اینجا باید احتیاط کرد که مانفع خودمان را بآن صاحب خبر نسبت ندهیم. عبارت دیگر آمال و ذوق خود مؤلف را باید تشخیص داد بعلاوه نباید فقط نفع شخصی مؤلف را در نظر گرفت زیرا که گاهی صاحب خبر جزء گروهی است که نفع جمعی آنان مقتضی کذب بوده است مثل منافع يك خانواده يك حزب يك قوم يك فرقه - یاسی و یا مذهبی پس ممکن است شخص مولف غرضی خاص بخود نداشته باشد اما تابع غرض هم مساکان خود باشد.

۲ - وضع خاص - ممکن است مورخی که کمال میل را براستگوئی دارد در احوالی یفتد که چاره جز دروغ گفتن نداشته باشد البته در این صورت مجبور است تصدیقاتی کند منافعی با اصول مسالمة تاریخ.

۳ - مباحثات - صاحب خبر با جعل این خبر خواسته است جلب فخری کند برای خود یا اصحاب خود و ممکن است آنچه در نظر او مایه فخر بوده امروز در چشم ما ننگ آور باشد مانند قتل عام های مذهبی و غیره بطور خلاصه باید از نقل آنچه بمواف یا اصحاب او فرصت خود نمائی و ترفیع جبه داده است احتراز واجب شعرد .

۴ - رد و قبول عامه - مولف ممکن است از آداب و آمال قوم خود تبعیت کرده و حقایق را محض معاشات با قوم خود مستور داشته باشد مثلاً میخوانیم که در زمان قدیم فلان شخص مقامی را که باو تکلیف کردند رد نمود و این را دلیل کرامت نفس آن رد کننده و قوت اراده او میگیریم در صورتیکه فی الحقیقه چنین نیست معمول آن زمان بوده است که هر وقت مقامی را بکسی تکلیف می کرده اند تادباً آنرا با یتنی در دفعه اول رد نمایند پس ملاحظه عادات و آداب هر طایفه ضرور است ،

۵ - رسوم ادبی - مولف محض خوش آمد اهل زمان پیرو رسم آنان میگردد و اسامی مجعول ، وقایع جعلی و تواریخ و اعداد اختراعی بکار میبرد مورخین ادیب و صنعتگر برای ایجاد اثر ادبی در ذهن خوانندگان حوادث متفرقه را جمع کرده بیک نفر نسبت میدهند که در انظار بزرگ بنماید پس قاعده این است که هر کلامی از لحاظ ادبی زیباتر بود باید سوء ظن ما نسبت بآن بیشتر

باشد بعضی از مورخین قدیم مثل اریستوفان و دموستن چنان بامهارت قلمی مجعولات خود را پرورش داده بودند که تا اواخر قرن ۱۹ کسی در اروپا جرأت نمیکرد در صحت روایات آنان تردید کند هر جا اشخاص تاریخی خصال عجیب و احوال غریب نشان دادند ما باید بیشتر حذر کنیم .

خبر صحیح آنست که متکی بعیان و مشاهده باشد خواه مستقیماً خواه غیر مستقیم و مشاهده هم باید صحیحاً صورت گرفته باشد موارد اشتباه در مشاهده را میتوان بطور تقریب در تقسیم ذیل دسته بندی کرد .

۱ - مخبر در وضعی بوده است که عادتاً میتواند است واقعہ را به بیند اما يك مانع باطنی او را باز داشته است مثل غلبه خیال ، اشتباه نظر ، غرض سابق .

تشخیص این احوال مشکل است لکن اگر در تاریخ زندگانی مخبر معلوم باشد که غالباً گرفتار این اشتباهات میگردد است کار آسان میشود اثبات غرض ورزی نسبتاً سهل تر است زیرا که در ترجمه حالات او بهتر نمایان است .

قبل از نقل هر خبری باید از خود پرسید آیا مخبر نسبت بمصادیق آن حب و بغض و نظر خاصی داشته است یا نه .

۲ - مخبر شخصی راستگو است و عادتاً اشتباه نمیکند اما مکان او مناسب با مشاهده دقیق نبوده است و ممکن نیست بوضوح

تمام حادثه را دیده باشد - مشاهده کننده باید طوری واقع شده باشد که بدرستی جزئیات واقعه را به بیند و مقصودی معین و اعتقادی قبلی نداشته باشد که حوادث را برنك آن در آورد و باید مخبر فوراً واقعه را یادداشت نماید و طرز یادداشت برداری او هم دقیق و علمی باشد و قبلاً هم مخبر باید بگوید که سبك او در تهیه اخبار چیست در علوم این طریق متداول است ولی در اخبار تاریخی تا حال معمول نبوده است مثل :

اگر سربازی گفتگویی هیئت مدیره جنك را شرح دهد قابل قبول نخواهد بود زیرا که عادة مقام او اقتضای آگاهی بر این اسرار را ندارد همچنین از آنجا که سرباز گرفتار اعمال نظامی در میدان جنك است فرصت و اجازه دخول در این قبیل اسرار را عادة ندارد همچنین اگر واقعه بقدری حقیر باشد که مجال باشد کسی بآن نگریسته و در آن دقیق شود تفصیلی که راجع بنشأت آن بدهند از اعتبار خالی است اگر کسی فوراً وقایع را یادداشت نکند خبر او جزء حفظ و یاد میشود و از اعتبار آن کاسته میگردد زیرا که هر چه بخاطر بسمارند در اندیشه های دیگر آمیخته میشود و باید آنرا با احتیاط پذیرفت .

۳ - بعضی مطالب قابل مشاهده نیست و نمیتوان از آن خبر داد مثل حادثه که برای شخص واحدی رخ داده باشد و او هم تلف شده باشد یا تفکر و تخیل اشخاص بدون اینکه خود شرح داده باشید

دیگر از چیزهایی که ادعای مشاهده در آن ضعیف است احوال و حرکات جماعت کثیری است مثل قشون و طایفه انبوه یا قضاوت در باب اخلاق مردمان یا تعداد سپاه و غیره زیرا که این قبیل امور قابل مشاهده فردی نیست از چندین مشاهده ترکیب میشود و یکنفر تنها قابل نیست که بحقیقت آنها برسد پس غیر مستقیم آنها را گرفته و حساب دیگران را جمع بسته است و قولش معتبر نیست از اینجا می توان اعتبار اقوال مورخین را شناخت .

آنچه تا کنون گفته شد مربوط بمخبری بود که خود شاهد واقعه باشد ولی این قبیل اخبار بقدری در تاریخ کم است که اگر بآنها اکتفا کنیم تاریخ آراسته نمیشود پس باید اخبار دسته دوم را هم مطمح نظر قرار دهیم سایر علوم باین قبیل اخبار اعتنائی ندارند در عمل وقتی که یکی از معاصرین ما بخواهد حوادث زمان ما را شرح بدهد می بینیم مشهودات خودش عشری از اعاشار منقولات و مأخوذات اوست .

چنانکه گفتیم اسناد دو قسم هستند دست اول و دست دوم دست اول آنست که مخبر شاهد واقعه باشد و دست دوم آنکه نقل از دیگران کرده باشد نه چنانکه گفته اند دست اول آنست که مؤلف خود نوشته باشد و دست دوم آنکه دیگران از قول او روایت کرده و نوشته باشند زیرا که ممکن است مخبری چیزی را بنویسد ولی خود شاهد آن نبوده باشد .

پس برای یافتن خبر دست اول باید سلسله روایت را گرفت تا بشاهد برسیم و آنچه او گوید صحیح بدانیم یا مورد انتقاد قرار دهیم. نظراً این اسلوب درست است اما عملاً شخص بمشکلات بسیار میافند چنانکه در صعود از مراتب روایت و مخبرین عاقبت چوب باخی میرسد باز شاهد را نمیینند.

قصه ها

در هر نقلی که از سند ما قبل میشود قسمتی که عیناً از ماقبل گرفته شده معتبر و هر چه بآن افزوده اند بی اعتبار است. متوسطات اعتبارشان در صحت نقل از مقدم است باید دید چقدر بر اصل افزوده اند که آنرا حذف نمائیم همچنین باید دید نقلها کتبی است یا شفاهی کتبی معتبر تر از شفاهی محسوب میشود در سلسله اخبار هر جا بشفاهی رسیدیم سوء ظن مالدید میگردد خاصه اینکه خبر منتهی شود بزمان های قدیم که کنایت در آن میسر نبوده یا متداول نشده است.

در آغاز تاریخ هر قومی دوره است که عهد افسانه نام دارد و اروپائیها *Epoque legendaire* میگویند در این زمان کتبات در کار نبوده و اخبار سینه بسینه میرسیده است بعد از ختم این دوره کتبات شروع میشود و تاریخ ظاهر میگردد ولی در ردیف اخبار مکتوب باز روایات شفاهی است که آنها را قصص می خوانند و علت اینکه آنها را در کتبات ثبت نمی کنند یا محرمانه بودن

یا مستهجن بودن یا غفلت شنوندگان است
بعضی از محققین را حجب باهمیت و اعتبار قصه ها مبالغه کرد
و آنها را دارای حقایق شناخته اند که ممکن است بوسیله تجزیه
لب حقیقت را از آنها بیرون کشیده جامی میگوید

هست اندر صورت هر قصه نکته بینان راز معنی حصه

اینکه در قصه ها حقایق است مخالفی ندارد ولی آیا با تجزیه
میشود حقیقت را بدست آورد این مشکوک است . قصه بمنزله سرای
است که از انعکاس يك شیئی نامرئی میدرخشد در خود او جزعکس
حقایق چیزی نیست و عکوس را با تجزیه بدست نمیتوان آورد

حمه مان پیدا و ناپیداست باد

بعضی راهی برای تحقیق قصه پیدا کرده اند گویند هرچه
خارق العاده در قصه باشد بیرون میریزیم و آنچه مانند تاریخی می
هائیم این قول مخدوش است زیرا که نه هرچه بنظر کسی خارق -
العاده آید ممتنع است و نه آنچه عادی و غیر عجیب بنماید قابل اندراج
در تاریخ است مثلاً در قصه حسن بصری الف لیل فرضاً اگر قسمت
طبل سحر آمیز را بیرون انداختیم آیا میتوانیم باقی را تاریخی
بدانیم ؟

طریق دیگر که برای بیرون آوردن وقایع تاریخی صحیح
از افسانه ها پیشنهاد کرده اند این است که چند قصه را مقایسه کنیم
مشترکات آنها را صحیح و تاریخی بدانیم ولی این هم درست نیست

زیرا که ممکن است در کذب شریک باشند .

خلاصه اینکه افسانه و قصه تاریخ نتواند شد فقط حکایت از کیفیات نفسانی اقوام میکند پس هر خبری که آمیخته با افسانه باشد باید آنرا ضعیف شناخت .
چند قسم سند

اسناد تاریخی اگر در معرض اشتباهند ولی بعضی اخبار هست که طبعاً دروغ در آنها کمتر راه دارد مانند اقسام ذیل :

۱ - وقایعیکه احتمال دروغ در آنها ضعیف است - دروغ گفتن اساساً برای تولید اثری در نفس خواننده است حال اگر خبر طوری باشد که تصور نفعی در جعل آن نرود قابلیت اعتماد دارد بنا بر این باید چند سوال کرد .

اولاً آیا این خبر درست منافی اثری نیست که موافق بخواسته است تولید کند مثلاً مورخی را میشناسیم که شیعه تراش بوده در هر گوشه رجال تاریخی را گرفته بتقریبی او را متمایل بشیع ساخته است حال اگر در ضمن تاریخ او احوال کسی را دیدیم که مؤلف صریحاً سنی بودنش را اقرار کرده است این خبر قابل اعتماد تواند بود .

لکن این قاعده کلیت ندارد گاهی صاحب خبر و قائل آن برای خود نمائی یا غرض برخلاف مصلحت ظاهری خود اعتراف دروغی میکند مثلاً شارل نهم پادشاه فرانسه صریحاً اقرار کرده

است که مسبب قتل عام سن بار نلمی او بوده است چون اقرار
بارتکاب چنین عملی خارج از مصاحت است مورخین آنرا صحیح
دانسته اند ولی حال خلافتش ثابت شده است دیگر اینکه صاحب
تاریخ بقوم خود بدی نسبت داده باشد این را دلیل صحت قول او
گرفته اند در صورتیکه از این بد گفتن ممکن است طایفه خاصی
از قوم خود را در نظر داشته است که مخالف طایفه خود او بوده اند
مثل نسبت هائیکه دو فرقه مذهبی در يك مات بهم میدهند .

سؤال دیگر این است که بپرسیم آیا این واقعه بقدری شایع
بوده است که مخبر نتوانسته باشد بدروغ آنرا روایت کند مثل
کسوف و حریق و سیل و غیره اما در این جا هم باید دید قوم
مورخ عالم بوده اند یا وحشی و جاهل زیرا که این قول در میان
ممل دانایان و متملن و علاقه مند بحوادث صدق میکند نه در میان
اقوام وحشی که مورخ اعتنائی بتکذیب و تأیید آنان ندارد و رعایت
جانب آنانرا لازم نمیشمارد يك قسم دیگر از اخبار هست که مؤلفی
آنها را طرداً للباب ذکر کرده و ربطی بمتن تاریخ او ندارد مثلاً
در مطاوی کلام او سخنی از نقاشی یا حجاری دیده میشود که
معلوم است غرضی در جعل آن نداشته و کمکی باصل تاریخ او
نمیکرده است فقط برای زینت دادن بمجعولات خود از حقایق
امور چیزی بهم بسته است پس ما میتوانیم غرض مؤلف را خارج
کرده آن پیرایه ها را که برای اثبات و تقویت مجعولات خود

آورده است درست بشماریم.

۲ - اخباریکه از حیث عظمت و دوام کمتر معروض کذب

توانند شد مثل جنگی بزرگ یا عمارتی تاریخی یا حادثه طولانی .

۳ - از این قبیل است آنچه که مؤلف خود باور نداشته

ولی ذکر کرده است اما احتیاط باید کرد که باور نمودن مؤلف

را باخود نسنجیم یعنی چیزی که برای ما باور نکردنی است ممکن

است برای مؤلف عادی بنظر آید چون اعتقاد سحر و جادو و

طاسم و غیره .

۴ - اخباریکه درجه فهم و خبر بآنجا نمیرسیده که آنها را

جعل بتواند بکند مانند اخباری که از محمد (ص) و عیسی (ع) نقل

کرده اند که دارای عظمت است و مخبر و راوی هرگز از عهد

جعل آنها برنمیآمده است .

خلاصه

از آنچه گذشت نتیجه چنین میگیریم که اگر متنی تاریک و

مبهم است باید نخست بحل مشکلات و رفع ابهام آنها پرداخت آنگاه

راجع بصاحب سند باید اطلاعات ممکنه گرد آورد که طبیعت و

افکار و اعتقادات مخبر را بدانیم بعد عواملی که در ایجاد آن سند

مؤثر بوده اند مثل زمان ، مکان ، مقصود ، شرایط اجتماعی ، مقاصد

وطنی ، حزبی ، دینی ، مذهبی ، منافع شخصی و خانوادگی ، اغراض

عادات لسانی ، سبک عمل مؤلف ، وسایل استخباری که در دسترس

داشته است ، درجه علم و کمال قوای فکری او ، طبیعت خبر و طرز انتقال آن از اصل تا زمان مؤلف و سلسله روایتی که آنرا رسانیده اند

برای پیدا کردن این امور باید جدولی که گفتیم قبل از ترتیب بدهیم و آن جدول کلیات خوانده میشود بعد کتاب را تجزیه می کنیم بتصدیقات ساده و مجزی بدون پیرایه ادبی و در برابر هر يك از تصدیقات مؤلف باید موارد اشتباه و سهو و دروغ عمدی و احتمال صحت را تشخیص بدهیم برای این کار جدول دیگری باید ترتیب داد که جدول جزئیات نام دارد و محتوی سئوالانی است راجع بجزئیات و خصوصیات اخبار مؤلف .

بعضی تصور کرده اند که این طریق دشوار است و امکان ندارد کسی تمام این امور را در نظر بگیرد و محك اخبار قرار بدهد ولی باممارست آسان میشود و چون ملکه و شم انتقادی حاصل شد دفعه عیوب هر سندی و تقایص هر خبری آشکار میگردد و اگر چه استعمال جدولهای پرسشنامه و مراقبت در جزئیات بنظر تصنع میآید ولی رفته رفته صنعت طبیعت میشود .

تصورات و تصدیقات

تاریخ مرکب از تصدیقاتی است زیرا که خبر یا چیزی را برای چیزی اثبات میکنند یا نفی مینمایند و هر تصدیقی هم مرکب است از تصوراتی ،

حال باید دید در کدام يك از این دو غلط بیشتر راه دارد البته در تصدیقات زیرا که آنجا اراده گوینده اثر میکند و عمداً یاسهواً معمولانی را برای موضوعاتی اثبات مینماید اما در تصورات غلط و اشتباه کمتر است زیرا که تصورات بسیط البته حکایت از موجودات خارجی یا ذهنی میکنند و در معرض اشتباه کمتر واقع میشوند مگر در موقع غلبه امراض خیالی و سرسام و غیره که شخص از شیئی تصویری خلاف واقع بگیرد.

در معرفة النفس ثابت است که تصورات ما محکی عنه یا ما بازائی در خارج دارند پس وقتی که بیک خبری رسیدیم تصدیق را از هم باز میکنیم اجزاء تصویریه آن البته حقیقتی در بر دارند آن حقیقت برای محقق تاریخی گرانیهاست فرض کنیم که تصدیقات خطائی بدست ما رسیده باشد مانند اشعار یا حکایات قدیمه که نزد علما بطلان آنها مسلم است اما در همین تصدیقات خطا اجزاء و عناصر صحیح موجود است زیرا که فلان غول و فلان دیو اگر کارهای شکفت آوری کرده اند ناچار اجزاء اعمال آنها را مخترع حکایت از خارج گرفته است پس صحیح است اما غلط در ترکیب و مزج آنها واقع شده است.

مثلاً شاعری از زمانهای مختلف و مکانهای مختلف اجزائی میگیرد و از ترکیب آنها حکایاتی عجیب می بردارد. شخص محقق قصه و تصدیق را کنار میگذارد و تصور را میگیرد چنانکه اغلب

مسائل تاریخی مربوط بادوار بسیار قدیم مأخوذ از افسانه ها و اشعار است .

برای اینکه عملاً بتوانیم مقدار دروغ را از افسانه ها بیرون بیاوریم و راست هارا باقی بگذاریم البته مقیاس دقیقی در دست نداریم لکن ممکن است با تجربه در افسانه های عهد خودمان استنباط کنیم که رمان نویس چقدر از حقایق را در این تصدیقات ساختگی خود وارد کرده است و بهمین قیاس نسبت دروغ و راست قصه های قدیم را بدست آوریم .

اگر در حکایت کهن دیده شده که شهری بوده است دارای صد دروازه زرین البته باور نمیکنیم ولی اجزاء این خبر را نمی شود منکر شد و آن وجود طلا و وجود دروازه و مفهوم عدد يك صد و شهر است زیرا که اگر در عهد مؤلف یا پیش از او این چیز ها وجود نداشت در این افسانه بهم پیوسته نمیگردید .

تصدیق

اما نسبت بتصدیقات مخبرین ابدان نمیتوان یقین حاصل کرد درست ترین آنها فقط افاده ظن میکنند درجات اعتبار تصدیقات را بقرار ذیل میتوان معین کرد .

تصدیقات بی ارزش . تصدیقات گمانی (آن هم شدید و ضعیف دارد) . تصدیقات محتمله . تصدیقات بسیار محتمل . تصدیقاتیکه

ارزش آنها مجهول است از این تفحصات چند قاعده بدست می آید .

۱ - تصدیق مخبری که توانسته است شخصاً اطلاع کافی از موضوع پیدا کند هیچ است و در ردیف مجعولات باید قرار بگیرد .

۲ - نتیجه انتقاد تاریخی منفی است یعنی فقط در نفی معتبر است نه در اثبات هر نتیجه انتقادی که مثبت باشد مشکوک است .

۳ - آنچه مشکوک باشد بطور قطع باطل نیست ممکن است روزی صحت آن معلوم شود .

۴ - آنچه امروز محتمل و قریب یقین است روزی ممکن است بطلانش ثابت شود . هیچ تصدیقی اگر هزاران قوت باو برسد یقین مبدل نمیگردد چنانکه بگوئیم این خبر بسیار محتمل است باز هم ذره از محتمل بودن خارج نشده است برخلاف امور علمی تجربی که قابل ورود در حیطه یقین هستند .

۵ - حتی در علوم تجربی هم با يك مشاهده و يك تجربه حکم کلی نمیکنند علماء مکرر حادثه را تحت امتحان میآورند تا قابل یقین شود بطریق اولی مورخ با ضعف اسنادی که دارد باید هزار بار بکوشد تا خبری را مختصر قوتی بدهد .

۶ - در علوم تجربی باید از چند جهت حادثه را مورد آزمایش قرار داد تا اگر نتایج باهم موافق آمد یقین حاصل شود

زیرا که تجربه انفرادی قابل اشتباه است اما تصادف چندین تجربه مستقل در يك نتیجه واحد البته حکایت از قانونی میکند و یقین آور است هرگز اشتباهات بسیار بهم نمیرسند اشتباه قذره گریز از مرکز دارد چند اشتباه بهم نخواهند پیوست برخلاف تجاربی که بحقیقت واحد میرسند ناچار بهره از صحت دارند.

۷ - این قاعده علوم تجربی را چون در تاریخ بکار ببریم يك فن جدیدی بمیان میآید که تطبیق تصدیقات نام دارد و حید فاصلی است میان تحایل و ترکیب از مطابقه چند تصدیق مستقل ظن قوی حاصل میشود.

۸ - اگر خبر واحد باشد هرگز اعتماد را نباید مورخ عین الفاظ آنرا در میان هلال مکرو « بگذارد و اسم مخبر را هم بامکان خبر قید کند.

۹ - بعضی از مورخین تا زمانیکه خلاف خبری ثابت نشده آنرا راست می انگارند چنانکه تاریخ عهد قدیم چون اکثر مطالب منحصر در اخبار یکتا و واحد است منظم تر و منطقی تر و روشن تر بنظر میآید زیرا که تمارضی میان اخبار نیست همه چیز بصورت ایجاب مطلق است ولی این نظر صحیح نیست و مانع بزرگ راه تاریخ است که در زمره علوم در آید.

باید انقلابی در افکار مورخین حاصل شود و خلاف این قاعده را مجری بدارند یعنی تصدیق خبری واضح نشود آنرا نقل

نگینند مگر با ذکر شك و تردید

۱۰- در مورد اخبار متعددی که بدست میآید آن دو خبری را باید حقیقة ضد یکدیگر گفت که شرایط مضادت در آنها جمع باشد یا شرایط تناقض که هشت است در آنها معین گردد مثل وحدت موضوع و زمان و مکان و غیره زیرا که دو خبر که ظاهراً نقیض یکدیگرند ممکن است در واقع مانعة الجمع نباشند زیرا که زمان آنها مختلف است.

مثلاً در خبری به بنیم که شاه عباس ثانی شرابخوری را منع کرد در خبر دیگر بیایم که شاه عباس ثانی شرابخواری را رواج داد این دو خبر متناقض در باطن تناقض ندارند زیرا که زمان منع اوایل سلطنت و دوره رخصت شرابخواری اواسط حکمرانی او بوده است.

در این صورت دو خبر مزبور را باید مثل دو خبر مستقل و یکتا گرفت نه دو خبر مؤید و مصدق یکدیگر.

۱۱- در میان دو خبر اگر واقعاً تناقض پیدا شد مسلماً یکی باطل و دیگری حق است چنانکه يك مخبر بگوید در روز جنگ چاندران شاه اسمعیل حاضر بود دیگری بگوید نبود البته یکی صحیح است و دیگری خطا و بهیچ تدریری نمی توان واسط میان آن ها قائل شد چنانکه بعضی از مورخین سعی کرده اند میان نفی و اثبات وسطی پیدا کنند این کار عبث است و مثل

این است که کسی بگوید دو و دو چهار میشود دیگری بگوید که دو و دو پنج میشود و مورخ آنها را صلح داده بگوید نه این باشد نه آن دو و دو چهار و نیم .

۱۲ - در موقع تعارض دو خبر آنکه قوی تر است باید گرفته شود اگر چه خبر ضعیف متکی بهزاران خبر ضعیف باشد در این قبیل احکام يك ستم منطقى عامى صحیح بهتر از هزاران مشکوك است .

سیاهی اشگر نیاید بکار یکی مرد جنگی به از صد هزار

۱۳ - اگر طبیعت واقعه طوری است که جز يك شاهد

نداشته است و نمى توانسته است داشته باشد تعدد مخبرین چیزی بر عالم ما نمى افزاید همه اخبار در این مورد حکم خبر واحد دارد .

۱۴ - اگر چند خبر داشته باشیم که معلوم نیست از روی

هم نقل شده اند یا همه اخبار مستقل هستند در این صورت چه باید کرد .

معمول این است که آنها را خبر مستقل میگویند و اصل

را استقلال می دانند ولی اقتضای تحقیق علمى آنست که تا

دلیلى برای استقلال پیدا نشده است اخبار متعدد را مأخوذ از

يك سرچشمه بدانیم و در حکم خبر واحد بگیریم .

فصل سوم

- تدوین تاریخ

پس از آنکه اجزاء تصویری و تصدیقی تاریخ را شناختیم و طریق تجزیه آنها را یافتیم و بوسیله انتقاد تاریخی صحیح را از سقیم و درست را از غلیل جدا کردیم وظیفه جدیدی پیش می آید که مقصود اصلی از تجزیه های سابق است و آن ترکیب و تدوین است. چه قانونی برای بهم بستن مواد تاریخی هست و سعی علماء در یافتن اسلوب تدوین تاریخ یکجا رسیده است - بعضی گفته اند که نگاه کنید سایر علماء در شعب خود چه میکنند شما هم چنان کنید ولی این درست نیست زیرا که میان مواد تاریخی و مواد علوم تجربی تفاوت بسیار است و بنا بر اختلاف مواد اختلاف در اسلوب هم پیش می آید.

برای توضیح این اختلافات چند جهت افتراق را از این میان بیرون میاوریم.

۱ - نتایج تحقیقات تاریخی مظنون است و حاصل تجارب علمی یقینی. شکی نیست که، میان اخبار از حیث قرب یقین درجات هست بعضی مشکوک، برخی مظنون، قسمتی مخدوش و قسمتی نزدیک یقین هستند اما مورخ هیچ وقت نباید معلوم خود را همپایه بقینیات محسوب دارد و بر او واجب است که هر خبری را با مهر خاصی که بر او زده است همیشه نگاهدارد یعنی اگر در نتیجه

انتقاد خبری مظنون یا مشکوک گردید هرگز نباید آن - صفت
 او را فراموش کند مگر آنکه خلافتش معلوم شده باشد بنا بر این
 هر خبری باید قبلا از مراتب مشکوکیت و مظنونیت بگذرد .
 بر خلاف معلومات سایر علوم که یقین آورند و پیوسته
 بهمان حال می مانند و همه در يك ردیف واقع هستند .

۲ - اخبار تاریخی جزئی هستند یعنی مقید بزمان و مکان
 خاص میباشد که اگر از آنها سلب شود صفت تاریخی را از
 دست میدهند در این صورت معنای عامی خواهند داشت . منطبق بر
 همه ازمه و اقوام جهان ؛ چنانکه افسانه هائی که منشاء و اصل
 آنها معلوم نیست و قابل تعلق بهمه جهانیان هستند جنبه تاریخی ندارند
 مانند قصص متداوله در میان ملل .

بر خلاف سایر علوم که مواد آنها کلی است در هر زمان
 و هر مکانی صادق هستند مگر در علومی که آنها را علوم تویفی
 (۱) می خوانند مانند جغرافیا و طبقات الارض و غیره که زمان
 و مکان در آنها دخیل هستند ؛ پس تاریخ اصلا مجبور است وقایع
 را با قید زمان و مکان معین تلقی کند و از این جهت یافتن ماباه الاشتراك
 در میان حوادث تاریخی دشوار است و پیدا کردن «کلی» صعب .

۳ - هر واقعه تاریخی را که بنگریم مرکب است
 بر خلاف مواد سایر علوم که بسیط هستند مثلا در يك

(1) Sciences descriptives

خبر تاریخی ممکن است از هزاران جهت تحقیق کرد در خط در زبان در طرز انشاء در عادات در حوادث و غیره که هر يك از آنها موضوع خاصی است برای تحقیق اما مواد علوم تجربی فقط برای همان مورد بكار میروند پس مورخ دچار مشکلات بسیاری است زیرا که باید طریقی بیابد که از این همه جنبه ها يك یا چند جنبه را استخراج کنند بطوری که معارضه با سایر قسمت ها نداشته باشد .

۴ - در اخبار تاریخی عموم و خصوص هست بعضی چنان سعه و انبساطی دارند که دامنه آن ها شامل احوال يك ملت و يك قطعه از زمین میگردد بعضی چنان حقیر و كوچك هستند که احوال يك شخص یا لحظه از حالات يك موجود را شامل میشود: بعضی سریع الزوال و بعضی باقی و باید دارند پس ربط دادن این همه اجزاء مختلفه که برخی مهم و بعضی نامهم هستند بطوری که تناسب کلام از میان نرود کاری بس دشوار است و قانونی میخواهد غیر از قانون علوم تجربی در این علوم دانشمندان مواد تجربه را گرفته تعمیم میدهند و کلی می گیرند، اگر تاریخ هم بخواهد از پی این علوم برود باید قبلا محرز شود که چه راهی باید اختیار کند و اندازه عمل چیست هنوز علماء تاریخ در این باب توافقی ندارند .

۵ - بعضی گفته اند که تاریخ پیش زمان ماضی است.

و از آن لفظ بیش که مجازاً استعمال شده است جماعتی تصور کرده اند که معنی حقیقی مطلوب است و گمان نموده اند که در تاریخ هم نظیر بیش و از مایشی که در دیگر علوم هست صورت تواند بست ، معنی حقیقی بیش و تجزیه و ترکیب این است که کسی شیئی را در برابر خود گذاشته در اجزاء آن بنگرد و آن اجزاء را جدا کند و باز بهم بندد چنانکه در علوم طبیعی میسر است در تاریخ از وقایع گذشته جز باره کاغذی یا سنگی یا ویرانه بنائی چیزی نمانده است آن هم انعکاس اثری است که در ذهن مخبر تولید شده و نقش آنرا بر کاغذی رسم کرده است پس عمل مورخ ابدأ خارجی و عینی نیست میدان تجزیه و ترکیب او امور ذهنی است که يك بار از ذهن مخبرین گذشته و بار دیگر از ذهن خود او عبور میکند ازین حاست که بعضی محققین تاریخ را از علوم نفسانی شمرده اند و گروهی آنرا در زمره فنون ادبی آورده اند پس برای تاریخ باید اسلوب دیگری غیر از اسلوب علوم تجربی و طبیعی جستجو کرد .

۶ - از جمله اختلافات تاریخ با این علوم یکی دیگر اینست که در علوم اجزاء محل تجربه مجتمع هستند يك قطعه سنگ را گرفتن و بریدن و خواص آنرا در یافتن و وزن اشیاء و طول و عرض آنها را سنجیدن همه مربوط بامور مجتمع در مکان و زمان است لکن تاریخ ذاتاً سیال است هر جزئی از جزء دیگر غایب

میشود و بحکم بقراری زمان حوادث تاریخی دائماً در سیلان و حرکت هستند و دو آن از يك واقعه را نمی توان جمع کرد و سنجید مگر در عالم ذهن و باعتبار سکونی که ذهن آن اجزاء سیال می دهد .

۷ - در سایر علوم ممکن است نقشه قبلی ترتیب داد و از روی آن کاری را پایان برد اما در تاریخ هیچ چیز را نمی توان بیش بینی کرد در ضمن مطالعه و کنجکاوی اگر چیزی کشف شد مقتنم است چنانکه صنعتگر و شاعر همچنین هستند آن لطایفی که اصل شعر و صنعت است از نقشه بیرون نمی آید الهامی است در تاریخ هم اتفاقاً است شخص محقق اسناد را می خواند نکته جالب توجه او میشود هزاران نکته از نظر او دور میماند - جالب بودن و نبودن نکات هم بسته بسابقه ذهنی و ساختمان فکری و اغراض شخصی و اجتماعی مورخ است .

از این مقدمات معلوم شد که تاریخ توده عظیمی است از حوادث جزئی و پراکنده و غیر متجانس از حیث زمان و مکان و موضوع و عموم و خصوص و اعتبار و دوری و نزدیکی به یقین از این سبب تنظیم تاریخ با اسلوب علمی دشوار است . اخبار تاریخی بعد از گذشتن از غربال انتقاد قطعات متفرق و منفصالی میشوند که جهت اشتراکی باهم ندارند جز اینکه همه مأخوذ از اسنادند در هر عبارت تصدیقات گوناگون است که باید مورخ بعضی را بگیرد

و برخی را کان لم یکن پندارد. از آنجا که تاریخ تازه از زمره فنون ادب خارج شده و وارد محفل علوم میگردد تا دیر زمانی با خیالات مشوب خواهد بود.

معلومات تاریخی . مهمترین معلومات مادر تاریخ سه گونه است

۱ - مخبر اشیاء خارجی را دیده و وصف کرده است و ما از تعبیرات او تصویری می کنیم و بر حسب تجربه که از اشیاء منسبیه آن در ذهن داریم صورتی می بندیم مثلاً شرح بتخانه سومنات که ابوریحان نگاشته است در اذهان ما باخلاف تصویری ایجاد می کند که صحت آن تصویرها بسته به تجربه خرد ماست اگرما در هند بوده ایم اگر بتخانه دیده ایم اگر معبد دیگر را مشاهده نموده ایم اگر عکسی یا تمثالی از بتخانه ها ملاحظه نموده ایم بهمان نسبت میتوانیم مقصود مخبر را دریابیم .

۲ - اعمال مردمان - مخبر قولی یا فعلی از گذشتگان را ذکر میکنند در این صورت هم باز ما تا نظایر آن قول و فعل را درك نکرده باشیم نمی توانیم بمعنی مطلب پی ببریم .

۳ . دواعی - این گفتار و کردار که مخبر شرح میدهد منشائی دارد که نفسانی است یعنی تا تصویری در ذهن نیاید عمل پیدا نمیشود بنا بر این اخبار ظاهری مخبر در نزد محقق تاریخی ترجمان تصورات گویندگان و کنندگان گذشته است اگر چه آن تصور ظاهر نباشد .

داعی چیزی است که سبب تصمیم و بروز فعل میشود گاهی تصور را داعی میکنند گاهی عامل خارجی را که موجب تصور شده است داعی میکنند این دواعی در تاریخ سه نوع هستند .

۱ - تصورات مخبر - ۲ - تصوراتی که مخبر بر حال تاریخ خویش نسبت میدهد - ۳ - تصوراتی که ما میتوانیم بقیاس و حدس دریابیم زیرا که قول و فعل مظهر تصور است

خلاصه این است که معلومات تاریخی یا اشیاء خارجی است یا اقوال و اعمال مردمان یا تصورات و نیات آنان و در هر سه حال مورخ جز عکسی از آن معلومات در برابر خود ندارد از پشت پرده خیال مخبر و خیال خود آنها را می نگرد پس سر و کار تمام مورخین در اکثر اوقات با تعبیرات خیالی است. این خیالی بودن معلومات تاریخی وقتی کاملاً محسوس میشود که از روی اقوال مخبری که شرح بنائی را داده است بخواهیم همان بنا را بسازیم در پایان عمل معلوم میشود که تفاوت ره از کجاست تا بکجا .

آیا هر چه خیالی شد باطل است ؟

مقصود از خیالی که تا اینجا گفته شد آن نیست که بکلی معقول و نیش غولی باشد بلکه سنجیت آن است با خیالات . از خواص خیال این است که شیئی متخیل حاضر نباشد و با وجود آن در خاطر صورت به بندد و تمام تاریخ از این قبیل است پس در قلمرو خیال است . اما نه هر چه چنین باشد باطل است

زیرا که «یاد» هم اشیاء را در برابر ندارد و کاملاً بآنها دلالت میکند پس هر چه موضوعش غایب باشد باطل و بی اعتبار نیست علماء علوم طبیعی و تجربی اصطلاحاتی دارند که سنجیده و اندازه گرفته است و در هر عصری تمام مفهوم حقیقی و مطابقه آن بامعنی آشکار است لیکن در علوم نفسانی مثل معرفت النفس و علم الاجتماع و اخلاق و تاریخ چنین نیست هر قدر موضوع باطنی تر و معنوی تر مصطلحات علم مبهم تر و تاریک تر است و دلالت الفاظ بر معانی متغیر تر است اعمال - تصورات ، احساسات مردم ، تشکیلات و تأسیسات اجتماعی را نمیتوان با الفاظ دقیقی که هیچ تغییر نکنند بیان کرد مثلاً الفاظ انقلاب سیاسی ، بازار ، قوم ، آرزو ، رشک و غیره که مربوط بامور اجتماعی و فردی انسان است در هر عصر و در هر شخصی حاکی از معنی معینی است که کم و زیاد شدید و خفیف قوی و ضعیف میشوند نه اندازه دارند نه حد نه میزان خارجی .

از این سبب تمام علوم انسانی دچار ابهام مانده اند و تاریخ از همه آنها بیچاره تر است زیرا که مستقیماً با موضوع خود سرو کار نتواند داشت .

از اشتباهات مورخین این است که بیان احوال گذشته گان و معاصران شباهتی فرض کرده حکمی میراثه در صورتیکه آن اشخاص تابع محیط و تربیت دیگر بوده اند و عیناً با مردمان این عصر

یکسان نیستند این از جمله اغلاط قوه و هم است که امور عادی خود را بر امور دیگر حمل مینماید .

نتیجه این است که امور تاریخی همه در ردیف وهمیات و خیالات می افتد ولی حقایق بسیار در بر دارند بلکه همه عکس و ترجمه حقایق هستند شغل مورخ بیرون آوردن حق است از لباس باطل و استخراج راست است از جامع دروغ .

چنانکه گفتیم از اسناد تاریخی بعضی مثل انبیه و مسکوکات هستند که حکایت از وجود خارجی اشیاء میکند و برخی مانند اخبار و روایات هستند که حکایت از تصور و تصدیق مخبر و شاهد مینمایند در مورد این قسمت دوم شخص باید اخبار را با نظایر آن که در زمان خود دیده است بسنجد . لکن حوادث عالم تکرار نمیشوند تا از حاضر غایب را بفهمیم فقط بعضی بیهضی شباهتی دارند و میان حاضر و غایب عموم و خصوص من وجه است از جهتی شبیه و از جهتی متفاوت هستند و همان جنبه اختلاف است که بکار مورخ می آید مثلاً تفصیل جنگ را در عهد قدیم چگونه میتوان تصویر کرد در صورتیکه ما جز جنگ های عهد جدید را ندیده ایم البته از لحاظ قتل و حمله و دفاع و غیره شباهت دارند لکن آنچه مورد علاقه تاریخی است جهات اختلاف آنهاست در این باب راه علم و معرفت بسته است فقط مورخ دسترس بفرض هائی دارد ناچار است جامعه را در عصری تصور و فرض کند با آداب

و قوانین خاص و اسناد مکشوفه را با آن قالب فرضی خود وفق بدهد.
ساختن فروض

برای ساختن چنین فروضیکه شالوده یا کارگاه تاریخ نام دارد
مورخ باید از احوال عام و خصال کلی بشر چه در حال افراد چه
در حال اجتماع آگاه باشد.

علم متکفل این امور را یا علم الاجتماع میگویند یا علم النفس
ولی چون هنوز ناقصند نقص آنها در تاریخ هم مؤثر میشود.
معذلك اموری هست که مسلم و تغییرناپذیر است و مورخ آنها
را ارکان کارگاه خود قرار میدهد و سؤالات کلی خود را منطبق با
آنها مینماید مثل احتیاجات مادی و علایق جسمانی و ضروریات
نفسانی بشر.

اما این کلیات کافی نیست بر فرض که تمام قواعدی که از
مسائل علم الاجتماع یا معرفت النفس است فراهم بیاوریم باز در تاریخ
احتیاج ما به جزئیات است از این جهت جدول سؤالات دیگری
که حاکی از جزئیات باشد تهیه مینمائیم هر حادثه را مقید به مکان خاص
و زمان خاص خود میسازیم و حکم مخصوص از آن میگیریم.

گفته نشود که جزئیات حوادث نامتناهی هستند پس اصلی پیدا
نخواهد شد منطبق بر کثیر زیرا که اختلافات وارده در امور با
وجود تنوعیکه دارند محدود و محدودی هستند که مثل شاقول نوسان
های آن از آن حد تجاوز نمیکند مثلاً نمیتوان قبل از گفت فلان جامعه

چه دینی داشته است. اما میتوان گفت دین داشته است نمیشود حکم کرد که فلان طایفه بچه زبانی تکلم میکرده است امامیتوان گفت که زبانی داشته اند .

این مسائل عامه را در جدولی یاد داشت میکنیم که فهرست عمل باشد پس از آن برای هر مورد خاص جدول کوچکی تنظیم مینمائیم که مربوط به همان مورد باشد و پس مواد این جدول، کوچکتر را نمیشود قبلاً یاد داشت کرد باید تدریجاً هنگام مطالعه اسناد هر چیز را در زیر عنوان خاصش گذاشت میزان سنجش حوادث گذشته معلومانی است که ما از امور حاضر و معاصر داریم با این فرق که تفاوت زمان حال و ماضی را در نظر بگیریم .

هیچیک از علوم تجربی و طبیعی قبلاً جدولی نمیسازد که اعمال خود را مطابق آن قرار دهد اما تاریخ چاره جز توسل باینکار ندارد مورخ باید قبلاً سؤالانی بکند و در اسناد معتبر بکوشد تا جوابی برای این سؤالات بیابد تفاضل بین مورخین در خونی و بدی ترتیب و نظم این سؤالات است .

بنای تاریخ

بعد از آنکه مورخ اسناد را یکان یکان بمعین آزمایش زدو در نتیجه ممارست و مطابقت موفق شد که صورتی ذهنی از حادثه ماضی بدست آورد که عین واقعه خارجی یا بسیار نزدیک آن است آنگاه میتواند مطمئن باشد که اسناد و مواد او لایق ساختمان تاریخی شده است .

این مواد را باید از روی جدول های کلی و جزئی سابق الذکر
منظم کنند و شالده کتب معتبر زرگان را سر مشق کار خود
قرار دهد .

پس از ترتیب دادن مواد مورخ میبیند نقایص بسیار در کار
هست برای خیلی مطالب سند کافی موجود ندارد در این وقت ناچار
است بحس و قیاس و استدلال پردازد و منطق را بکمک تاریخ
بیاورد بوسیله قیاس نقاط تاریک و مبهم را روشن کند بعد از این
سه عمل یعنی استخراج مواد ، تنظیم مواد ، و ایجاد مواد بوسیله قیاس
و استدلال عمل چهارم مورخ این است که از مجموع آنها کلیاتی
استخراج کند و امور عامی بسازد این عمل از لحاظ علمی غایت کار
مورخ بحساب می آید لکن در حقیقت عمل پنجم مورخ باقی است
و آن شیوه بیان اوست از آنجا که مطالب تاریخ پیچیده و مبهم و اکثر
تاریک هستند مورخ باید طرز بیانی بکار ببرد که بتوضیح فصاحت و روش
گفته ارجبران تاریکیها را بکند و حاصل زحمات خود را در پاکترین
صورتی بخوانندگان تقدیم کند .

این پنج عمل در ظاهر آسان و در باطن بسیار مشکل هستند
هیچکس تا حال حق آنرا ادا نکرده است از این جهت باید کار را
تقسیم کرد جستجوی مواد را بیک طایفه و تنظیم ادبی را بطایفه دیگر
گذاشت و استخراج او را عامه و نسبت کلیه را با صاحب معقول و گذاشت
بهضی از مورخین از فرط احتیاط میکوشند که همه این پنج عمل را

خود انجام دهند و اعتماد بکار غیر نمیکنند

البته این کار صحیح است اگرکن میسر نیست، عمر شخص کافی نخواهد بود که بتمام این کارها برسد اگر برای دوره های قدیم که اسنادشان کم است توفیق حاصل شود برای اعصار جدید محال است پس ناچار باید از کارهای دیگران استفاده کرد این عمل را اکثر مورخین میکنند ولی از ترس رسوائی اظهار نمی نمایند و خود را محقق مستقل می شمارند .

اما اقرار بگرفتن مطالب از غیر ننگ نیست فقط باید مأخذ را ذکر کرد و حتی الامکان با اسناد اصلی توسل جست که تا اندازه مقدور عمل تاریخ نویسی یقین نزدیک شود .

دسته بندی وقایع .

دو ا- ا- بوب بیش وجود ندارد که مبنای دسته بندی حوادث تاریخی بشمارست .

۱- متابعت از عوامل خارج مثل زمان و مکان و جامعه و شخص و غیره که حوادث را بنا بر این اعتبارات بدسته های مختلف توزیع کنیم مثلا تاریخ فلان عصر، تاریخ فلان کشور، تاریخ فلان قوم و تاریخ فلان شخص، این شیوه معمول مورخین قدیم بود که ملاک تقسیم را زمان معین یا مکان معین قرار میدادند و آن زمان یا مکان را بتقسیمات کوچکتر منقسم ساخته ابواب تاریخ را درست میکردند فایده این اسلوب آن است که وحدت و محدودیت خاصی در سلسله حوادث پیدا

میشود و برای مبتدی ضبط مطالب آسان میشود اما ضررش این است که مسائل بیناسب در پهلوی هم میافتند مثلاً در پهلوی جنگها و جلوسها و جشنها احوال شخصی افراد یا قصه سیل و حریق و امراض ساریه و بیدایش جانوران عجیب الخلقه ذکر میشود عیب دیگر این است که هر کسی چنین تواریخی را مطالعه کند عاقبت نظر جامعی از هیچ رشته از رشته های حیات ندارد مثل کسی است که عبور حوادث را دیده و ابداً حق پرسش از کیفیت آنها نداشته باشد .

۲ - متابعت از طبیعت و وقایع - مورخ یکی از شئون اجتماعی یا انفرادی بشر را مثل زبان ، ادب ، صنعت ، اقتصاد ، سیاست ، مذهب ، حقوق و غیره میگیرد و موضوع بحث قرار میدهد و تحولات تدریجی آنها را مطالعه میکند تاریخ هر رشته را استخراج مینماید در این قبیل تاریخهای دستگامی جز يك رشته معین از چیزی سخن رانده نمیشود این طریق جدیداً معمول شده است یا اگر هم پیش بوده است تازه بکمال رسیده است فایده این اسلوب آنست که شخص نظر جامعی از یکی از امور دارد و تبدلات آنرا در زمان و مکان میبیند ضررش آنست که از روی تکلف يك شأن را از سایر شئون جدا میکند هیچ امری از امور اجتماعی نیست که علاقه به برادران خرد نداشته باشد چنانکه اقتصاد فرع اقلیم ، مذهب منوط بساختمان نژادی است هر يك از آنها برای دیگری قرینه واقع می میشود و بدانستن آن مدد میدهد مورخیکه یکی از آنها را جداگانه

شرح دهد و آن باقی نپزدازد کاری متکلفانه کرده و از حقیقت دور افتاده است .

احوال عامه و خاصه .

کارهای بشر دو جنبه دارد یکی خاص که تکرار پذیر نیست و هرگز تجدید نمیشود و بسته بزمان و مکان معین است دیگر عام که تکرار میشود و نظایر و امثالی دارد و قتیکه از افعال بشر آنچه مشترك است انتزاع و دسته بندی کنیم يك اموری پیدا میشود که دائم و ثابت و وسیع میباشد مثل عادات و رسوم و آداب يك قوم که در زمانی دراز و مکانی وسیع دوام پیدا میکند و میتوان آنرا ثابت دانست .

پس حوادث تاریخی دو نوع است یکی شخصی و فانی و زایل دیگری جمعی و عام و دائم اگر تاریخ را قسم اول بدانیم حکایتی است از حوادث متوالی و افعال مردمان ماضی و اگر از قسم دوم بگیریم تاریخ فهرست عادات و متوالی بشر است .

علماء تاریخ در آلمان در هزیت هر يك از این دو اسلوب مباحثات بسیار کرده اند بعضی تاریخ سبك قدیم ، تاریخ سیاسی یا (تاریخ جنك) نام داده اند و بعضی معایب تاریخ سبك جدید را برشمرده اند ولی حق این است که هیچيك بطنهائی کافی نیست حوادث بی دربی بدون توجه بکلیات و امور عامه قابل ضبط و مفید فایده نخواهد بود شرح این کلیات هم بدون مقید ساختن بزمان و مکان و خصوصیات دیگر تاریخ شمرده نمیشود پس باید از هر يك بخشی گرفت و

ترکیبی ساخت .

طریق این امتزاج آنست که مورخ یکی از شئون عام را میگیرد مثلا لغت يك قوم را اساس قرار میدهد آنگاه برحسب ازمنه مختلفه تقسیمانی در آن منظور میدارد مثل لغت فارسی در عهد هخامنشیان و در عصر ساسانیان و در دوره اسلامی یا برحسب امکانه مختلفه آنرا توزیع مینماید مثل لغت فارسی در شرق و غرب و شمال و جنوب یا زبان فارسی در هندوستان و افغانستان و آسیای مرکزی .

بعبارت دیگر اگر مورخ اساس را طبیعت یکی از امور بگیرد تقسیمات جزء مطلب باید برحسب زمانها و مکانها بشود و اگر اساس را مکان بگیرد تقسیمات باید برحسب زمانها واقع گردد این اختیار اساس هم بسته بجنس مطلب است در بعضی تقسیم بزمان بهتر و در بعضی توزیع در مکان مناسبتر است .

چون در این فصل مکرر از جدول سخن رانیدیم برای نمونه جدولیکه حاکی از دسته بندی مطالب باشد ذکر میکنیم ولی باید دانست که هر مورخی برحسب ذوق خود یا طبیعت موضوع میتواند در این اصول تغییرات بدهد یا چیزهای دیگر را منظور دارد این جدول مثال و نمونه بیش نیست .

در بحث از تاریخ هر قومی نکات ذیل را باید در نظر

گرفت .

انجست اوضاع مادی

- ۱ - هیئت ساختمان ، بدن ، نژاد ، امراض ، امتیازات مزاجی ، قوم ، عده ساکنین ، نسبت مرد و زن ، متولدین ، متوفیات .
- ۲ - اوضاع جغرافیائی (برجستگی زمین طبیعت آب و هوا و خاک و انواع حیوانات و نباتات) اوضاع مدنی ، (تعلیم ، انبیاء ، طرق . ابزار و غیره)
- ۳ - غذا (مشروبات و محرکات) لباس و زینت ، خانه و اثاث البیت اوقات صرف غذا .
- ۴ - مراسم اجتماعی مانند عزا داری ، عروسی ، اعیاد شریفات .
- ۵ - تفریحات و مشغولیات (مشقها ، شکارها ، نمایشها ، بازیها ، سفرها ، محفلا)

دوم احوال اقتصادی

- ۱ - تولید (کشت و زرع ، پرورش حیوانات) استخراج معادن .
- ۲ - تبدیل (حمل و نقل ، صناعات ، امور فنی ، تقسیم کار طرق ارتباط)
- ۳ - تجارت (فروش اعتبارات)
- ۴ - توزیع ، طرز مالکیت ، انتقالات ، عقود ، تسهیم محصولات .

سوم مؤسسات اجتماعى

۱ - خانواده (طرز تشکیل خانواده . میزان قدرت خانه خدا احوال زنان و کودکان) ، انتظام معاش ، ملك ، ارث ، عقد ، و طلاق .

۲ - تعلیم و تربیت (مقصد ، پروگرام ، مربیان معلمان)

۳ - طبقات اجتماعى ، حدود هر طبقه .

چهارم معنویات

۱ - زبان (ریشه لغت ، صرف ، نحو ، الحان) ، خطوط

۲ - صنایع (حجاری ، مجسمه سازی ، موسیقی ، نقاشی رقص ، ادبیات)

۳ - علوم (اسلوب علوم ، نتایج حاصله)

۴ - فلسفه و اخلاق (حقایق ، قوانین ، عمل و افعی در اخلاق)

۵ - ادیان و مذاهب (عقاید ، عبادات ، رسوم)

پنجم تأسیسات عامه

۱ - تأسیسات سیاسى (پادشاه ، طرز حکومت و سلسله

سلطین) ، ادارات و دوائر (جنك ، مالیه ، عدلیه و غیره) هیئت

حاکمه انتخابی ، مجلسین ، طبقه انتخاب کنندة (حدود قدرت

طرز عمل آنها)

۲ - تأسیسات روحانی (تشکیلات و طرز عمل)

۳ - تأسیسات بین المللی ، دیپلماسی ، حقوق خصوصی و عمومی و تجاری .

۴ - مؤسسات دفاعی (طرز جنگها ، آلات و عده سپاه)

استدلال

بطوری که گفته شد مورخ بس از فراهم آوردن مواد معتبر و تنظیم آنها بتوسط جدولهاییکه دارد باید نقص اخبار را بوسیله استدلال و قیاس منطقی جبران کند و حفره ها را پر نماید درعلوم و قتیکه نقصی درجائی میبینند تجربه و مشاهده را مکرر میکنند تا آن قیسه جبران بپذیرد اما در تاریخ چون این دو وسیله موجود نیست مورخ باستدل میپردازد اما از آنجا که غالباً در این استدلالات شخص راه خطا میرود و کمتر کسی مصون از غلط مانده است باید چند چیز را در نظر داشت .

۱ - هر چه از راه استدلال بمندرجات اسناد میافزائیم نباید عبارتش طوری باشد که خواننده گمان کند از سندی اخذ شده است .

۲ - اگر شخص مستدل در نتیجه حاصله مشکوک است نباید وانمود کند که یقین دارد بلکه صراحتاً باید مورد ضعف را اعتراف نماید .

۳ - اگر فرضی کرده و آنرا مبنای تحقیقی قرار داده ایم نباید

بعد آن فرض را حقیقت واقع پنداشته و چنان قلمداد نمائیم که حق است از قضا طبیعت انسان چنین است که با فرضیات و مضمونات و قتیکه انس گرفت رفته رفته آنها را حقیقت تصور میکنند مثل کماتیکه در فنی معین کار میکنند و عقب آنرا حق و باقی فنون را باطل می بینند .

دو قسم استدلال

۱ - استدلال سلبی - و آن چنانست که از عدم ذکر واقعه در اسناد حکم بر عدم آن کنیم و بگوئیم اگر فلان حادثه رخ میداد البته ذکر میشد و این درست خلاف قاعدة عدم الوجودان لایدل علی عدم الوجود است .

اگر هر حادثه در عالم مورد توجه مورخین قرار میگرفت و هر چه مورد توجه میشد در جایی ثبت میگردد و هر چه ثبت میشد بدست ما میرسید البته این استدلال مبنائی داشت اما تجربه نشان میدهد که بسیاری از حوادث کان لم یکن مانده و در جایی ثبت نشده است .

پس این قسم استدلال وقتی درست خواهد بود که شرایط ذیل صورت یافته باشد .

اولا باید قرائن قوی از خارج بدست آید که چنین حادثه رخ نداده و در هیچ جا هم ثبت نیامده است .

ضعف این دایل بر حسب زمانها فرق میکند نسبت بادوار قدیم

که غالب اسنادش از بین رفته هیچ درست نیست زیرا که ما چیزی از قدیم نداریم که نبودن خبری را دلیل نبودن مطلق آن بگیریم اما نسبت بقرون معاصر که اسناد بسیار در دست مانده است تا اندازه ممکن است آنرا قابل توجه قرار دهیم .

ثانیاً واقعه باید طوری باشد که قهراً توجه را جلب کرده و نوشتن مورخین را ایجاب نموده باشد . مخصوصاً در کتابی یا سندی که حق این بود که آن واقعه در آن مذکور میشد . بعبارت دیگر عدم مطلق خبر در اسناد موجوده هیچ چیز را ثابت نمیکند اما عدم ملکه خبر در سندی از اسناد جالب توجه میتواند باشد . خلاصه این که استدلال سلمی یا قاعده سکوت در موارد ذیل درست است .

(الف) مؤلف بنایش ذکر نظایر آن واقعه بوده و طبعاً بایستی از آن حادثه هم اطلاع میداشت مثلاً وقتی که داریوش در کتب خود اسامی ایالات ایران را مرتباً ذکر میکند نبودن اسم يك ایالت دلیل نبودن آن جزء ایران تواند بود چنانکه بین صورت اسامی منقور در بیستون و اسامی منقور در نقش رستم فارس این اختلاف هست و از آن بی برده اند که بعضی ایالات در فاصله حجاری شدن بیستون و نقش رستم فتح گردیده و جزء قلمرو داریوش در آمده است .

(ب) واقعه طوری باشد که از حیث آشکاری و عظمت و اهمیت مطاب مؤلف ناگزیر بایستی از آن خبر داده باشد مثلاً اگر در اقوام فرنك در قرون وسطی مجالس شورای دائمی و منظم میبود البته

مورخین بآن اشاره میکردند .

۳ - استدلال ایجابی آنست که از معلومی وجهولاتی را

اثبات کنند مثلاً واقعه را میبینیم ذکر شده است از آن استنباط میکنیم که چندین چیز دیگر هم باید واقع شده باشد اگرچه اثری در اسناد دیده نمیشود تکیه این عمل بر تشابه اعمال بشر است در همه ادوار زمان و اطراف مکان چنانکه قدما گفته اند حادثات حاضر نسبت بحوادث سابق اشبه من الماء بالماء هستند از روی علیتی که در امور حاضر دیده میشود بر وفق قیاس تمثیل حکم میکنیم که در گذشته هم میان اشباه آنها علایت برقرار بوده است پس از وقوع حادثه ماضی میتوان استنباط کرد که متعلقات و ماحضات آن هم حادث گشته است مثلاً وجود شعر را در عهد ساسانیان جماعتی منکر شده اند ولی چون شعر و امنیت و تمدن و آب هوا باهم همراه هستند و وجود این عوامل در عهد ساسانی انکار پذیر نیست پس شعر هم اگرچه دیده نمیشود حتماً موجود بوده است .

فصل چهارم

ساختمان تاریخ

ظاهراً بعد از آنچه گفته شد تکلیفی برای مورخ باقی نمی ماند یعنی پس از انتقاد اسناد و جرح و تعدیل اخبار و تنظیم آنها و رفع نقصان اسناد بوسیله استدلال و فرض و حدس و قیاس عالی الظاهر، مورخ کاری ندارد جز آنکه محصول این زحمات را ترتیب داده هر يك را در مكان خود بگذارد و بگذرد.

اما در واقع چنین نیست با آن زحمات فقط موادی گردآورده و در تنقیح آنها کوشیده است کار او شبیه کسی است که مصالح بنائی بسیار خوب از هر جا فراهم بیاورد و در زمینی بریزد و احیاناً آنها را برهم بچیند و دسته بندی کند.

البته این قسم جمع آوری را بنا نمیتوان گفت و بر فرض که بنا هم باشد ساختمان درست و قابل زندگی نخواهد بود.

در تاریخ کمیت شرط نیست کیفیت شرط است اگر چهار اطاق مناسب بسازیم بهتر از ۴۰ اطاق بی تناسب و ناستوار است.

مورخ باید زمان و شرایط زندگی خوانندگان را در نظر بگیرد کتاب را از رطب و یابس و جزئی و کلی پر نکند زیرا که کثرت مطلب خود یکی از عوائق بزرگ راه دانش و معرفت است.

کسی منکر نیست که در پارلمان های ممالك دنیا مهمترین مسائل اجتماعى و سياسى ميگذرد اما کيست که دوره صورت مجلس آن پارلمانها را بخواند غالباً ترجيح ميدهند که خلاصه ناقص و نادرستی را بخوانند تا اينکه خود را در گرداب آن همه مطالب مبسوط ببندازند علم اساساً صرفه جوئی وقت است از مقدار کثيرى تجارب و مشاهدات يك فرمولی كوچك استخراج ميکنند که عصاره تفصيل مقدم است .

از همه معارف بشری تاريخ بيشتري دستخوش انباشتگی و اطباب است ؛ زیرا که گنجایش همه حوادث جهان را دارد و میتوان بر متن حوادث هزاران توجیه و تعلیل هم افزود و تاريخ چند برابر خود وقایع تواند شد .

بس باید مورخ از دو چیز یکی را بگیرد یا کنایش کامل و انباشته باشد ولی متروک و مهجور یا ناقص و موجز باشد اما مطبوع و مفید .

امور مربوط باحوال بشری چنان مختلف و درهم است که یافتن فرمول کوتاهی برای آن بسیار دشوارست .

در هر فرمولی باید دو صفت منظور باشد یکی ایجاز دیگر دقت هر تاريخ جمع این دو صفت از مشکلات است زیرا که برای مختصر کردن باید از خیلی نکات چشم پوشید و صرف نظر کردن از آنها موجب حذف مختصات وقایع میگردد .

هر حادثه اختصاصاتی دارد که آنرا از نظایر خود امتیاز
میبخشد و همین جنبه هاست که برای تاریخ مفید است و مورخ نباید
آنها را قربانی ایجاز و اختصار کلام کند .
تعادل

اخبار تواریخ قدیم راجع به جنگها و عزلها و نصبها و غیره از حیث
تفصیل باهم موازنه ندارند بعضی بقدری مبسوط ذکر شده است که
شخص بر اجزاء آن کاملاً استحضار حاصل مینماید و برخی چنان
باختصار گذشته است که نمیتوان چیزی دقیق از آن استخراج کرد
پس اگر مورخی از روی آن اسناد قدیم بخواهد کتابی جمع کند
بزرگمندی فوق العاده می افتد زیرا که اگر از روی انصاف بنگرد جنگ
این پادشاه و جنگ آن پادشاه یا تجارت این ملک و تجارت آن کشور
در یک پایه از اهمیت هستند و همه را باید یک اندازه شرح و بسط داد
و تعادل را محفوظ داشت لکن این تعادل نام امکان پذیر نیست زیرا
که اسناد کافی برای بعضی نداریم اگر بخواهد مختصر را پای مفصل
برساند باید دست بدامان جعل بزند و اگر سعی کنند مفصل را بدرجه
مختصر بکشند تمام مختصات و دقائق آن مطالب را باید حذف کنند
تا اینکه از او چیزی مبهم و بیفایده بماند .

بنابر این در تاریخ سایر علوم اجرای قانون تعادل
امکان پذیر نیست و ایجاد ضرر هم میکند باید مورخ تا اندازه تابع
اسناد خود باشد از اسناد مفصل خیلی بیشتر استفاده نماید و بحکم

ایجاز و تعادل از مطالب گرانبهای دقیق آنها چشم نپوشد اما این هم اندازه دارد.

مباحث تاریخی

چنانکه پیشتر هم اشارت رفت در تاریخ از دو نوع مطالب بحث میشود خاص و عام.

مطالب خاص آن است که جزئی حقیقی باشد و بر افراد کثیر منطبق نشود مطالب عام آن است که دامنه وسیعی در زمان و مکان داشته باشد.

جزئیات

نوع اول که جزئیات باشد خیلی بیشتر مورد توجه تاریخ نویس قرار میگیرد زیرا که فقط همین جزئیات وجود محسوس خارجی دارند و اعتبار ذهنی در آنها تأثیر نمیبخشد از قبیل اشخاص و اشیاء بیشماری که در هر عصر بازیگر صحنه تاریخ بشمارند هر فردی از مردم زمان البته سهمی در تاریخ آن زمان دارد که بکلی ممتاز از غیر است و دارای اهمیت هم هست لکن اگر مورخ بخواهد بتمام این جزئیات برسد و تأثیر هر يك را روشن کند و شرح بدهد مثنوی هفتاد من کاغذ شود و از کثرت پیچیدگی و اطناب سخن رشته مطالب از دست او بدر میرود همچنین است شرح اشیاء و وقایع کوچک و حوادث جزئی که البته همه در پیدایش تاریخ يك زمانی مؤثر بوده اند ولی مورخ باید عمداً آنها را ترك کند و دور ببرد.

کار مورخ در این باغ گلیچینی است و هنر او چیدن بویاثرین گل هاست اگر توانست در میان رجال و حوادث عهد و ثور ترین را یافت و بشرح کیفیت تأثر او و دامنه نفوذ او پرداخت هنرمند است و اگر در این گلیچینی نتوانست اهم را از مهم تشخیص بدهد کار او عبث و بیسود است این کار مهمترین قسمت تاریخ محسوب میشود زیرا که چنین افرادی بمنزله رشنه نهانی تمدن و محرك باطنی حضارت هر عصری بشمار هستند یافتن آنها مثل یافتن قانون های طبیعی است که دایر مدار يك سلسله از حوادث هستند مانند قانون جاذبه و قانون تناقص قوه و غیره که تا پیدا نشده است آن دسته از حوادث مجهول و بی مبدأ و غایت نمودار میگردند بمحض این که قانون بدست آمد کلید فهم آنها پیدا شده است در تاریخ همچنین است اگر ما يك سلسله حوادث می بینیم که از درك آنها عاجزیم از آن جهت است که شخص یا واقعه اساسی را که سر چشمه همه این تحولات بوده پیدا نکرده ایم یافتن آن کلید فهم تاریخی است .

رجال

در باب تأثیر رجال در تاریخ بحث های ممتد شده است و مانیز در فصلی جداگانه در ضمن شرح و ثورات تاریخی شمه در این باب خواهیم نگاشت در اینجا با اختصار باید گفت که کسی منکر تأثیر رجال نتواند شد البته آنقدر که کار لایل انگلیسی مثلا غلو کرده

و مردان بزرگ را سلسله جنیان قاطبه حوادث جهان شمرده است درست نیست .

مورخ پس از آنکه در میان افراد کثیری که در برابر دارد رجل مؤثر را شناخت باید احوال او را روشن کند در اینجا هم نباید نویسنده هر چیز را که منسوب آن بزرگ دید بنگارد بلکه باید آن مرد را از جهتیکه مؤثر در تاریخ عهد خود شده است معرفی کند و درجه ابتکار و میزان نفوذ و غایت اعمال او را نشان بدهد سایر احوال خصوصی آن شخص را کنار بگذارد .

از جمله نکاتی که باید در نظر بگیرد بیان جنبه های ذیل است .

۱ - عقاید اساسی آن مرد نسبت بکاری که بهمت او انجام گرفته است ، زیرا که وقتی آن شخص را ما موجد آن چیز میشناسیم که اراده او و نیت او حقیقه در پیدایش آن مؤثر بوده باشد نه اینکه بر حسب اتفاق چنین شده یا غلط اینطور شهرت گرفته باشد .
لوتر مردی است که افکار او نسبت بتجدید رسوم عیسویت و رفع بدعت های کاتولیکی معاوم است و تاریخ پروتستانها سراسر تحقق اراده و نیت ابتدائی او بوده است اما گفتار و کردار شیخ صفی - الدین اردبیلی موجد سلسله صفوی و مبدأ افکار مذهبی آنان بشمار نتواند رفت و بر فرض که شاه اسمعیل یا اخلاف او بعضی عقاید و اعمال خود را دنباله تعلیمات جد بزرگوار خود شمرده باشند

هیچکس در تاریخ نگفته و نباید بگوید که صفویه پروگرام جدید خود را بمنصه تحقق رسانیده اند و کارگزاران شیخ اردبیلی بوده اند . پس کسی که تاریخ صفوی را بشکارد اگر بر فرض محال چنین فکری برایش پیدا شود راه غلط رفته است عظمت شیخ - صفی الدین در مبدأ بودنش برای افکار سیاسی و مذهبی دوره صفوی نیست بلکه در مقام ارشاد و تقوای شخصی خود او ست و البته در تاریخ عرفانی ایران محترم است و باز اندازه خودش مقامی دارد .

۲ - نظر او نسبت بحقایق حیات - مردی که ما او را در تاریخ بزرگی میستایم و او را منشأ تمدنی خاص میدانیم باید نسبت بحیات فردی و اجتماعی بشر دارای مسلك و نظر خاص باشد پس مورخ باید این جنبه از آراء او را تحقیق کند .

۳ - درجه دانش و ذوق او - مورخ باید پایه معرفت و علو افکار آن مرد را بطور کلی روشن کند و ذوق او را آشکار سازد .

۴ - خصلت مسلطه بر او - هر خصلتی که بر شخص مستولی باشد اعمال او را برنك خود در میآورد باید تحقیق شود که چگونگی آن صفت غالب چیست مثلاً اگر سریع الغضب است اگر ترسو است اگر متلون و هر دم خیال است اگر قوه وهم بر او مسلط است اگر احتیاط کار است اگر شهوت پرست و حریص است تاریخ عهد او برنك آن صفت در میآید .

در دنباله این مبحث باید ذکر اشتغالات عادی او طرز رفتار

اورا با دوستان وزیر دستان وزیر دستان بیان کرد ،

اما باید دید که از چه راهی باید این قبیل اسناد را بدست آورد اکثر این سنخ تحقیقات جنبه ادبی دارد و آنها را علمی نمی توان دانست برای اینکه در این امر حتی الامکان بصحت نزدیک تر بشویم و سیمای رجال تاریخی را تحقیقاً بتوانیم رسم و نقش کنیم باید دو نکته را در نظر گرفت .

۱ - اظهارات آن شخص را درباره خودش نباید باور داشت و سند قرار داد .

۲ - از آنجا که صنف تیاتر و رمان نویس ما را عادت داده اند که اشخاصی را بسازیم واحوال و افکار منظم و منطقی بآنان نسبت بدهیم غالباً در ترجمه احوال رجال تاریخی هم بآشوب افتاده سعی میکنیم بامواد قلیلیکه در دست داریم حدساً اخلاق و افکار آن مرد را درست کنیم هر قدر سند کمتر باشد این بافندگی خیالی آسانتر میگردد و چون اشخاص که ساخته خود ما هستند منطقی تر و منظمتر از اشخاص خواهند بود که حالات آنها فقط مستند بمندرجات اسناد است غالباً فریب خورده در این آدم سازی افراط میکنیم بتهائیرا که خود ساخته ایم میپرستیم و بحقیقت وجود آنها ایمان میآوریم مردان قدیم را منطقیتر و منظمتر میبایم و بهتر آنها را میشناسیم تا مردمان عهد جدید علت این است که آن رجال قدیم را ما خود ساخته ایم .

پس خلاصه این شد که در جزئیات تاریخ باید سعی کرد از

میان انبوه اشخاص و اشیاء آنها را که مؤثرتر در تاریخ بوده اند گرد آورد و در بیان حالات آن افراد منتخب هم آنچه مربوط بموضوع بحث است باید بیشتر محل اعتقاد قرار بگیرد و در ضمن نگارش ترجمه احوال اشخاص نباید هرگز سند را منحصر باقوال خود گوینده خاصه اگر شاعر باشد نمود و هرگز نباید مردان را که خود ساخته ایم حقیقی نداشته و دیگران را هم بخواهیم بحسد و فرض خود معتقد کنیم .

کلیات

قسم دوم از مطالب تاریخی کلیات است و مراد از کلی در این جا مطالبی است عام و دامنه دار که شامل زمانهای دراز و مکانهای وسیع میشود . مثل عادات و مذاهب و السنه و رسوم و غیره مورخ که بخواهد این مطالب را هم شرح بدهد و کتاب خود را از خشونت جزئیات خلاص کرده سیمای علمی ببخشد ناچار است که در این قبیل مسائل عام هم وارد شود اما در این باب هم باید گامچین باشد نه هیزم کش . یعنی باید نظمی در کار خود بدهد که از اطمینان احتراز بجوید و چون بحث از یک رسم عامی میکنند نخست باید این نکات را در نظر بگیرد .

۱ - زمان - آغاز این رسم کی بوده، دوام آن در یک قوم و نفوذ آن در چند قوم چه بوده است، آیا در این مدت یک نهج مانده است یا تحولی در او رخ داده است، اگر باقی مانده است علت این

ثبات چیست و اگر تغییر کرده است سبب تغییر چه بوده و در چه چیز هائی تغییرات آن نمایان است مثلاً در باب مذهب میترا (مهر) باید دید مبدأ آن کی بوده چه اقوامی تحت سلطه آن آمده اند تبدلانی که در ایران ورم و آسیای صغیر و غیره یافته چه بوده است کی ضعیف شده کی منسوخ گردیده است و آیا باز مانده آن هنوز در ایران یا جای دیگر دیده میشود یا نه.

۲ - مکان - محلی که از آنجا نشأت کرده نواحی که تحت تأثیر خود آورده و امثال اینها مثلاً نخستین آتشکده ایران در کدام مکان ساخته شده نقاط دیگر که بعد آتشکده بر آوردند کدامند در واقع باید نقشه جغرافیائی آن مطلب را از روی سعه مکانی و شعبی که یافته رسم نمود ،

۳ - احوال آن حادثه عام - در هر امر عمومی چند مرحله میشود تشخیص داد که بمنزله ادوار زندگانی آن است یکی دوره ظهور ، چگونه از شخص مبتکر ظاهر شد چگونه بدیگران سرایت کرد و چگونه جماعتی کثیر بآن گرویدند ، دوم دوره رشد و جا افتادگی ، هر مسلكی که در جائی رسوخ یافت رفته رفته قوه میشود از قوای اجتماعی و کم کم اخصای آنرا وسیله انتفاع خود قرار میدهند متولی و سرپرست آن میگردند و در نتیجه دارای قدرت مادی با معنوی میگردند .

سوم دوره انحطاط یا مرگ - آن مسلك یا از فرط انبساط

تجزیه می‌یابد و پشمرده و منلاشی میشود یا بچیز دیگری مصادف میگردد و از میان میرود در این حال قانونیکه دایر مدار امر بود بهم می‌خورد مردم سر از اطاعت سر پرستان می‌کشند و آن بازار بسته می‌شود.

چهارم دوره اصلاح - گاهی اتفاق می‌افتد که مردان بزرگی پیدا میشوند آن مسلك یا مذهب فرتوت بهم خورده را پیوندهائی میزنند و اصلاحی میکنند چنانکه جوانی از سر میگیرد . پس مورخ در هنگام بیان این قبیل امور عام باید از این سه دستور پیروی کند تا نظمی در گفتارش پیدا شود .

غایات

اگر مورخ میتواندست که علت فاعلی هر حادثه را دریابد کار او آسان و علم او شبیه علوم دقیقه بود و بخوبی از عهده دسته بندی حوادث بر می‌آمد زیرا که آنچه متعلق به علت فاعلی واحد بود تحت يك عنوان در می‌آورد ولی چنانکه گفتیم غالباً این راه براو بسته‌است ناچار باید بتناجج و غایات امور بسنگرد و سایر قهقرائی کرده آنچه ناظر باین غایت و متوجه این فرجام بود جمع کند و تحت عنوان واحد قرار دهد باین ترتیب روش خاصی برای دسته بندی حوادث پیدا میشود در این اسلوب هر چیز که غایت ظاهری ندارد باید متروک شود .

نمونه گیری

گاهی مورخ ناچار است از میان عده کثیری حوادث فقط

بذکر چند چیز اکتفا نماید در این صورت چه باید بکند البته گفته میشود که هر چه مهمتر است باید بگیرد تا باندازه برسد که در نظر دارد چنانکه کسی چیزی را غریب میکند و آن غریب شده را باز در پرویزن خردتری می یزد و این کار را در پرویزن های خردتر و خردتر ادامه میدهد تا اینکه مقدار قلیلی باندازه معین بدست آید ،

اما در تاریخ این تشبیه صحیح نیست نه هر چه مهمتر باشد باید نگاهداشته شود بلکه باید از هر سنخ حادثه يك یا چند خبر را اختیار کرد تا اینکه برای هر يك از شئون اجتماعی نماینده زبان داری بدست آید مثلاً در تاریخ عهد صفویه اگر کسی فقط باحاط اهمیت بنگردد البته باید احوال سلاطین و اخبار جنگها را ردیف کند تا باندازه که شالوده کتاب او گنجایش دارد لکن این چنین تاریخی مثل تاریخ های سابق میشود که آنها را تاریخ جنگ میگویند ابدار اوضاع عهد صفویه نمونه کاملی بدست نمیدهد .

اما اگر کسی تمام شئون اجتماعی و سیاسی و دینی و صنعتی و علمی صفویه را دسته بندی کرد و برای هر يك اخباری و اسنادی گرد آورد این کتاب بهتر از کتب سابق الذکر نماینده دوره صفوی خواهد بود اگر چه در ترجمه حال شاه طهماسب و شاه عباس یا در کیفیت جنگ ازبکان و ترکان کوتاه تر از کتب سابق بوده باشد بنابراین یکی از اسلوبهای اختیار اخبار اسلوب نمونه گیری

است که از برای هر يك از مظاهر روح اجتماعی نمونه یافته بذکر آن پردازند .

برای گرفتن نمونه باید همیشه در نظر داشت که این مشتها باید واقعاً نمونه خروار باشند آنها را باید از نقاط مختلف وادوار مختلف گرفت که دور از هم باشند و هر يك از نظری اخذ شده باشند

تعمیم

مبنای تعمیم بر این است که چند چیز که در صفتی با هم شريك باشند در همه چیز با هم یکسان هستند و تحت يك عنوان می توانند در آیند اما غالباً این نظر درست نیست زیرا که مابه الاشتراك ممکن است عارضی باشد و حکایت از اقتضای ذاتی ننماید این خطا بیشتر در مواردی رخ میدهد که مورخ عادات و عقاید طایفه از يك قوم بزرگ را بر تمام آن قوم حمل کنند چنانکه هر و دوت یونانی از اجتماع احوال طایفه ماد احکامی نسبت بهمه ایرانیان رانده است بسیار اتفاق می افتد که از مسافری می پرسند مات ایتالیا یا اطریش یا آلمان را چگونه یافتی و او بر حسب اطلاعی که از حالات يك یا چند نفر از این دولت پیدا کرده است حکمی کلی و عام میکند مثلاً گوید مردم ایتالیا در قمار بد حسابند و اهالی اطریش جز غیبت کاری ندارند یا مهربان تر از مردم ژاپون و راستگوتر از اهل سوئد در عالم نیست علت این اشتباه آن است که صفات مذکور بر افراد یا احزابی صدق میکرده و شامل همه اهل مملکت نبوده است بنابراین باید از

الفاظ کلی و عام که عنوان طبقات است احتراز جست مثلاً اگر بگوئیم آریائیه‌ها چنین و چنانند عیسویان و رومیان چنین و چنانند غالباً این احکام بر خطاست .

دیگر اینکه صفات و معمولاتی که برای تعمیم میگیریم باید از نوادر نباشند زیرا که بر نادر حکم نتوان کرد چنانکه کسی بگوید دیلمیان دشمنان خود را با تدبیری خاص دفع نمیکرده اند جماعتی را در نهان بر بالائی فرستاده مأمور گرد و خاک بر آسگیختن می نمودند تا دشمن تصور کند خلقی بیاری دیلمیان آمده است و بگریزد البته این حکایت درست است اما فقط در عهد رکن الدوله دیلمی هنگام طرد مهاجرین خراسانی واقع گردید و امری نادر بوده است اتفاقاً اسناد تاریخی قدیم از این قبیل اخبار نادر پر است و برای مورخ جدید مایه لغزش بسیار میشود زیرا که نویسندگان قدیم چون تاریخ را جزء ادبیات می‌شمردند و مقصودشان تأثیر در نفوس خوانندگان بوده غرایب و اعجیب را بیشتر ذکر کرده اند تا مأمور عادی را چنانکه اکثر مطالب آنها استثنائی و نادر الوقوع است .

اغماض از نادانی

مورخ غالباً نسبت به معلومات خود بسیار خوش بین و نسبت به مجهولات خود بسیار سهل انگار است بعبارت دیگر مورخ از نادانیهای خود بهسوءت چشم پوشی میکند و قتیکه عصری از اعصار را شرح میدهد البته عبارات او همه مأخوذ از اسناد موجودی است

که فراهم آورده است چون آن عبارات بهم پیوسته شد گمان می کند که حقیقه آن عصر ماضی را زنده کرده است غافل از اینکه مجهولات بسیار داشته و آنها را ابدأً منذکر نشده است و اینکه در طرح تاریخی خود نقصانی نمی بیند از آن سبب است که فقط معلوم هارا ردیف کرده است مثلاً کسی اوضاع عهد ساسانیان را بنا بر اسناد موجود مینویسد و تألیفی مرتب و منظم میسازد و چنان میپندارد که حق سخن را ادا کرده و حقیقه کتاب او آینه عهد ساسانی است است لکن غافل از این است که چیزهای اساسی بسیار را چون سندی نداشته ترك کرده است مانند احوال اقتصادی آن عهد یا قوانین زناشویی و تدبیر خانوادگی آن زمان . . . در صورتیکه این امور متروکه خود اصل تاریخ بوده اند و تاریخ بی این امور بقول منوچهری « چوبی دسته سموی » است .

پس بچه حق او کتاب خود را باید تاریخ ساسانیان بخواند در صورتیکه محورهای امور اجتماعی را ذکر نکرده است .

اهمیت وقایع تاریخی باین نیست که اسناد موجوده بیشتر و مفصلتر از آنها سخن رانده باشند بلکه هر چیزی بالذات دارای اهمیت و اعتباری است خواه اسناد آنها را باجمال گفته باشند خواه بتفصیل مثلاً در تاریخ سلاطین غزنوی شعر ازهر چیز بیشتر دارای اسناد است اما البته شعر از همه شئون اجتماعی آن زمان بالاتر و مهمتر نبوده است پس مورخ نباید فریب کثرت تفصیل را در اسناد راجع

بيك مطلب ياچند مطلب بخورد و آنها را مهمتر از همه بشناسد بلکه بايد بداند واقرا کند که جای فلان مسئله اساسی خالی است و دروغ است که سندی برای آن نمیتوان یافت در صورتیکه وجود آن عقلا ضروری است مانند اقتصادیات و تجارت و فلاح و غیره که هیچ تمدنی از آن خالی و بی نصیب نیست .

فصل پنجم

مؤثرات تاریخی

بعضی از حکماء بر آنند که لا مؤثر فی الوجود الا الله مشیت ازلی او بهره چه تعلق گرفته در مسابقات معلوم خود قدم در عرصه شهود خواهد گذاشت اراده او است که قافله حوادث را زمام گرفته از منزل نیستی به مرحله هستی این جهانی میکشاند هیچ برگگی از درخت نمیافند مگر آنکه خواست او چنان اقتضا کرده باشد آورنده و برنده اشیاء او است و نگاهدارنده هستیها هم او است

بأنك التفانی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

بس تاریخ جهان آثار تجلیات اراده او است او میخواهد که فلان حادثه رخ دهد یا معدوم شود کشوری بدست سلطانی بیفتد و تمدنی محو و زایل گردد و حضارتی جدید قدم بمیدان نمایش گذارد کوچک ترین و بزرگترین حوادث بسته بخواست او ست و بشر را مجال چون و چرا نیست .

از این مقدمه کلی که در جای خود صحیح است مورخان هر قومی چنین نتیجه گرفته اند که قوم آنها برگزیده خالق و مقصود از آفرینش و مرکز حوادث است و سایر ملل بطفیل وجود او در جهان هستند .

مورخان قدیم عیسوی معتقد بودند که غایت ایجاد جهان و پیدایش حوادث این است که نقشه اصلی خالق تدریجاً تحقق یابد و قصد نخستین او صورت وقوع گیرد غایت ایجاد ظهور مسیح است پروردگار عالمیان این همه مقدمات را فراهم نکرده بود مگر برای اینکه مسیح ظاهر شود اما پیش از پیدایش او لازم بود که جهانیان گرفتار ظلمها و بدبختیها شوند و احتیاج خود را بآن وجود مقدس احساس نمایند پس افراد بشر را خداوند آزاد گذاشت تا در دریای فسق و فجور فرو روند و در ظلم و اعتراف مبالغه کنند آنگاه وسیله انتقامی فراهم آورد و طوفان نوح را بر جهان مستولی کرد صدسال بعد از این عذاب خداوند دیگر فرستاد و آن تبلیل السنه بود که در بابل واقع شد سیصد و پنجاه سال بعد از طوفان ابراهیم تولید یافت و رفته رفته ملت اسرائیلی که ملت خدائی است تشکیل پذیرفت انبیاء در این قوم ظهور کردند و قوانین الهی را تعمیم دادند سرگذشت این قوم اصل تاریخ است .

دول و مللی که با این طایفه و عیسویان که دنباله آنها بشمارند خصومت ورزیده اند بهلاکت افتاده اند چنانکه کورس - راخدای

برای نجات اسرائیلیان بر بابل مسلط کرد و روم را برای خاطر شهداء مسیحیت برباد انقراض داد .

معروفترین این مورخان بوسوئه (۱) فراسوی است که کتابی در تاریخ عمومی نوشته و محور سرگذشت جهان را قوم اسرائیلی و غایت پیدایش حوادث را ظهور عیسی شمرده است و در این باب چنین است ،

پس خدای تعالی که میخواست دول و ممل بزرگ دنیا را برای تنبیه یا تقویت ملت خود (بنی اسرائیل) بکار برد و میخواست که مردم را از این قصد خود آگاه کند انبیاء را مأمور کرد تا ب مردم آگاهی دهند . باین سبب وجود تمام دول عظیم قدیمه طفیل وجود قوم بنی اسرائیل بوده اند و عاقبت این دول را پیغمبران اسرائیلی پیشگوئی کرده اند .

اما خداوند همیشه قصد خود را بوسیله انبیاء بیان نمی کند شخص هوشیار باید از احوال دول قدیم عبرت بگیرد و بداند که نظیر این عواقب برای هر دولتی هست مقصود خداوند از این حوادث که تولید میکند این است که سلاطین دو مطلب را بدانند :
۱ - سازنده دولت ها و فرازانده سلطنت ها اوست و بهر که بخواهد نعمت میدهد .

۲ - خداوند این دولت ها را برای آن ساخته است که هر يك در زمان معلوم در نوبت معین خدمتگزار ملت برگزیده او باشد .

(۱) Bossuet

این بوده است راه‌حلی که تاریخ نویسان سابق برای مسائل فن خود یافته و در برابر پرسش های تاریخی این گریزگاه را تعبیه کرده بودند زیرا که هر پرسش علت جویانه در برابر جواب « خدا چنین خواسته » خاموش تواند شد لکن در ادوار اخیر جماعتی از دانشمندان بر آن شدند که این قبیل پاسخها با اینکه درست و صحیح است برای بشر قیمت علمی ندارد .

انسان از جستجوی علل تاریخی مرادش پیدا کردن وسیله است که او را در میدان حادثات حال و استقبال راهنمایی کند و چنانکه در علوم طبیعی معمول است علتی را میجوید که بیاری آن مصائب را دفع و نعمت هارا جلب و از خطرها احتراز کند بعبارت دیگر باید علل قریب تر را یافت که شناسائی آنها اسباب تسلط بر طبیعت گردد .

پس مورخان دانا در صدد برآمدند که از علل نزدیکتر فحوص کنند و هر طایفه در این باب اعتقادی یافتند .

از میان اسباب مختلفی که مورخان بنائبر آنها معنقد شده اند چند سبب که عمده تر است و سبیل مثال در اینجا ذکر میشود زیرا که بازگشت اکثر آنهاست و وجه حصر در آن اسباب بقرار ذیل تواند بود .

۱- الله (الف) امور مادی ، اقلیم ، اقتصاد ، نژاد ؛

رجال -

۲ - ماسوی الله (ب) امور معنوی ، مذاهب ، صور مفارق
مس کلی .

اگرچه بیان وافى از هريك از اين مؤثرات مستلزم تأليفى
مبسوط است لكن محض نمونه مثالى چند ميآوريد كه آراء محققين
تاريخ جديد معلوم شود .

۱ - اقليم - مراد از اين لفظ يوناني تأثيرات آب و خاك و هوا
و بطور كلي عوامل طبيعى و جغرافيايى است در سر نوشت اقوام و اين
مسلم است كه اوضاع ارضى مانند بلندي و پستى و احوال آب و هوا
چون خشكى و ترى و قوت و ضعف خاك و سردى و گرمى مناطق
و نزديكى و دورى بديريها و دسترس داشتن بجدولها و نهرها و
بندرگاه هاى محفوظ و امثال اينها از اسباب ترقى و توسعه تمدنها و
درويشى و توانگرى كشورها و بردبارى يا سبكسارى مردمان است
سرزمينى كه دستخوش هجوم آفات ارضى و سماوى از باد و طوفان
و برف و ماخ و طاعون و غيره است البته حال ساكنانش قابل سنجش
با اهل كشورى نيست كه از حيث طبيعت چهره خندان خود را باو
نموده است « تأنيها رزقها رغداً من كل مكان »

گرفتارى در چهار وجه اين حوادث از طرفى مردهان را
ورزيده و بردبار و دليل ميكند و از جاني به حجاج بحمله و چپاول همسايگان
مينمايد برخلاف ساكنان نقاط معتدل و پربركت و برومند كه طبيعت
متكفل روزى دادن آنهاست از كوشش باز ميمانند و اوقات خود را

صرف تفکر و پرورش خیالات هنرمندانه می نمایند برای اینکه کاملاً از این مبحث آگاهی حاصل آید محض نمونه ممکن است جلد اول از کتاب تاریخ تمدن انگلستان تألیف بوکل انگلیسی مطالعه شود که کنجکاری هرچه تمامتر کرده و نه تنها مبنای ترقیات دادی را بر آسایش اقتصادی و وضع جغرافیائی گذارده است بلکه پیدایش افکار علمی و صنعتی را نیز باین قبیل ظهورات طبیعی و جغرافیائی منسوب کرده است ،

۲ - اقتصاد - گروهی از علماء دایر مدار تاریخ بشر را فقط ادوار اقتصادی دانسته اند در این باب کتاب هنی کارل مارکس و سایر پیشروان اجتماعيون و اشتراکيون مشروحترین مثال است

۳ - نژاد - جماعتی از دانشمندان که معروفتر از همه کنت دوکوبینو است که در صد سال قبل از طرف فرانسه در ایران سفارت داشته و کتب معتبر راجع بایران نوشته است صفات و خواص نژادی را محرك اعمال ملل و سازنده تاریخ جهان شمرده اند. چهار نژاد بزرگ بشری و شعبه های این چهار نژاد را با اندازه که امکان داشته مورد مطالعه قرار داده هر يك را صاحب صفاتی و مآثور بانجام اعمالی شمرده اند نژاد آریائی را يك وظیفه و نژاد زرد را وظیفه دیگر یهود را کاری و ژرمن را شغلی در عالم مقرر است تاریخ جهان خلاصه ظهور این خواص نژادی است .

۴ - رجال - بعضی از دانشمندان که کارلایل حکیم انگلیسی

فرد کامل آنان است نیروی ارادی بزرگ را سلسله جنبان حوادث تاریخی شناخته و عالم را بازیچه این ارادات و آرزوهای توانا دانسته اند و گفته اند که تاریخ بشر با وجود رنگارنگی وقایع و اختلاف حوادث آن چون بدقت نگریسته میشود در کب از رشته های عمده است که حوادث کوچک بآن پیوسته و آویخته اند و دنباله این رشته های بزرگ را چون بگیریم عاقبت بیک اراده توانا و فکر خلاق و خیال پهنای می‌رسیم که باو مبدأ و آغاز آن رشته بوده است پس تاریخ نویس باید تفحص کند که در کجا این اراده های قوی مستور مانده اند با کشف آنها موفق به کشف علل حقیقی می‌گردد این بود بطور خیلی خلاصه ذکر اسبابی که ما آنها را در تقسیم نخستین خود اسباب مادی نام نهادیم .

دسته دوم از اسباب که باز گروهی از مورخان بآن تعاق دارند امور معنوی است .

۱- مذاهب - تأثیر دیانات و مذاهب در سرنوشت اقوام و تاریخ جهان نمایان است چه بسا ملل خاموش و ناتوان که از گرویدن بدینی جدید تبدیل خصال داده توانا و جوشان گشته اند مانند اعراب پیش از اسلام و عرب بعد از اسلام این مؤثر بودن افکار مذهبی در تاریخ صرف نظراً از حقانیت یا بطلان آن است مورخ مذهب رایگی از عوامل اساسی تاریخ میدانند نه از جهت حق یا باطل بودن آن چنانکه مورخان قدیم بیان می‌کرده اند بلکه از این جهت که قوه

است در عالم و دلم را بزاهی که می‌خواهد میکشاند خواه منشأ آن وهم و خیال باشد. خواه امر حقیقی یکی از دانشمندان تمدن فعلی اروپا را که کوشش دایم و حرکت سریع اساس آن و جهم مال و استحصال مواد غایت آن است نتیجه تعلیمات مذهب پرستان شمرده است. گوید پیشوایان نخستین این مذهب در قرن ۱۶ میلادی این عقید را رواج دادند که خداوند تبارک و تعالی چون بشر را گناهکار دید او را در عالم محکوم بکار ورنج و زحمات کرد تا با کوشش روز افزون گردد گناه را از جامه روح خویش بسترد پس بر هر فردی لازم است که بر کوشش و کسب و رنجبر داری بیفزاید نه برای تحصیل مال و استفاده از نعمت ثروت بلکه برای کشتن نفس و تطهیر باطن، پیش از پرستانها مذهب کاتولیک بر این بود که انسان باید بقدر معاش خود کسب کند و باقی عمر را فقط صرف اوراد و اذکار و عبادات و تفکرات مذهبی نماید لکن پرستانها کسب را از عبادات بزرگ شمردند و این اصل پایه متین سرمایه داری و ثروت‌مندی اروپا شد تغییر یک فکر دینی منشأ این انقلاب بزرگ در سیاست و اقتصاد و تمدن جهان شده است.

در ردیف این عامل دینی و مذهبی باید افکار بزرگ سیاسی و اجتماعی را نیز قرار داد که تغییر دهنده ادایات جهانند طرفداران این عامل گویند دلیل اصالت این سبب و تفوق آن بر اسباب مادی سابق - الذکر این است که برای خاطر این دعوت‌های دینی یا علمی مالم

از آن امور مادی میگذرند و در آنها تغییر میدهند شکی نیست که گوشت از لذیذ ترین غذاهاست ولی تأثیر دیانت آنرا در هندوستان برای جماعتی کثیر حرام کرده است در میان همه اقوام وحشی جزایر محرماتی هست که آنها را تابومی خوانند و منشأ آن تعلیم مذهبی است .

۲ - صور مفارق - جماعتی از مورخان بتقلید گروهی از حکماء معتقدند که آنچه در این صفحه دنیای ناسوتی رخ میدهد و واقع میشود تجلی صوری است که بالفعل در عالم بالایا ملکوت یا عالم دهر موجودند و چون متوجه ظهور در این جهان میشوند تنگنای قالب ماده آنها را ضد و نقیض یکدیگر میکند و تراحم و تخالف در میان آنها میاندازد مرجع تاریخ باین عوامل مجرد است که بیک لسان آنها را صور و باصطلاح دیگر مثل میخوانند در اروپا فلاسفه که از سرچشمه افکار افلاطون یا ارسطو سیراب شده بودند این مطلب را شرح و بسطی داده و در تاریخ مسلکی خاص کرده اند که مرشد بزرگ آنان را هسکل و شاگرد او را رانکه باید دانست که صفحه روزگار را میدان ظهور صور پنهانی دانسته و محل ظهور را نژادها و قوم های مستعد شمرده اند که رفته رفته مأموریت خود را بانجام میرسانند البته قول هسکل که حکیمی بسیار عذیق است باین سادگی قابل تعبیر نیست و مراد او از صور و مقصود او از مأموریت ملل باین اختصار معلوم نتواند شد ولی مذهب او شباهتی

آنچه گفته شد دارد - در ایران نیز این قبیل اقوال رواج داشته است و از اصول فلسفی و عرفانی بوده است چنانکه وجودات این جهانی را مظهر اسماء الهی شمرده اند . صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی .

این رأی در اکثر کتب حکمت و عرفان ایران دیده می شود و ما برای نمونه قول داود قیصری را در شرح فصوص الحکم میجی الدین نقل میکنیم .

کل ماله وجود فی العالم الحسی هو موجود فی العالم المثالی دون العکس لذلك قال ارباب الشهود ان العالم الحسی بالنسبة الی عالم المثال کحاقة فی ببداء لانهاية لها اما اذا اراد الحق تعالى ظهور مالا صورة لنوعه فی هذا العالم فی الصور الحسية کالقول المجردة و غیرها یتشکل باشکال المحسوسات بالمناسبات التي بينها و بينهم و علی قدر استمداد ماله التشکل .

چون بنا براختصار است از کیفیت تجلی اسماء الله الحسنى و دوره حکومت هراسمی در این عالم که در کتب عرفانی مبسوط است ذکر نمیکنیم . بنا بر این اصل اگر کسی بخواص اسماء یا طریق افاضه صور یا وقت تجلی مثل آگاه و عارف باشد میتواند اسرار روزگار و بیش آمد حوادث را دریابد .

۳ - نفس کلی یا حیات - بعضی از دانشمندان اخیر که پیشوای آنان هانری برکسون فرانسوی حکیم معاصر است از راه دیگر علت

جوئی از حوادث کرده و گفته اند اگر در تاریخ ممکن نیست قانون عام و کلی شبیه علوم طبیعی بدست آورد لااقل از راه علم - الحیات یا بیولوژی میتوان نوامیس کلیه را که دایر مدار امور فرد و اجتماع است کشف کرد .

این حکیم در کتاب دو چشمه اخلاق و دین گوید معروف است که در تاریخ جزری و مدی هست هر عملی را که از يك جهت بکشانیم عاقبت تولید عکس العملی از جهت مخالف میکنند و همین عکس العمل پس از چندی ایجاد عکس العمل جدیدی در سمت مخالف خواهد کرد ابد الابد این شاقول درنوسان خواهد بود ولی تفاوت میان هیئت اجتماعی بشر که مثل لنگر ساعتی در حرکت نوسانی است با خود لنگر ساعت این است که جامعه دارای حافظه هم هست و ساعت حافظه ندارد پس هر وقت که عملی مبدل بعکس خود شود لطایفی را که در حرکت نخستین کسب کرده با خود همراه می آورد و در واقع حرکتی در جوهر او پیدا شده است و در حرکت دوم غیر از حرکت نخستین است .

از جهت همین ترقی که در هر عمل و عکس العملی برای موجود زنده حاصل میگردد گویند تشبیه حرکت نوسانی جامعه یا فرد انسانی بلنگر ساعت درست نیست زیرا که آن لنگر ترقی نمی کنند و دائماً در يك سطح میآید و میرود پس باید حرکت نوسانی جامعه را بخط مارپیچ متصاعدی تشبیه نمود .

حال باید دید سبب این عکس العمل ها چیست ؟ سبب آن از جنس عوامل معرفت النفس و اجتماعی است هر فرد یا جامعه که دیر زمانی برای تحصیل لذتی و راحتی بکوشند و با رنج بسیار و انقلابات شرر بار دامن کام را بکف آرد چیزی نمیگذرد که از آن سیر میشود رفته رفته بدی های حالت سابق را فراموش میکند و خوبیهای آنرا بچشم مبالغه مینگردد و کم کم مایل بعود حال نخستین میگردد و چون دوره عمل و عکس العمل های اجتماعی طولانی است غالباً آن نسلی که انقلاب کرده و تغییر وضع داده میرود و نسل جوان وارث آن میشود اما این جوانان که متعاقب قدیم و مشقت تبدیل آن اوضاع را نچشمیده اند نمیدانند بدر ها چه خون جگر ها خورده اند تا این نعمت بآنها رسیده است مانند ماهی که در آب است و قدر آب نمیداند از حالت جدید سیر میشوند و ناراضی میگردند تدریجاً این عدم رضایت ها فراهم آمده انقلابی تولید میکنند و باز وضع قدیم یا چیزی شبیه بآن ظاهر میگردد با این تفاوت که فرد یا جامعه از تجارب دوره پیش نصیب کامل برده و ترقی واقع شده است .

این قانون و نظایر آن حتمی و نطعی نیست در تاریخ حوادث عالم جبر حکمفرمایی ندارد هیچ مانعی نیست که اراده توانای فردی یا افرادی از بشر آنرا بهم نزنند و از پیش بر ندارد پس قوانین تاریخ قطعیت و ضرورت ندارد اما قانونهای عالم الحیات

قطعی و ضروری هستند و چون جامعه بشری از مقتضیات حیات و از ایجابات نفس کلی است پس امور جامعه بشر را قوانین بیولوژی اداره میکنند. اگر در تحولات موجودات حبه قانونی هست یعنی قوه آنها را پیش میراند باید قبول کرد که فرد یا جامعه انسان هم تابع آن قوانین میباشد پس با این مقدمه باید دید قوانینی که دایر مدار تکامل موجودات زنده است مثل نبات و حیوان و انسان چیست. **قانون تثنی (۱)** بر کسوف گوید در محل خود ثابت کرده ایم که جنبش حیانی در هر يك از مراتب موجودات زنده متوجه این است که از واحد کثیر بسازد. نخست یکی است بعد شعبه های متعدد میآید هر شعبه بسمتی می رود و چیزی جداگانه میشود چنانکه در روئیدن نبات این حال محسوس است.

جوهر حیات دارای کمالات بسیار است چون بشعبه هایی تقسیم شود در هر جا خاصیتی بروز میدهد چنانکه بعد از تشعب چون باو نگاه کنیم کثیر است و قبل از تشعب واحد است فرض کنیم در عالم رنگی جز نارنجی وجود ندارد آیا در این صورت کسی خواهد گفت که او مرکب از سرخ و زرد است اما اگر سرخی و زردی باشد طبعاً نارنجی از این دو رنگ مرکب خواهد بود. آن نارنجی اول را از دو لحاظ میشود نگریست یکی از لحاظ سرخی یکی از لحاظ زردی. حال فرض کنیم که این سرخ و زرد

(۱) Loi de dichotomie

از اشتداد نارنجی پیدا شده اند یعنی نارنجی اصلی اشتداد یافته و بدو شعبه تقسیم گردیده است یکی سرخ و یکی زرد این مثال اخیر بهترین مبین قانون تثنی است .

اما محتاج به خیال و فرض نیستیم یکی از امور نفسانی را مثل عمل ارادی ملاحظه کنیم جماعتی از علماء روانشناسی اراده را ترکیبی از اعمال عصبی و ارتجاعی دانسته اند جماعتی دیگر اعمال ارتجاعی عصب را تنزل قوه ارادی بشمار آورده اند و میان آنها اختلاف است لکن حق این است که عمل ارادی و ارتجاع عصبی دو شعبه از يك فعالیت اصلی نفس هستند که در آغاز بسیط و تقسیم ناپذیر بود نه اراده بود نه ارتجاع عصبی ولی پس از تشعب چون بآن اصل بند-گیریم هم این است هم آن . همچنین است حال غریزه و عقل همچنین است حال حیات حیوانی و حیات نباتی .

پس معلوم شد که نفس اعم از نباتی یا حیوانی دارای استعداد های بسیار است و بر حسب این امکان استعدادی خود قابل ظاهر شدن بلباسهای مختلف است در خارج وقتی که حیات منشعب شد هر شعبه در غلاف ماده میافتد و دیگر نمیتواند برگردد و با شعبه مقابل یکی بشود از این سبب انواع کثیر از موجودات حیه پیدا شده اند اما در جایی که قوای حیاتی جامه مادیت نمی پوشد مثل وجود انسان همه شعبه ها گاهی کثیرند گاهی واحد گاهی از هم دوزند گاهی باهم متحد مثلادر وجود يك فرد انسان قوه حیات امروز بصورتی درمیآید

وسراپای وجود اورا فرا میگیرد اما شعبه مخالف هم در کمین است و فردا عکس العملی تولید میکند که انسان در تحت استیلای آن واقع میگردد پس در افراد و جامعه های بشری شعبه های متضاد حیات بطور تقاب و ظهور میگردند ولی در عالم خارج دو شعبه دفعه ظاهر میشوند و باهم هستند مثل دو شاخه که از یک تنه بروید .

در وجود فرد یا جامعه یکی از این دو جنبه چون ظاهر شد تا آخرین نقطه امکان جاو می رود لکن شعبه دیگر که مخالف او و رقیب اوست مثل سایه در دنبالش روان است چون دید که از حد متجاوز شد پیش می رود و دوره سلطنت او شروع میشود این را عکس العمل میخوانند که وارث اکتسابانی است که موجود زنده در دوره حرکت عمل کرده بود . این جنبه دوم توسعه میباشد و یکی از رقیب سابق بی خبر است تاروژی که نوبت قیادت بآن شعبه مہجور برسد و این را معزول کند . در هر دوره که یکی از دو شعبه استیلا دارد ما آنها را مثبت میخوانیم و جنبه مخالف را منفی مینامیم الشیئی اذا جاوز حده انعکس الی ضده .

قانون شوق مکرر

این قانون را بر کسون Loi de double frénésie خوانده است از آنجا که هر يك از این شعبه هادر حال اشتداد چنان پیش می رود که گوئی از رقیب خود بیخبر است مانند دیوانگان و مستان

با حرارتی تام و تمام خود را بجانب مقصد می اندازد و در این حالت بکلی سرمست و برشور و شوق است تا با افراط برسد و جای خود را بر رقیب بدهد و باز آن رقیب هم بهمان شدت پیش میرود تا بسرحداً افراط می افتد این تناوب شوق و سرمستی را بر کسوف قانون دوبل فرنزی نام نهاده است شاید کسی بگوید آیا بهتر نبود که حیات برای پیشرفت منظور خود باین ضد تراشی و عمل و عکس العمل متوسل نمیگردید قوه خود را در يك مجرا میانداخت با بارسنك اعتدال که هر وقت بخواهد راه افراط به پیماید آن بارسنك او را باز دارد البته این هم طریقی بوده است که حیات نمی توانست در این صورت که با و کیفاً باین نتایج حیرت بخش برسد بهترین وسیله برای پیشرفت این است که قوه را در يك مجری بیندازد با شوق تمام و بدون عایق و مانع و سستی و فتور ولی قوه دیگر را که ضد اوست مراقب قرار دهد تا چون نخستین سست و ضعیف شد او از جهت دیگر تکامل را دوام بدهد .

مثال برای این دو قانون از قول بر کسوف .

امروز توجه مردم بتجملات و کوشش فوق العاده برای تهیه وسائل خوشگذرانی بجائی رسیده است که حیرت بر حیرت می افزاید هنوز شخص بيك تجمل نائل نشده در صدد تجمل بالانتر می افتد تمام عالم دیوانه وار بجانب این خوشگذرانی و عشرت

جوئی و تجمل خواهی می دود . آیا این شوق تام عکس العمل شوق دیگری نیست تاریخ نشان میدهد که در قرون وسطی مردم زهد و قناعت و سادگی متعایل بوده اند البته همه زاهد واقعی بشمار نمی آمده اند اما مسلمك همه تقلید از زهاد بوده است توانگر و کدا در صرف نظر از تجملات یکسان بودند آنچه امروز برای ما ضروری محسوب میشود مردم قرون وسطی آنها را بعنوان فضول زندگانی ترك میکردند محققین ثابت کرده اند که میان زندگی ارباب و رعیت قرون وسطی خیلی تفاوت نبوده است جز آنکه ارباب غذایش بیشتر و بهتر بوده از باقی جهات اختلافی نداشته اند پس در اینجا دو حالت اشتیاق بدست آمد یکی شوق جنون آمیز مردم قرون وسطی برای ترك و زهد و دفع حطام دنیوی دیگر شوق معاصرین برای جمع مال و فراخی عیش و جالب تجملات و تکثیر موارد لذت . قوه حیات در جامعه بشری این عمل و عکس العمل را وسیله پیشرفت قرار داده و ترقی کرده است . بعضی از دور اندیشان موافق همین قانون گویند روزی خواهد رسید که بشر از این طاب لذت و تجمل خسته شده باز بسادگی میل خواهد کرد .

مثال دیگر از گذشته .

تاریخ افکار فلسفی هم این دوگانگی شوق را ثابت میکند از فکر سقراط دو طایفه دو نتیجه متضاد گرفتند و هر يك بجانبی

آنها توسعه دادند کورنائی میگفتند باید از حیات آنچه هست لذت برد طایفه کونیک یا کلبون میگفتند نباید از همه لذات چشم پوشید از طایفه اول فرقه ایقوری برخاست و از طایفه دوم فرقه رواقی ظاهر گردید یکی طالب اشتداد لذات دیگر مبلغ ترك لذايد .

هر دو قوم طالب سعادت بودند اما یکی آنها در تساط بر دنیا می دانست دیگری آنها در تقویت اراده برای گذشتن از دنیا خلاصه این که این دو فکر در نزد سقراط متمم یکدیگر و غیر متمایز بود لکن بحکم قانون نشی و قانون شوق مکرر هر طایفه در يك نوبت يك جنبه از آنها بکمال رساندند و بعد جای خود را برقیب دادند و باز پس از چندی از سر گرفتند .

بنا بر این دو قانون محققى که نظر بصفحه تاریخ ببندازد و ملتی را در وجد و شوقی تام برای حصول يك چیز به بیند می تواند حدس بزند که این شوق فعلی عکس العمل شوق دیگری بوده که بکلی با آن مخالفت داشته است و اکثر اوقات با این کلید میتواند اسرار بسیاری را بگشاید و علل خفیه را بدست آورد مثلاً افراط صفویه در ترویج تشیع آیا باعث نشده بود که نادرشاه استحکام سلطنت خود را در این به بیند که لعن خلفای ثلاث را منع و مذهب شیعه را خامس و مذاهب اربعه تسنن قرار دهد ؟ افراط بنی امیه در تحقیر ایرانیان و تفضیل عرب موجب نشد که عالم

اسلام دعوت ابرانیان را پذیرفته و پهای علم بنی عباس جمع شوند که در واقع جانشین ساسانیان بشمار می آمدند . افراط اشکانیان در تحقیر دین زردشت و ترجیح عقاید بیگانه موجب نشد که اردشیر دین و ملك را توأم ساخته کار تعصب دینی را بآن درجه بکشاند که کشید .

غیر از این چند قسمت که بیان شد علماء قوانین دیگر هم استنباط کرده اند ولی در درجه دوم از اعتبار است مثلاً یکی گفته است سیر تمدن از شرق بغرب بوده است برخلاف حرکت کره زمین و این را قانون طول جغرافیائی نام داده است ، یکی گفته است تمدن از استوا بجانب قطبین سیر کرده است و آنرا قانون عرض جغرافیائی خوانده است ، دیگری معتقد است که تمدن بشر از اراضی مرتفع بجانب اراضی پست فرو آمده است و این را قانون ارتفاعات نام داده است برای قوانین خود هم مثال ها آورد ، اند که هیچیک قانع کننده نیست و ما از ورود در بحث و رد آنها خود داری میکنیم ،

حال آیا کدام يك از اسباب هفتگانه سابق لذكرا درست است و بحقیقت نزدیکتر نمیتوان رائی قطعی داد شکی نیست که همه آن اسباب و شاید علل دیگری در تاریخ حوادث عالم و سر نوشت بشر تأثیر دارد نقص قول آن دانشمندان در حصری است که پیش آورده اند سالم ترین راه این است که گفته شود سر نوشت بشر

همه آن عامل است زیرا که انسان عالمی است صغیر، مضاهی
عالم کبیر .

انزعم انك جرم صغیر - و فيك انطوى العالم الاكبر

هم بصورت عالم اصغر توئی هم بمعنی عالم اکبر توئی

هر جنبه از او تناسب با يك جنبه از جهان بزرگ دارد

تن او از حیث طبیعت دستخوش عوامل جغرافیائی و طبیعی است

و از حیث احتیاج غذا و بدل مایحتاج بازیکه امور اقتصادی و

ارزاقی است نفس او و قوای عقلی او با امور دیگر سنخیت دارد

که غیر از مادیات یا فوق مادیات است خواه آن امور خود از

ماده حاصل شده باشد خواه از عالم دیگر افزوده شده باشند در

هر حال وجود احتیاجات غیر مادی را منکر نمی توان شد و البته

بشر تابع این احتیاجات هم هست . پس میتوان گفت که اوضاع

و اسباب مادی و مؤثرات معنوی در تن و جان انسان مؤثرند .

از میان بشر بعضی طوایف از استعداداتی خاص برخوردارند و

در میان آنها بعضی افراد سرآمد اقران و گیرنده فیض ها و

لطیفه هائی هستند که باقی مردم از آنها بی خبر و بی نصیبند و

این رجال و نژادهای برگزیده مجرای فیوض نفس مدبر جهان

هستند که علم بیولوژی بر توالی آنها در اجسام آلی دیده و خواص

آنها محل تجربه قرار داده است ، پس هم قوانین طبیعی و

اجتماعی و هم قواعد بیولوژی و نفسانی در بشر و جامعه بشر تأثیر

دارند و محقق دقیق آن تأثیرها را کما بیش می تواند در یابد
 مورخ محقق باید هیچیک این اسباب را خوار نشمارد بداند
 که امور مادی در تاریخ انسان تأثیر محسوس دارد و امور معنوی
 هم در افراد و نژادهای مستعد دارای اثر است تا بعدی که او را
 از مادیات میرباید و چنان تسلط بر خیال و وهم و عقل او میکنند
 که عوامل مادی را پشت پامیزند چنانکه آنکس که در پی
 حصول جاه است از مال میگذرد و آنکس که در پی علم است
 از جاه صرف نظر میکند آنکس که در صدد دین است از علم
 و جاه و مال میگذرد بنا بر این نباید منکر تأثیر معنویات در نفوس
 بشر گردید .

هر مورخی که اقسام عوامل سابق الذکر را هر يك در
 مورد خود محل توجه قرار دهد و با آن روشنائی وارد تاریکی
 تاریخ شود خیلی مطالب بر او کشف خواهد شد که از چشم
 محجوبان دور بوده است .

غلطنامه

صحیح	غلط	سطر	سمت‌ده
صدقه	صدقه	۱۱	۶
که هر تقارن	که تقارن	۱۲	۵
بی انقلاب	انقلاب	۱۸	۵
تناقض	تناقض	۱۶	۹
شخص	بشخص	۹	۱۰
و علوم	علوم	۱۰	۱۱
و مانند	مانند	۱۱	۱۱
رید (۱)	رید	۱۴	۱۳
یافته	نیافته	۱۸	۱۹
متعددی	ممتددی	۸	۲۲
علمیات	عملیات	۲	۲۹
کتابی	کلماتی	۱۰	۲۶
راجع	راجع	۱۴	۲۶
و جزم	جزم	۱	۲۹
	دو سطر زیاد است	۱-۲	۳۰
مجرب	مجربی	۱۲	۳۴
تواند شد	تواند شد	۶	۴۰
Ethnographie	Etrmographie	۱۸	۴۰
Anthropologie	Antteologie		۴۰
Epigraphie	Epigrephie		۴۰
سکه	سکنه	۱۶	۴۳
یافتد	نیفتد	۱۹	۴۷
الفبائی	الفبای	۹	۵۱

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۴	۲۰	نشوند	شوند
۶۱	۴	مورخین	مراد مورخین
۶۲	۱۳	مناسب	مناصب
۶۵	۶	تشکیل	تشکیک
۶۷	۲۰	حاکمی	حکایت
۷۲	۲۹	باشد	باشند
۷۴	۱-۴	روایت	روایت
۷۴	۱۳	کنایت	کنایت
۷۵	۱۲	مانند	ماند
۸۷	۸	داشت	شد
۹۴	۶	جامع	جامه
۹۷	۱۳	روشن	روشنی
۱۰۰	۱۵	قدیم	قدیم را
۱۰۵	۲	و وقتیکه	وقتی که
۱۰۶	۱۲	کتب	کتبیمه
۱۰۷	۲	۳ -	۲ -
۱۱۲	۳	تأثیر	تأثیر
۱۱۹	۸	چند	چند
۱۲۴	۴	مسیقات	مقیات
۱۳۲	۱۵-۱۸	مسکل	هگل
۱۳۲	۱۵	او را	او
۱۴۳	۱	همه آن عامل است	تابع همه آن عوامل است

آخری درج شدہ تاریخ مریہ کتاب مستعار
گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
دت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۲۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۳۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۴۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۵۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۶۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۷۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۸۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۹۔ اور این کی کتاب کا نام ہے
 ۱۰۔ اور این کی کتاب کا نام ہے

